

تاریخ زبان و ادبیات ایران

در خارج از ایران

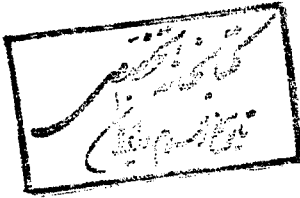
نوشته:

پروفور عباس مهین شوشتری



تاریخ زبان و ادبیات ایران

در خارج از ایران



نوشته:

پرفسور عباس مه‌رین (شوشتری)

تشکر

بدینوسیله از خانم فرنگیس پروانه که قسمت اعظم مطالب این کتاب را ماسخین کرده است تشکر میشود.

قیمت ۱۰۰ تومان

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۶۳۸-۱۱/۱۷-۵۲

مرکز تکفروشی انتشارات مانی: میدان ۲۸ امرداد ضلع شمالی غربی مرکزپخش انتشارات مانی
سعدی شمالی، کوچه کاخ، پاساژ گوهرین، طبقه دوم، شماره ۷۰

این کتاب در آذرماه ۱۳۵۲ در ۵۵۰ نسخه بسمایه مؤلف در چاپخانه فاروس ایران
پچاپ رسید.

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۵	مقدمه
۱۳	خانواده بهمنی
۳۳	قطب شاهان تا تشکیل دولت آصف جاه
۶۳	تحول در مقام و زندگی مسلمانان هند
۶۵	ادباء و شعرای فارسی زبان در هند
۱۵۸	ادباء و شعرای فارسی زبان از هندوان
۱۸۰	ایران شناسان زردشتی هند
۲۰۲	ایران شناسان مغرب زمین
۲۳۰	زبان فارسی در آسیای کوچک و دیگر مقبوضات شهنشاهی عثمانی
۲۳۴	زبان فارسی در افغانستان
۲۳۶	برخی از ادباء و شعرای افغانستان
۲۶۰	تاجیکستان و قفقاز

مقدمه

مرزهای نفوذ زبان و ادبیات ایران يك زمانی سوی باختر تا کشور یوگوسلاویا و در خاور تا بنگال بلکه چین رسید شاهان ترك عثمانی گرچه ترك بودند ولی برخی از آنها به زبان فارسی شعر میسرودند. دیوان فارسی سلطان سلیم خان معاصر شاه اسماعیل صفوی تاکنون بدست می‌رسد. در جنوب چین، مسلمانان چینی اشعار سعدی را می‌خواندند و در هندوستان هندوان بزبان فارسی تألیف و تصنیف مینمودند و در سده هفدهم و نوزدهم در سرتاسر قاره اروپا دانشمندانی پدید شدند که در زبان باستان ایران تحقیقات کردند و خدمت شایان به فرهنگ ایران نمودند.

زبان و ادبیات ایران در کشورهای زیر گفته یا دانسته شده‌اند.

(۱) شبه قاره هند (هندوستان یا بهارت و پاکستان) مهم ترین ذخیره ادبیات ایران در

اینجا محفوظ است

(۲) افغانستان

(۳) تاجیکستان و اوزبکستان

(۴) عراق و ترکیه

(۵) قفقاز

(۶) فرنگستان

(۷) عرب

نژاد آریا

تیره‌هایی بنام آریا در يك عصر باستان که تخمیناً دوهزار سال پیش از میلاد مسیح باشد از میهن خود درآمده به کشورهای همسایه هجرت کردند از جمله برخی به ایران و برخی از راه افغانستان به پنجاب و سندرسیده بر آنجا استیلا یافتند و از خود مستعمره ساختند. میان آنها سرودگو بودند که (که‌وی) Kavi نامیده میشدند و در جامعه آریائی مقام ویژه داشتند. (که‌وی) از ریشه (کو) Ku بمفهوم سرپرست و نگهبان. درگاتای (اوستا) Kava بمفهوم چکامه‌گوی نیک اندیشه و کوی Kavi چکامه‌گوی بداندیشه بود که با آموزش زرتشت اختلاف داشت و برعکس به زبان سنسکرت Kava بدو Kavi نیک شمرده میشد

به‌گذشت روزها تیره‌های آریائی از هم جدا شده به جاهای دور مقیم شدند و به اقتضای آب و هوا و موقع جغرافیائی و آمیزش با مردم محلی در زبان و کیش تغییر و خصوصیتی پدیدگشت ولی به اندازه‌ای نبود که کاملاً از هم بیگانه گردند. چکامه‌گو ایزدان را میستودند و گفته‌های آنها اکنون در هند بنام ویدای چهارگانه و در ایران چهاربهره اوستا هستند.

تاریخ نژاد آریا در هندوستان

منحصر به اشاره‌هایی میباشد که درویداها می‌یابیم و هنوز کسی آنرا تفسیر و تاویل نکرده و بصورت نامه تاریخ درنیاورده. تخمیناً پانصد سال، کم و بیش، قبل از میلاد داریوش بزرگ بر پنجاب و سند دست یافت اشاره‌ای از آن در سنگ‌نوشت بهستون نکرده ولی در رزم‌ایران و یونان بنا بر نوشته یونانیان دسته‌ای از سرباز هندی در خدمت خشایارشا بودند و هرگاه اسکندر بر ایران چیره شد، پیش رفت او، تقریباً همان بود که در زمان داریوش نیز بوده پس از اسکندر امارت‌های بزرگ و کوچک در افغانستان کنونی و سند و پنجاب تشکیل شدند.

شهنشاهی خانواده موریای در هند

چندراگپتا نام شخصی با همت در ضعف سلطنت خانواده تنداور مگادها بلند شد و بیست و چهار سال با کمال اقتدار سلطنت کرد در آنوقت پای تخت اوشهری بنام پاتلی پوترا بود که آثار کاخ‌های شاهان آنجا تاکنون دیده میشوند و شباهتی به آثار کاخ‌های تخت جمشید دارند،

چندراگوپتا با سلوکوس نیکاتر مقد و نیائی معاصر بود، با او رزم نمود و چون آشتی کرد پانصد رأس فیل به او داد و در مقابل سلوکوس استان بلوچستان و جنوب افغانستان را به او واگذار پس از چندراگپتا پسرش بند و سارا و پس از او اسوکا پادشاه هند شد. در آغاز شاهی به کشورگشائی پرداخت، تقریباً بر همه شبه قاره هنداستیلا یافت و مانند داریوش بزرگ سنگ نوشته‌هایی از او تاکنون دیده می‌شوند. در ۲۳۲ پ.م از جهان در گذشت. شاهی او زمان پرافتخار تاریخ هند است. او کیش بودائی را پذیرفته و انتشار دهنده آن شد و کیش بودائی از هند در ممالک خارج به سیلان و افغانستان و ایران و ارمنستان رسید بنا بر خواهش اسوکا انتوکیوس پادشاه مقلد و نیائی اجازه داد که بودائی‌ان هر کجا که خواستند در ایران بمانند و بیمارستان بنا کند و در نتیجه عده‌ای از هند به ایران هجرت کردند. بنا بر نوشته اسکندر پالی هستر (Alexander polyhister) اینها در بلخ سکونت اختیار کردند و احتمال دارد پس از آن به خراسان و شمال ایران رسیده تا ارمنستان پیش رفتند.

پس از اسوکا، جانشینان او نتوانستند از شهنشاهی پهناورشان را درست نگهداری کنند. ضعف آنها باز علت تشکیل ملوک الطوائف گشت. هر که باهمت بود، سر به طغیان بر میداشت. در نیمه دوم پیش از میلاد مهرداد اول پادشاه اشکانی پس از آنکه هلوکلز یونانی را در باخت (بلخ) شکست داد، مانند تیمور و نادربسوی خاور پیش رفت تا اینکه از رود سند بگذشت و به رود جهلم رسید و بهره‌ای از پنجاب را ضمیمه ایران ساخت. شمال مغرب ایران میدان تاخت و تاز بیگانگان بود تا اینکه در قرن چهارم میلادی خانواده شاهی بنام گوپتا در استان بهار تشکیل شد و البته این گوپتا غیر از چندرا گوپتای موریاست. این خانواده مقتدر در عصر ساسانیان مقتدر ایران ظهور کرد، و هم‌چنانکه در ایران گذشته بر انقلاب سیاسی، ساسانیان انقلاب دینی نیز پدید کردند، گیتائیها هم جامعه کهنه را بصورت نودر آوردند و لقب و کرم آدیتیا Vikram adytia و یا خورشید پیرو اختیار کردند. کیش بودائی کم کم پس نشست و جای آن افکار ویدائی و برهمنی مرغوب و مطلوب شدند. و دربار شاهان گپتائی، مانند دربار محمود غزنه مجمع ادباء و شعراء و ستاره‌شناسان و صنعت‌گران و پیکر سازان شده از میان شاهان گپتائی سمد را گپتا (Samudra Gupta) معاصر باشاهپور دوم پادشاه دانشمند شاعر و موسیقی‌دان بود. نمیدانیم که ارتباط شاهان مقتدر معاصر ساسانی ایرانی و گپتای هند تا چه اندازه بوده ولی در سنگ‌نوشته پای کولی (عصر پادشاهی نرسی) از برخی راجه‌های سند و رؤسا و بلوچستان و کاتپاوار اشاره شده است که در جشن تاج‌گزاری شاه ایران شرکت کردند. به این ترتیب پیوستگی و همسایگی آریای هند و ایران هیچ‌گاه کاملاً گسیخته نشد.

چون فیروز سردار ایرانی با عر بهادر نهند رزم نمود عده‌ای از جیات (هند) یازطه به یونانی

(Masgatae) با ایرانیان همراهی نمودند بنا بر روایات ایرانی هزاران نفوس از ایرانیان خراسان بفرمان افراسیاب (که باید سرداری از ترکان ساکائی باشد) به پنجاب رانده شدند و یا هجرت کردند و به این مهاجرت فضل الدین هروی اشاره کرده و اطلاع او از نوشته‌ی شهاب الدین باقوت است. گفته‌اند که مهاجرین خراسان نزدیک به لاهور و ملتان و دهلی سکونت اختیار کردند. در عصر خسروانوشیروان و خسرو پرویز، دانشمندان ایران به هند سفر کردند و به دربار راجه‌های شمال و جنوب راه یافته از هند کتب اخلاقی به ایران آوردند و به پهلوی ترجمه کردند. ستاره‌شناسان هند در دربار شاهان ساسانی ایرانی مقام ارجمندی داشتند. پس از شکست سپاه یزدگرد و کشته شدن او، از همراهانش برخی در خدمت پسرش فیروز باقی ماندند و بعضی پراکنده شده بسوی خاور به طخارستان و ختن و اقصا حدود ولایت سغد تا سن کیانگ با ترکستان چین رفتند و برخی از راه زمین به جنوب ایران و از آنجا از راه دریا به جنوب مغرب هند هجرت کردند. عرب بر ایران کاملاً استیلا یافت و به استثنای گوشه و کنار، مملکت ایران تا نزدیک به دو بیست سال تابع خلیفه عرب بود. زبان پهلوی نامطلوب و مطالعه آن به موبدان و زردشتیان محدود شد و زبان عربی جای آنرا گرفت و زبان رسمی دینی و اقتصادی ایرانیان گشت. ایرانیان ناچار بودند که آن زبان را بدانند و طولی نکشید که مردم باسواد ایران به خوبی به آن زبان سخن میگفتند و تصنیف و تألیف مینمودند و شعر می‌سرودند. قاموس لغات عربی را ایرانیان جمع کردند زیرا که بیشتر از عرب به داشتن آن محتاج بودند. زبان فارسی محلی و محدود به روستائیان و بیسوادان و کشاورزان شد و آنها به حکام عرب به جز پرداختن مالیات و دادن جزیه علاقه‌ای نداشتند، تا اینکه خلافت بنی امیه به انجام رسید و بنی عباس به یاری ایرانیان جانشین آنها شدند. در زمان عبدالله المنصور و هارون و عبدالله المأمون ایرانی در دربار خلافت مقام شامخ داشت و پس از مرگ المعتصم، چون دربار خلیفه بی نظم گشت و خلفاء پشت سر هم یا کشته یا زندانی میشدند ایرانیان و ترکان به جنبش در آمدند. و طولی نکشید که در خاور دور از مرکز خلافت، از نژاد ایران و ترک، امارتهائی تشکیل شدند و چونکه عموم مردم از عربی آگاه نبودند زبان فارسی مهجور و منزوی شده، مطلوب گشت.

لشکر کشیهای محمد قاسم ثقفی و پس از او تاخت و تاز سبکتکین و حمله‌های پسرش محمود بر پنجاب و سند، ماجراجویان ایران را به هند رساند و لاهور پای تخت غزنویان شد. عده‌ای از ادباء و شعرای ایران به آن شهر رسیدند. مراسلات و فرمانهای شاهی بزبان فارسی نوشته میشد و از اینرو بومیهای پنجاب به آن زبان کم کم آشنا شدند و برخی از دانشمندان ایران مانند ابوریحان بیرونی به زبان محلی توجه دادند و یاد گرفتند ولی زبان عربی نیز برتری خود را از دست نداد و تألیفات تصانیف مهم به زبان عربی میشدند. زیرا که عربی زبان عموم مسلمانان

شده بود و اگر یکی در لاهور مینوشت، مردم نوشته‌اش را در افریقا و شام و مصر میخواندند. ضمناً ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و فرخی و دیگر شعراء در بارغزنه ناشر زبان فارسی شدند و به آن زبان کشورگشایان غزنه را ستودند و قصاید سرودند. ایرانی که هند را فراموش کرده بود به خوبیهای هند آشنا شد. سپه سالار مسعود غازی با سپاه خراسان، به داخله هند پیش رفت و به اودا (Oudh) رسید و گرچه درجائی بنام بهروج در جنگ کشته شد و همراهان او بر اکنده گشتند ولی آنهاست که توانستند در «اود» ماندند و به این ترتیب زبان فارسی به میان هند رسید و می‌توان گفت از همان زمان تخم زبان آمیخته به فارسی و هندی در پنجاب و سند کاشته شد و کم‌کم بنام آمیخته یا اردو در سرتاسر هند زبان عموم مردم گشت.

در اواخر عصر غزنویان و حمله شهاب‌الدین غوری، جمعیت ایرانی و افغانی و ترک در پنجاب فزونی یافت تا اینکه پس از شهاب‌الدین، سردارش قطب‌الدین ایبک نخستین دولت شهنشاهی اسلامی هند را تشکیل داد و هزاران تن از ایرانیان و افغان و ترکان به هند هجرت کردند. به‌ویژه در حمله مغول (چنگیز) و کشتار عام او جانشینان او در ولایت سغد و خوارزم و افغانستان و خراسان هر که توانست بسوی هند یا شام یا آسیای کوچک و مصر روی آورد و جان سلامت بدربرد.

نخستین شهنشاهی ترکان مسلمان از اشخاصی بود که از غلامی به رتبه شامخ شاهی رسیدند و اینها:

از ۶۸۷ هـ تا ۶۰۳ هـ سلطنت نمودند. بزرگترین خدمت اینها به جامعه مسلمانان پناه دادن به فراریان و مهاجرین و جلوگیری از حمله مغول به هند بود

(۲) خانواده خلجی از ۶۸۷ تا ۱۲۹۵ در زمان علاءالدین محمد خلجی دولت شهنشاهی تا جنوب هند گسترده شد

(۳) خانواده تغلق از ۷۲۱ تا ۱۴۵۱ در عصر این خانواده امیر تیمور از ایران بسوی هند آمد و دهلی را تسخیر کرد

(۴) خانواده لودی و دیگر خانواده‌ها

(۵) خانواده تیموری ۹۳۳ تا ۱۵۲۶ و ۱۸۵۷ تا ۱۲۷۴

گذشته بر شهنشاهی دهلی (شمال‌هند) در دیگر استانها امارتهای کوچک و بزرگ از ترک و ایرانی و افغانی و عرب تشکیل شدند از جمله در بنگال و گجرات و مالوا و کشمیر و سند و دکن تا میسور و در همه امارتها زبان فارسی انتشار یافت و نویسندگان و شعراء چه از مسلمانان و چه از دیگر ملل که متصل از خارج می‌آمدند شهر دهلی و کولکنده و بیجاپور و

احمدنگرو بیدر و لاهور و حیدرآباد و لکنومر کزهای علم و ادب اسلامی شدند. شاهان و روساء به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی علاقه داشتند و فارسی زبانان را به گرمی می‌پذیرفتند. علاءالدین خلجی که در شمال شهنشاه بود بر جنوب لشکر کشید و پس از او دردکن خانواده بهمنی تشکیل شد و شاهان آن خانواده مری ادباء و مروج زبان فارسی بودند: هر فرد ایرانی که با سواد بود و میتوانست شعری بگوید درهند پذیرفته میشد. چنانچه اشاره شد تاخت چنگیز و کشتار بیرحمانه و غارت مغول، شمار مهاجرین را از صدها به هزارها رساند. مردم با سواد یا یسواد، عادت یا جاهل، هر که میتوانست کمتر به اناتول و (آسیای کوچک) و شام و مصر رو می‌آورد، و بیشتر به هند می‌شنافتند و در آنجا امنیت و آسودگی می‌یافتند و چونکه زبان فارسی چه در نوشتن و چه در گفتن آسانتر از عربی بود، به گذشت روزها بین المللی گشت، تا اینکه درخاور به اندونزی و جنوب چین رسید. تا کنون برخی از گیاهها در زبان چین از زبان فارسی گرفته شده‌اند از جمله :

فارسی	چینی
زعفران	مفلان
یاسمین	جاشمن
حنا	هاینا و غیره

حمله مغول گرچه عالمی را تباہ کرد و برای افغانها و ترکستانها مصیبتی بزرگ شد ولی سود نیز رساند و يك عده از مردم ترکستان و ایران و افغان در رکاب امرای مغول به چین شتافتند و چون جانشین چنگیز د یسوسیرت، مرد مهربان و دوست مسلمانان بود به ادبا همراهی میکرد. زبان فارسی در چین نیز راه یافت و یکی از زبانهای رسمی شد. افتخارالدین نام دانشمند ایرانی در چین مدرسه‌ای تأسیس کرد که در آن فارسی تدریس میشد ابن بطوطه سیاح معروف مینویسد:

به برخی از چینی‌ها برخوردم که به زبان فارسی صحبت میکردند و بکوفتی که در قایق بودم چینی‌ها را یافتم که به زبان عربی و فارسی اشعار میخواندند، از جمله اشعار شیخ سعدی بود و پس از برافتادن شاهی چنگیزیان در چین، زبان فارسی هم چنان مرغوب و مطلوب بود و در درباشاهان منچو نیز گفته میشد برخی از چینی‌ها به زبان فارسی کتاب تألیف کردند. از جمله شخصی بنام چیانگ چی موئی، *Chang Chi moi* دستور زبان فارسی نوشت و يك تن دیگر که باید شیعه باشد، حادثه کربلا را بزبان فارسی تألیف کرد. مسلمان چینی نماز و روزه را بزبان فارسی میگفت. مهاجرین ایرانی و ترکان مسلمان از دوسو میآمدند یکی از شمال از راه زمین و دیگر از جنوب از راه دریا. در سال ۱۹۴۲ آثار مسجدی در شهر *Hankchow* پدید

شده که در سده دوازدهم میلادی بناشد و معمار آن شخصی بنام علاءالدین ترمندی بود - پس از چنگیز، تیمور و فرزندانش نیز درگسترش فرهنگ ایران و زبان فارسی بهره بزرگی دارند و اگر تیمور چندی دیگر زنده میماند و چنانچه میخواست بر چین استیلا می‌یافت، یقیناً چین، مانند هند مرکز مهم از فرهنگ ایران میشد - شاهرخ پسر تیمور که بیش از چهل سال شاهی کرد، مرکزش در خراسان بود در قرن شانزدهم شخصی معمار بنام خواجه غیاث‌الدین را به عنوان سفیر به دربار چین (خان بلاق) فرستاد. استانهای بزرگ سن کیانگ و هنیان و کانتون و تبت جاهائی هستند که زبان فارسی در آنجا نفوذ یافته و در نتیجه گفته میشود بیش از سیزده هزار نسخه خطی از زبان فارسی اکنون در آنجا ذخیره شده‌اند. نقاشی و مصوری (میناتور) یادگار همین عصر هستند که ایرانی از چین فراگرفت و در آن پیش رفت کرد.

از زبانهای معروف هند، زبانی نیست که کم یا بیش، الفاظ فارسی یا عربی یا ترکی نداشته باشد. در انتشار دادن فرهنگی که ما ایرانی و اسلامی مینامیم، نه تنها مردم ایران و افغان و ترک بلکه عرب و هندو نیز شرکت دارند و اینها - اولاً - (۱) بازرگانان.

(۲) آوارگان و ماجراجویان

(۳) دانشمندان و نویسندگان و شعراء

(۴) عرفا و پارسایان

(۵) هندیان دوره آمیخته به نطقه هندی و مهاجرین

زبان فارسی به گویشهای زیاد (لهجه) گفته میشود و در دو بهره بزرگ تقسیم میگردد. بهره‌ای در خراسانی و تاجیکستان و اوربکستان و افغانستان تارودسند. هندو بسالتر از در حد نیز در همین بهره هست و بهره دیگر که باختری است در کرمان و گیلان و مازندران و کردستان و فارس و خوزستان و قفقاز تارود فرات. بیش از بیست گویش درخساور و چهل در باختر گفته میشوند. احتمال دارد ذخیره زبان فارسی درخساور بیش از باختر باشد

ایرانیان مهاجر در هند

نود درصد از مهاجرین ایرانی که به هند هجرت کردند در هند ماندند و گر چه یادی از میهن نیاکان میکردند ولی آروزی بازگشت به ایران را نداشتند و شیفته امنیت و آسودگی هند بودند، هند را مستوندند و از زندگی در هند خوشنود بودند. یکی از شعراء ایرانی مقیم هند که در ۱۳۱۱ میلادی متولد شد و گوینده شاهنامه فتوح السلاطین است که در دوازده هزار بیت واقعات سیصد سال‌هند را بیان کرده در ستایش هند چنین گفته: -

خوشا رونق ملک هندوستان که جنت برد رشک این بوستان

سوادش شده زیسب روی زمین
روان هر قدم اندرو جویبار
شده آب آن آب حیوان تمام
سرشته همه خاک او بسا گلاب
کسی نماند زین بوستان طرب

چو خالی به رخسار هر نازنین
به حیوان همه آب آن سازگار
و لیکن ز ظلمات بیرون مدام
درو شب نمی داده نفع سحاب
رسید از عراقین و سند و عرب

خانواده بهمنی

کوهستان وندیا چون دیواری است که شمال هند را از جنوب ممتاز می‌سازد و آن کشور را از حیث زبان و نژاد دوبهره می‌کند شمالیها بزبان آریائی سخن می‌گویند که در لهجه‌های بنگالی و بهاری و هندی و اردو و پنجابی و سندی و کشمیری و غیره گفته می‌شوند و جنوبی که در اوید نامیده می‌شوند در چهار زبان تلگو و کتری و ملیالی و تامل سخن‌کنند دو فرهنگ این دوبهره از هم ممتاز می‌باشند و حمله‌آوران آریائی و ترک و مغول و غرب از شمال رو به جنوب بود، پس از یافتن استقلال از انگلیس دولت کنونی هند می‌کوشد که زبان هندی را که زبان شمالیهاست زبان عمومی و رسمی هند سازد و تبلیغ برای آن بعنوان میهن پرستی می‌شود. پس از آنکه مسلمین عرب دوده‌ی ساسانی را منقرض ساختند و ایران استانی از خلافت عرب شد، برسند حمله آوردند و بهره‌ای از آن را بگرفتند و بعد ترکان میان آسیا که مسلمان شده بودند برهند ترکتازی کردند و در انجام شاهی اسلامی و ترک درهند تشکیل شد و پایتخت آن لاهور و بعد دهلی قرار گرفت نخستین خانواده ترک مسلمان که در هند دست یافت از نسل سلطان محمود سبکتکین در سنه ۱۱۹۲ خانواده‌ای تشکیل شد که بنام غلام یا مملوک معروف

شده نخستین پادشاه سلطان قطب‌الدین ایبک بود و پس از او شمش‌الدین ایلتوت‌مش و فرزندان او و بعد غیاث‌الدین بلبن و نوه او معزالدین کیقباد تا سنه ۶۷۵ سلطنت کردند و بعد خانواده خلیج روی کار آمد و نخستین پادشاه این خانواده جلال‌الدین فیروز خلجی بود که هفت سال شاهی کرد جان‌نشین او بجنوب هند متوجه شد و پس از برافتادن شاهی خلجیها و تسلط غیاث‌الدین تغلق و بعد از او در شاهی پسرش محمد شاه تغلق هجوم مسلمین ترك از شمال بجنوب شدت گرفت گروهی ماجراجو از افغانی و ترك و مغول و عرب و ایرانی از انواع اصناف هر کس به فکری و امیدی هند بهارابی حس و غرق در موهومات یافته و تسلط بر آنها را آسان شمرده روی به جنوب آوردند. محمد شاه تغلق گرچه نقشه‌هایی کشید ولی همواره نقشه‌نقش او بر آب بود و علت آن تلون طبیعت او و همراهی و همکاری نکردن سرداران او بود از جمله خواست که پایتخت راجائی میان هند قرار دهد که بتواند هم شمال و هم جنوب را به پاید و نگهداری نماید بنا بر این از دهلی بسوی جنوب رفت و راجائی را انتخاب کرده آنرا دولت‌آباد نامید و مردم را مجبور کرد که از دهلی و دیگر جاها به آنجا بروند و میان آنان شخصی بود بنام حسن که بعد انام کانگو بهمنی بر نام خود افزوده بحسن کانگو بهمنی معروف گشت و از گمنامی ترقی کرده سردار و بعد رئیس سرداران و در آنجا در سنه ۷۴۸ بسطنت جنوب هند برگزیده شد و شهر گلبرگه را پایتخت قرارداد و آنجا را بنام خود حسن‌آباد نامید و چون در سنه ۷۵۲ محمد شاه تغلق رحلت کرد خاطرش از شمال آسوده گشت و به بقای خود امیدوار شده به کشور داری پرداخت و محمد نام پسر خود را بجانشینی برگزید و پس از آنکه یازده سال و دو ماه و هفت روز شاهی کرد در سنه ۷۵۹ رحلت نمود شصت و هفت سال زیست و بنا بر این در سن نزدیک به پنجاه و شش به سلطنت رسید.

محمد شاه پور علاء‌الدین حسن کانگوی بهمنی

شاهی حسن کانگوی که در سنه ۱۳۴۷ م تاسیس شده گلبرگه پایتخت آن گشود محدود میشد در شمال بر برار و رود کرشنا تا خلیج بنگاله در مغرب و دریای عرب در مشرق و بعد کنکان و خاندیس و گجرات نیز ضمیمه آن کشور شد و در آن سرزمین پهناور زبانهای مختلف که تلگو و کنری و مرهتی باشند گفته می‌شدند. از مهاجرین ترك و افغان و ایران و عرب نیز هر کدام زبان مخصوص خود را داشت ولی اشخاص باسواد فارسی می‌دانستند و آن فارسی مخصوص جنوب هند بود که تا اواخر عصر آصفیه آثار آن پاینده ماند محمد شاه در زد و خوردی که با راجه‌های همسایه می‌نمود همواره پیروز بود. راجه تلنگ تخت مرصع خدمت او فرستاد که در اصل برای محمد شاه تغلق ساخته بود و این تخت گفته شده که سه‌زرع بدرازا و دوگز و نیم

به پنهائی و از چوب آبنوس ساخته شده بود که بر آن جواهر قیمتی نشانده بودند و این تخت را محمدشاه تخت فیروز یا فیروزه نامید و بر آن جلوس کرد. راجه ویجانگر یکی از همسایگان توانا بود که بر محمدشاه لشکر کشید و با سپاه بسیار بر مرز کشور بهمنی حمله آورده در دژ مدکل هشتصد تن از مسلمین را کشت و چون این خبر به محمدشاه رسید با سپاهی که در رکاب داشت به پیشواز دشمن رفت و او را شکست داده از هندوان کشتار عام کرد و دژ مدکل را تصرف کرد و از آنجا بر مرز دشمن لشکر کشید و او نخستین پادشاه مسلم بود که شخصاً بر کشور ویجانگر حمله آورد. معلوم می شود در لشکر او از روم و فرنگ سر بازاری بودند که توپ در جنگ بکار می بردند محمدشاه با عزم کامل و همه نوع لوازم جنگ داخل کشور ویجانگر گشت و با بهوج مل نام سپه سالار راجه ویجانگر رزم سنگین کرده او را شکست داد و راجه ویجانگر را تعاقب نمود و کشور او را هر کجا که دست یافت تاراج کرد و بالاخره به پیروزی صلح نمود و به پایتخت بازگشت و باقی مانده ایام شاهی را به قلع و قمع مفسدان و راهزنان گذرانده کشور را بامن و آسایش در آورده و پس از آنکه هفده سال و نه ماه سلطنت نمود در گذشت.

مجاهد شاه بهمنی

پادشاهی تنومند و دلیر بلکه متهور بود بر کشتن رای فرمانده ویجانگر لشکر کشید و گرچه نتوانست کاملاً او را شکست بدهد ولی صدمه سخت به کشورش رساند و چون به پایتخت بر می گشت داودخان عموی او با چند تن دیگر همدست شده و او را درخیمه ای که خفته بود کشتند سه سال شاهی کرد و چونکه فرزند نداشت داودخان ادعای سلطنت کرد و بر تخت نشست ولی او نیز پس از یکماه و پنج روز در مسجد حین نماز بجا آوردن کشته شد

محمود شاه پور علاءالدین حسن بهمنی

کهنترین فرزند حسن بهمنی به کوشش خواهر مجاهدشاه بر تخت نشست. در دوره دوتن از شاهان بهمنی یعنی محمدشاه و مجاهدشاه صفدرخان سیستانی صمیمانه به آنان خدمت کرد و هرگاه محمودشاه بر تخت نشست او را نیز اطاعت نمود در این زمان که ایران پس از ضعف سلطنت ایلخانی چنگیزی ملوک الطوائف شده بود بسیاری از ایرانیان چه مسلمان و چه غیر مسلمان که همتی داشتند از دوراه به هندوستان هجرت می کردند یکی راه زمین از شمال بود که بایستی خطرهای زیادی متحمل شده از افغانستان و بلوچستان به پنجاب و سند سردرآوردند و دیگر راه دریا بود که از یکی از بندرهای خلیج فارس به هند رهسپار می شدند و هرگاه سلطنت بهمنی

در جنوب هند تشکیل شد برخی از ادباء و شعراء ایران به آن کشور رفتند بویژه درشاهی محمود شاه که پادشاهی دانشمند بود و فارسی و عربی را نیک می دانست و شعر می سرود یکی از شعرای ایران که نامش را مؤرخین ذکر نکرده اند بدربار او بوسیله صدراعظم میرفیض الله آنجو راه یافته و قصیده ای خواند که برای آن یک هزار تنکه زر پاداش یافت حتی خواجه حافظ خواست که سفری بجنوب هند برود و برای او از جانب میرفیض الله نامه دعوت رسید و خواجه حافظ از شیراز حرکت کرد و هرگاه به لار رسید آنچه نقد داشت به یکی که مالش غارت شده بود بخشید و خود تهی دست گردید بنا بر این دو نفر از تجار یکی بنام زین العابدین همدانی و دیگری خواجه محمد کازرونی بخواجه کمک کردند و خواجه حافظ بجزیره هرمز رسیده سوار کشتی شد ولی خدا می داند بچه علت پس از آنکه سوار شده بود از سفر صرف نظر کرد و بجزیره هرمز بازگشت برخی گفته اند دریا توفانی شد و خواجه از توفان و تلاطم خسته شده به بهانه ای به هرمز باز آمد و نیز گفته اند که غزل زیر را در آنوقت سرود و خدمت میرفیض الله آنجو فرستاد

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
بکوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند
رقیب سرزنشها کرد کز این خاک در نگذرد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
ترا آن به که روی خود ز مشتاقان به پوشانی
بسی آسان نمود اول غم دریا به بوی سود
بشو این نقش دلتنگی که در بازار یکرنگی
چو حافظ در قناعت کوش و زدنیای دون بگذرد

ولی بیت چهارم در صورتیکه غزل بحضور پادشاهی می رسید موزون به نظر نمی رسد بنا بر این معلوم نیست که این غزل در آن موقع گفته شده و توسط میرفیض الله برای محمود شاه خوانده شده باشد ولی ممکن است که خواجه بنا بر دعوت صدراعظم عازم هند شد و بعد از سفر دریا خسته شده و نامه پوزش به صدراعظم نوشته باشد و اگر چنین غزل هم فرستاده در مصراع ثانی بیت چهارم بجای ترک سرگمان می رود که در در مناسبت تر باشد می گویند پادشاه عذر خواجه را پذیرفت و ملا محمد قاسم مشهدی که از فضیلتی دربار بهمنی بود هزار تنکه زر داد که امتعه هند خریده و خدمت خواجه برساند

محمود شاه بهمنی نوزده سال و نهمه و بیست روز شاهی کرده درگذشت و همه این زمان کشور در آرام و آسایش بود مگر در اواخر عصر او دوتن برادران بنام محمد و خواجه سرکشی

کردند و پس از آنکه چند بار لشکر شاهی را صدمه رساندند در انجام کشته شدند

غیاث‌الدین پور محمود شاه بهمنی

در سن هفده سالگی به سلطنت رسید و همبازی خود را که صلابت‌خان پسر صفدرخان سیستانی بود ب‌خطاب مجلس عالی ممتاز نمود و احمد بیگ قزوینی را عهده‌ پیشوائی ولی یکماه و بیست روز از شاهی گذشته بود که بدست تغلچین نام از بندگان ترك سلطان محمود نابینا و زندانی گردید

شمس‌الدین پور محمود شاه بهمنی

در پانزده سالگی پادشاه شد و همه کاره او تغلچین گردید ولی دولت او نیز مستعجل بود چونکه فیروزخان و احمدخان پسران سلطان داوود شاه که آنرا میر فضل‌الله آنجو شیرازی از شاگردان سعدالدین تفتازانی تربیت کرده بود بلند شدند و پس از کوشش زیاد توانستند شمس‌الدین و تغلچین را گرفتار و زندانی کنند تغلچین را غیاث‌الدین نابینا بدستور فیروز خان کشت و شمس‌الدین با والدهاش بفرمان فیروزخان به مدینه شتافت و آنجا تا سنه ۸۱۶ زندگی کرده رحلت کرد شاهی او یکماه و بیست و هفت روز بود

فیروز شاه پور داود شاه بهمنی

پس از گرفتاری و نابیناشدن شمس‌الدین، فیروزخان ملقب به فیروز شاه روزافزون بر تخت نشست و میر فضل‌الله آنجو شیرازی را که استاد و مربی او بود لقب ملك نائب داد و همه کاره خود کرد و میر فضل‌الله آنجو تازنده بود بدولت خدمت کرد و در انجام در یکی از جنگها کشته شد. فیروز شاه دختر آنجو را بعقد نکاح پسر خود حسن‌خان در آورد و دختر سلطان محمود بهمنی را با پسر صدر جهان بنام میر شمس‌الدین محمد آنجو ازدواج کرد از خصوصیات زمان شاهی این پادشاه یکی تسخیر دهلی از امیر تیمور بود که بعد مردم می‌پنداشتند که تسلط او بر هند دایمی خواهد بود و یکی از پسران او به سلطنت دهلی برگماره خواهد شد. بنا بر این فیروز شاه از روی احتیاط سفارتی بدربار تیمور فرستاد و اظهار ارادت و اطاعت کرد و تیمور نیز سفارت را پذیرفت و در جواب برای فیروز شاه پیغام فرستاد که او را به شاهی دکن و گجرات و مالوه می‌شناسد و نیز در زمان او شخصی عارف و صوفی بنام گیسو دراز از دهلی به جنوب هند آمد و در آنجا اقامت کرده و در گلبرگه از جهان در گذشت و همانجا مدفون شد مقبره او تاکنون زیارتگاه است فیروز شاه با وجود دانش و اطلاع از ادبیات فارسی و عربی شخصی

عیاش وزن دوست و حرم او از زلنل گوناگون یعنی از عرب و هندی و ایرانی و افغانی بلکه فرنگی نیز پر بود و با وجود کثرت عیاشی از جنگ نیز کوتاهی نداشت گفته اند بیست و چهار بار کارزار کرد و نخستین پادشاه بهمنی است که باراجه همسایه وصلت نمود و دختر او را ازدواج کرد ولی انجام او خوش نبود پس از آنکه بیست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز سلطنت کرد مجبور گشت که شاهی را به برادرش احمدخان بسپارد و پس از چند روز از جهان درگذرد برخی گمان کرده اند احمدخان به تحریک خواهرزاده اش بنام شیرخان فیروزشاه را که در بستر بیماری بود خفه کرد

احمد شاه پور داودشاه بهمنی

این پادشاه پس از آنکه دوازده سال و دو ماه سلطنت کرد و در سنه ۸۳۸ هـ رحلت کرد به عرفا ارادت داشت و آوازه زهد و پرهیزگاری شاه نعمت‌اله را شنیده شیخ حبیب‌اله جنیدی و میرشمس‌الدین قمی را با جماعتی باهدایا به کرمان فرستاد شاه نعمت‌اله آنرا به مهر و مودت پذیرفت و از جانب خود ملاقطب الدین کرمانی را با تاج سبز دوازده ترک خدمت احمد شاه فرستاد و پادشاه آنرا بر سر نهاد در نامه‌ایکه شاه نعمت‌اله باو نوشته بود پادشاه را شهاب‌الدین احمد خوانده بود و پادشاه فرمان داد بهمان نام و لقب او را بالای منبر مذکور سازند و خواجه عمادالدین سمنانی و سیف‌اله حسن آبادی را خدمت شاه نعمت‌اله فرستاد و خواهش کرد که ایشان یکی از فرزندان شان را بدهند بفرستند و آنوقت شاه نعمت‌اله يك فرزند بنام شاه‌خلیل‌الله داشت که نمیخواست از او جدا شود بنا بر این میر نورالله را که فرزند خلیل‌الله و نوه او میشد بدکن فرستاد پادشاه میر ابوالقاسم گرگانی را به پیشواز او فرستاد و به احترام او را پذیرفت و او را ملك المشایخ لقب داد و دختر خود را باو ازدواج نمود و هرگاه شاه نعمت‌الله در سنه ۸۳۴ در قریه ماهان رحلت کرد شاه خلیل‌الله با دیگر فرزندان شان به دکن هجرت کرد و از آنها شاه حبیب‌اله داماد پادشاه و شاه محب‌اله داماد شاهزاده علاء‌الدین گشت باین ترتیب معلوم می‌شود که برای ایرانیان آن‌عصر جنوب هند جای ترقی و آسودگی شده بود و ایرانیان چه مسلمان و چه زردشتی تدریجاً به شمار محدود و پیوسته بجنوب هند می‌آمدند و از ثروت آنجا بهره‌مندی گشتند و اتفاقاً در تاریخ دیده نشده که بدولت اسلامی آنجا خیانتی کرده باشند بلکه نامهائی می‌یابیم که با کمال صمیمت خدمت کرده‌اند چنانچه نام میر فضل‌اله آنجوی شیرازی ذکر شد و نامه‌ای دیگران نیز ذکر خواهند شد احمدشاه بیدر را که جای خوش آب و هواست پایتخت قرار داد و آنرا احمدآباد نامید و این شهر تا پایان دولت بهمنی پایتخت بود ایرانیانی مانند محمود کاوان گیلانی در آنجا درخت میوه‌های استان خراسان و عراق ایران

را در آنجا کاشت و زعفران و امرو و انواع انگور نیز در آنجا حاصل کرد در عصر احمد شاه به جز کشمش مرزی جنگ مرزی روی نداد

یکی از شعرای معروف ایران شیخ نورالدین آذری اسفرائینی که در دربار شاهرخ پسر امیر تیمور رتبه ملک الشعراء را داشت پس از بجا آوردن حج و زیارت مدینه بهند سفر کرد و بدربار احمد شاه رسید مورد توجه و عنایت او گردید و قصیده‌ها در مدح پادشاه و خوبی پایتخت او سرود و بنا بر خواهش پادشاه کتابی بنام بهمن نوشت و باصرار پادشاه فرزندانش را از ایران خواسته تصمیم گرفت که در بیدر بماند اتفاقاً این دو بیت در توصیف کاخ شاهی سرود

جدنا قصر مشید که زفرط عظمت	آسمان سده از پایه این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است	قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و پادشاه از این ابیات بسیار خوشنود شده فرمان داد که چهل هزار تنکه سفید به شیخ بدهند و هرگاه چشم شیخ بر آن زرافنداد گفت «لایحمل عطایا کم الامطایا کم» پادشاه تبسم کرد و فرمود بیست هزار دیگر بر آن مبلغ افزودند و اجازه داد که شیخ بایران بازگردد پنج تن از بندگان هندی نیز همراه او نمود و شیخ بهمن نامه را پس از مراجعت بایران تا عصر سلطان همایون شاه رساند و بهند فرستاد باقی مانده تاریخ شاهان بهمنی را ملا نظیری و ملا سامعی و دیگر شعراء به پایان رساندند می گویند روزی الغ بیگ فرزند شاهرخ شاه از شیخ پرسید که چرا آذری تخلص اختیار کرده شیخ گفت به سبب اینکه در ماه آذر ولادت یافته ام شیخ آذری را ذال به فتحه مینوشت الغ بیگ ایراد گرفت و گفت که ذآذر ضمه می باشد و شیخ جوابی موزون داد که الغ بیگ خوشوقت شد شیخ در سنه ۷۶۵ رحلت کرد غزل زیر از او هست

به مجلسی که درو گنج کبریا بخشند	هزار افسر شاهی به يك گدا بخشند
دلایه میکده هاروز و شب گدائی کن	بود که درد کشان جرعه ای بما بخشند
شدیم پیر به عصیان و چشم آن داریم	که جرم ما به جوانان پارسا بخشند
غلام همت آن عارفان با کرمم	که يك صواب به بینند و صد خطا بخشند
بکوی میکده از مفلسی چه غم دارم	که ساقیان همه جام جهان نما بخشند
به نیم ساعت هجر آذری نمیارزد	هزار سال گرش در جهان بقا بخشند

احمد شاه در زندگی خود کشور را میان فرزنداناش قسمت کرد. شاهزاده محمود را ولایت رام گرد و ماهور و غیره داد و داودخان را تلنگ بخشید و علاءالدین را ولیمهد خویش

گردانید و کوچک‌ترین فرزند محمدرضا خدمت برادر بزرگتر گذاشت بنا براین پس از رحلت احمدشاه شاه‌علاءالدین بر تخت نشست شاهزاده حسن که پسر فیروزشاه و مردی عیاش و آرام طلب بود در زمان عمویش احمدشاه به آسودگی زیست ولی پس از عمویش او را نابینا کردند در عصر فیروزشاه حکیم حسن گیلانی رسید محمود کازرونی بنا بر فرمان پادشاه درجائی بنام بالاگهات دولت آباد رصد بستند ولی در عصر او آن تمام نشد و همچنان ناتمام ماند.

چنانکه پیش اشاره شد همواره میان شمالیها و جنوبیها يك گونه رقابت و حسادت بود و گاهی بخونریزی سخت بروز میکرد در عصر بهمینیها مردم بدو گروه منقسم شده بودند گروهی بنام غریبان از ترك و مغل و دیگر از خارجه و گروهی از اهل جنوب (دکن) و حبشی و غیره و هندو البته باطناً كینه سختی از جمیع مسلمانان داشتند و بنا برین مقابل هندو همه مسلمانان چه غریب و چه دکنی متفق می‌شدند و درشاهی علاءالدین فتنه غریبان و دکنیان بروز کرد و عده زیادی از طرفین كشته شدند و پادشاه که بطرف مانده بود بنا بر گذارشها راست و دروغ بجای بیجا فرمان داد و گاهی بحکم او غریبان تباه می‌شدند و زمانی دکنیان كشته و آواره می‌گشتند درینوقت مشیرالملک نام یکی از ارکان دولت رئیس دکنیان شده و با او نظام‌الملک شریک بود غریبان یعنی سادات از عرب و مغل و ایران در قصبه‌ای بنام چاکنه متحصن گشته هر چند عرایض به پادشاه می‌نوشتند مشیرالملک نمی‌گذاشت عرایض به نظر پادشاه برسند و بالاخره مشیرالملک و نظام‌الملک با غریبان عهد کردند که در صورت تسلیم بآنان آزار جانی نرسانند و هرگاه آنها که دوهزار و پانصد تن می‌شدند از حصار بیرون آمدند اکثر از آنها را كشتند و چون پس از خرابی بصره و تباهی مردم بیگناه پادشاه از حقیقت آگاه شد مشیرالملک و نظام‌الملک را گرفتار و بسزا رسانید

در این زمان بود که عمادالدین خواجه محمود گیلانی که از ایران بهند هجرت کرده و بسبب دانش و استعدادی که داشت بدربار شاهی رسید و بزودی ترقی کرد علاءالدین او را رتبه هزاری داد و با برخی از امراء بسرکوبی سرکشی بنام جلال‌خان خان مأمور نمود یکی از کارهای نیک علاءالدین تأسیس بیمارستان بود که در پایتخت ساخت و مالیات چند قریه را وقف آن نمود و پزشکان هندو و مسلمان بمعالجه بیماران می‌پرداختند و پس از شاهی بیست و سه سال و نه ماه و بیست روز از جهان درگذشت و او پادشاهی بود که فارسی را نیک می‌دانست و گاهی روز جمعه شخصاً بر منبر شده خطبه میگفت

همایون‌شاه معروف به ظالم پور الدین

این جوان که بیش از سه سال و شش ماه و شش روز سلطنت نکرد این زمان کم را به ظلم و کشتار و اعمال فجیع بسر برد و مردم را بستوه در آورد کسی نماند که پنجه ستم او گرفتار

شده و از پنجه ظلم او نجات یابد و چون مرد یا اینکه نهانی کشته شد پسر هشت ساله از او ماند که جانشین او گشت در زمان کوتاه او خواجه محمود گیلانی همچنان خدمات برجسته مینمود و مورد عنایت او بود

نظام شاه پور همایون شاه بهمنی

کودکی بود خوش چهره و اندام که در سن هشت سالگی بر تخت نشسته والدهاش نائب السلطنه شد و بمشورت و رای خواجه جهان ترك و ملك التجار محمود گیلانی به امور شاهی می پرداخت و هرگاه همسایگان و آشوب طلبان دانستند که کودکی بر تخت بهمنی نشست سر بلند کردند و در زمان کم که دو سال و یکماه از شاهی این کودک نگذشته بود در هر جانب کشور مدعی پیدا شده بود چه از داخله و چه از خارجه ولی به همت محمود گیلانی دولت بردشمنان مسلط بود نظام شاه در سنه ۸۶۷ درگذشت

محمد شاه پور همایون شاه بهمنی ملقب به لشکری

پسر دوم همایون در سن نه سالگی به سلطنت رسید و مشاوران و وزیران او همچنان خواجه جهان ترك و محمود گیلانی بودند برادر کوچکتر او بنام احمد خان نیز با احترام و آسودگی انیس پادشاه بود و تا زمانیکه این پادشاه بر آئی و مشوره محمود گیلانی بامور شاهی و کشور ستانی می پرداخت همواره پیروز بود ولی نتیجه سلطنت شخصی و استبدادی اشتباهات و ظلم می باشد مردیکه خود رامالك الرقاب تصور می کند و هر چه بخواهد بجا یا بیجا بعمل درمی آورد اگر اشتباهی کرد شیرازه کار سلطنت از هم گسیخته می شود در آغاز شاهی او خواجه جهان کمال استقلال را داشت و تصور می کرد اقتدار او همواره پاینده خواهد ماند ولی طولی نکشید که مادر شاه از او بدگمان شده پادشاه را وادار کرد که غفلتاً بقتل وی فرمان دهد و او کشته شد پس از آن اقبال خواجه محمود گیلانی خوش درخشید و شاه او را معتمد خویش گردانید تا اینکه خواجه محمود جزیره گووه را که از بندرهای مشهور رای بیجانگر بود به غلبه بگرفت و پیروز به پایتخت بازگشت محمد شاه بمنزل او رفت و يك هفته نزد او ماند و بر احترام و القاب او افزود و بعد هم روزبه روز بیشتر مورد توجه پادشاه می شد و در نتیجه گروهی بر او سخت حسد می ورزیدند و می پائیدند که بهانه ای بدست آورند و او را تباہ سازند بویژه چون مادر پادشاه نیز او را احترام می گذاشت و برادر خطاب میکرد در مشرق نهایت عروج نشان نزول و خرابی است و این حقیقت در زمان محمد شاه واقع شد محمود گیلانی پس از آنکه بنهایت بزرگی رسید بایستی کشته گردد و همچنین دولت بهمنی که به نهایت وسعت رسیده بود بایستی از هم

متلاشی شود هر چند مرحمت و عنایت پادشاه نسبت به محمود گیلانی بیشتر می شد و او صمیمانه خدمت میکرد حسادت بعضی افزونتر می گشت تا اینکه مهرداد محمود گیلانی را بفریفتند و کاغذ سفیدی را در دست گرفته او را که مست شده بود گفتند که این برات فلان آشنای ماست و اکثر از کارکنان دیوان بر آن مهر کرده اند شما نیز باید مهر خواجه گیلانی بر آن نهی و ما را ممنون سازی و مهرداد از کمال حماقت بر آن مهر زد پس از آن بزبان خواجه محمود نوشتند که «پادشاه همیشه مست و مردم از ستم او بستوه آمده اند اگر شما که راجه اوریسه هستید باین کشور توجه کنید می توانید به آسانی تسخیر نمائید و چونکه اکثر از اعیان سخن مرا اطاعت می کنند من نیز بهمراه آنها پرچم خلاف بلند می کنم و پس از آنکه پادشاه را از میان برداشتم مملکت را میان همدیگر تقسیم می کنیم»

و این نوشته را زمانیکه پادشاه نوشابه نوشیده مست بود به نظر او در آوردند و چنان آتش خشم او را برافروختند که اظهار نمود که فوراً به خدمت او بیاید برخی از چنین فرمان باگهانی خواجه را مانع گشتند که نرود و اندک زمانی تامل کند ولی او که حسابش باک بود از محاسبه باک نداشت بحضور پادشاه رفت و پادشاه نوشته را نشان او داد. عرض کرد مهر از من ولی نوشته از من نیست و این عذر در پادشاه تأثیر نکرده فرمان داد که قتل بشود التجا و التماس بخرج او نرفت و کشته گردید اعیان و امراء که هواخواه خواجه بودند از این حادثه سخت متأثر شدند و از پادشاه خائف گشته از دور او را سلام می کردند و گرچه علنی سرکش نشدند ولی مقاومت و مخالفت منفی میکردند و پادشاه نمیتوانست با همه در آویزد و ناچار کج دار و مریز با آنها رفتار میکرد تا اینکه به ملال و افسردگی یکسال گذراند و در نوشیدن باده تدروی نموده در سنه ۸۷۷ درگذشت و با رحلت او عظمت دولت بهمنی به پایان رسید و طولی نکشید که دولت بهمنی پنج بهره شده و بر هر بهره دولتی تازه تشکیل شد که بنام دولتهای عادلشاهی و نظام شاهی و قطب شاهی و عماد شاهی و برید شاهی معروف شدند.

خواجه محمود گیلانی

بنابر مؤلف تاریخ فرشته ملا عبدالکریم همدانی شرح زندگی او بتفصیل نوشته و نیز بزبان اردو کتابی از زندگانی او نوشته شده است مختصر اینکه نیاکان او مردم محترمی بودند و برخی از آنان فرمانده رشت شدند خواجه عمادالدین معروف به محمود گیلانی پیشه بازرگانی اختیار کرد و پس از سیاحت از خراسان و عراق و ایران در سن چهل و سه سال از راه بندر دابل وارد هند گشت و بدیدن شاه محب الله کرمانی به احمدآباد بیدر شتافت و بدربار سلطان علاءالدین بهمنی رسیده مورد توجه و عنایت او گردید و در عصر همایون شاه ترقی نموده بخطاب بزرگ

آن وقت که ملك التجار باشد ممتاز گردید و بدولت بهمنی خدمت‌های برجسته نمود و نهایت ترقی او درشاهی محمد شاه بود که لقب خواجه جهان از او یافت و دوهزار تن مغل از خود و دوهزار از جانب سلطان در خدمت داشت و ولادت او در دهه قاوان (گاوان) شد و از اینرو بمحمود گاوان معروف گشت. معاصر او در ایران سلطان حسین بایقرا برای او نامه فرستاد و خواهش کرد که بایران بازگردد ولی خواجه قبول نکرد و نامه بر او که سید کاظم بود با تحف و هدایا اجازه داد که به خدمت شاه حسین مراجعت کند خواجه آثاری از خود در دکن گذاشت از جمله مدرسه‌ای بود که دو سال پیش از کشته شدن ساختمان آن با تمام رسید با دانشمندان خراسان مراسلات داشت و عبدالرحمن جامی شاعر معروف ایران با او اظهار نیاز میکرد قصیده در مدح او سروده که مطلعش چنین است:

مرحبا ای قاصد ملك معانسی الصلاکرجان ودل نزل تو کردم الصلا
هم جهان را خواجه و هم فقر را دیباچه اوست آیت الفقر است لکن تحت استار الغنا

سلطان محمود پور سلطان محمد بهمنی

در سن دوازده سالگی جانشین پدر شد امراء و سرداران بویژه آنان که در فکر استقلال بودند و در زمان پدرش مخالفت منفی و نهانی می کردند آشکارا دم از استقلال می زدند و پادشاه خورده سال باز چیه آنان شد و گرچه سی و هفت سال و بیست روز اسماً سلطنت کرد ولی يك سلطنت پر آشوب بود و جنوب هند از مردم افغانستان و ترکستان و عرب و حبش و ایران که میان آنها بازرگان و جاه طلب و فتنه انگیز و هرزه و بیکاره و مختصر به انواع صفات بودند سرزمین رقابت و حسد و چپاول و غارت شده و مردم بومی دمی آسوده نبودند با اینها می ساختند و می سوختند و هر که شمشیر داشت و همت میکرد. یا به پای بلندترین مقام ریاست می رسید و یا سر و مال و زن و فرزند را از دست میداد شخص دانشمند و صمیمی مانند محمود گاوان که روز بدولت خدمت میکرد و شب با فقراء صحبت می داشت و در تیمار ضعیف کوهنای نمی کرد شبهای جمعه و دیگر شبهای متبرک زرسرخ و سفید همراه برداشته محله بمحله در شهلا تجسس میکرد و مستحق و دردمند را چون می یافت می نواخت و بآنان میگفت که این بخشش پادشاه است دعا کنید دولت او جاوید باشد و با وجود چنین صمیمیت و صداقت و خدمت نتوانست از حسادت مردم فتنه انگیز و از حماقت پادشاه بوالهوس سلامت بماند هم جان خود را بیگناه داد و هم ثروت و خانه او بفرمان پادشاه غارت شدند این بیت را بمحمود شاه نسبت داده اند:

دربحر غم فنادم و امواج بיעدد تا چند دست و پا بزنم یا علی مدد

سلطان احمد شاه پور سلطان محمود بهمنی

این پادشاه بجای کشور و سلطنت آنچه از پدر وارث یافت این بود که وظیفه‌ای از امیر برید که حاکم پایتخت بود گرفته محترماً زندانی باشد و خود امیر برید بیش از سه چهار هزار سوار نداشت که از استان کوچک که بر آن تسلط داشت نگهداری کند پادشاه کاخی داشت که بیماتند بود ولی کس اجازه نداشت که بحضور او برود و او نمیتوانست برای سیروگشت از کاخ بجای دیگر برود و باین بیچارگی پس از دو سال و یک ماه در سنه ۹۲۷ یامسموم شد یا به مرگ طبیعی درگذشت

علاءالدین پور سلطان احمد شاه

امیر برید برای حفظ پایتخت و سلامتی خود و مصلحت دولت پسر احمد شاه را شاه گردانید ولی این پسر بجای اینکه مانند پدر زندانی بماند خواست خود را از چنگ امیر برید برهاند ولی بخت یاری نکرد و تدبیری که اندیشیده و میخواست از روی آن نقشه امیر برید را بقتل برساند آشکار شد و امیر برید پس از آنکه او اسما دو سال و سه ماه پادشاه بود او را معزول و زندانی کرد و بعد از دنیا آسوده نمود و بجای او ولی الله پور محمود شاه را پادشاه خواند و او نیز چون در صد رهائی برآمد محبوس گردید و امیر همسرش را ازدواج نمود و برادر کوچکش بنام کلیم الله را شاه خواند.

کلیم الله پور محمود شاه بهمنی

در سنه ۹۳۲ ظهیرالدین بابر به هند لشکر کشید و دهلی را بگرفت شاهان جنوب هند چون اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه و سلطان قلی قطبشاه با او نامه نوشتند و شاه کلیم الله از مکان انزوا و بیچارگی یکی را پیدا کرد که به تغییر لباس نزد بابر برود و برایش از او یاری بخواهد ولی بابر هنوز استیلائی تام بر هند نداشت و از اینرو نتوانست او را یاری کند و بالاخره شاه کلیم الله به برهان نظام شاه پناهنده شد و در احمد نگر از جهان درگذشت و با او دولت بهمنی به پایان رسید و بجای دولت بهمنی در جنوب هند پنج دولت زیر تشکیل یافتند و تا عصر اورنگ زیب عالمگیر اثری از آنها باقی مانده بود :

- ۱- عادل شاهی
- ۲- نظام شاهی
- ۳- قطب شاهی
- ۴- عماد شاهی

شجره شاهان بهمنی

از ۷۴۸ تا ۷۵۹ سلطنت کردند	۶۸ سال عمر کرد	۱- علاءالدین حسن
۷۵۹ تا ۷۸۶	۴۸	۲- محمدشاه اول
۸۷۶ تا ۸۷۹	۲۲	۳- مجاهدشاه
۷۷۹ تا ۷۸۰	۵۲	۴- داودشاه
۷۸۰	۵۰	۵- محمودشاه
۷۷۹ تا ۷۷۹ ناینایش کردند	۱۸	۶- غیاث الدین
۷۸۰ تا ۷۸۰ ناینایش کردند	۲۶	۷- شمس الدین
۷۲۵ تا ۸۰۰	۵۵	۸- فیروزشاه
۸۳۸ تا ۸۲۵	۶۳	۹- احمدشاه
۸۶۲ تا ۸۳۸	۶۴	۱۰- علاءالدین دوم
۸۶۵ تا ۸۶۲	۴۴	۱۱- همایونشاه
۸۶۷ تا ۸۶۵	۹	۱۲- نظامشاه
۸۸۷ تا ۸۶۷		۱۳- محمدشاه ثانی شاگرد صدرجهان شوشتری
۹۲۴ تا ۸۸۷	۴۹	۱۴- محمود شاه دوم
۹۲۷ تا ۹۲۴		۱۵- احمدشاه ثانی
۹۲۹ تا ۹۲۷		۱۶- علاءالدین سیوم
۹۳۲ تا ۹۲۹		۱۷- ولی الله
۹۳۴ تا ۹۳۲		۱۸- کلیم الله

شاهان بهمنی یکصد و هشتاد و شش سال سلطنت کردند.

در تحفه العالم مسطور است که بیشتر زمین دکن بعلت نزدیکی به خط استوا هوایی باعتدال و طول ایام لیالی در قوس به سیزده ساعت رسد و از آن تجاوز نکند و دوبهار و دو تابستان و دو خریف و دو زمستان دارد زمین ریگ بوم است آبهای جاری و چشمهای عذب بسیار است سالی دوبار درختان ثمردهند زمین قابل دارد برای زراعت

شاهان قطب شاهی

سلطان قلی قطب‌الملک سنه ۹۱۸/۹۵۰

مبداء این سلسله از شخصی بنام سلطان قلی قطب‌الملک است که از ترکان بهارلو و از قوم میر علی شکر بود و برخی از آن خانواده ادعا می‌کنند که سلطان قلی از احفاد میرزا جهان‌شاه مقتول بود ولی روایت اول صحیح است. در همدان ولادت یافت و در اواخر شاهی محمد شاه لشکری بهمنی در عنفوان جوانی به دکن آمد و خدمت او را پذیرفت و روز بروز ترقی کرد تا اینکه به التماس خود او محمد شاه او را بسرکوبی سرکشان تلنگ فرستاد و او به حسن تدبیر آنجا را از مفسدان مصفا ساخت. سلطان محمود او را درجه امارت و خطاب قطب‌الملک داد و گل‌کنده مع مضافات به اقطاع یافت و چونکه شیعه بود در جای خود حکم داد که در خطبه نام ائمه ذکر شوند و بعد از آنکه خیر جلوس شاه اسماعیل صفوی منتشر گردید در خطبه نام او را بر نام خود مقدم گردانید و چنانکه شهرت پیدا کرد در پیری باشاده پسرش کشته شد یعنی زمانیکه در کنار آب نشسته جواهر تفرج می‌نمود ناگاه غلام ترک از عقب درآمده بضر بشمشیر او را شهید ساخت و از یم جان بسوی پسرش جمشید قلی گریخت و جمشید از ترس اینکه سر او فاش شود غلام را فرصت نداده بقتل رسانید. سلطان قلی سه‌پسر داشت یکی بنام جمشید و دیگر حیدر و سیومی ابراهیم و به استقلال سی‌وسه سال شاهی کرد

جمشید قلی ابن سلطان قلی شاه ۹۵۰/۹۵۷

هفت سال شاهی کرد و بمرض تب‌دق درگذشت در ایام شاهی او بجز زد و خورد مختصر با عادل شاه واقعه مهمی روی نداد. برادرانش از ترس او به کشور همسایه پناهنده شدند حیدر پس از چندی رحلت کرد و ابراهیم که در ویجانگر میزیست پس از رحلت برادر بنا بر دعوت سرداران مانند مصطفی‌خان اردستانی و صلابت‌خان به کشور خود بازگشت و دختر حسین نظام شاه بنام بی بی جمال را ازدواج نمود.

ابراهیم قطب‌شاه پور سلطان قلی قطب‌شاه ۹۵۷/۹۸۹

چنانکه فوقاً ذکر شد با حسین نظام‌شاه وصلت نمود شاه میرزا نام اصفهانی میرجمله او بود و زمان سی و دو سال سلطنت کرد و در زمان او بجز زد و خورد با همسایگان واقعه مهمی رخ نداد



محمد قلی قطب‌شاه پور ابراهیم قطب شاه ۹۸۹

ابراهیم قطب‌شاه زمانی که رحلت کرد سه پسر در حیات داشت یکی بنام محمد قلی قطب شاه و دیگر خدا بنده و سیومی سبحان قلی و از میان اینها پسر بزرگش محمد قلی قطب شاه در سن دوازده سالگی بر تخت نشست و دختر شاه میرزای اصفهانی را ازدواج نمود و خواهر خود را که برای خواستگاری او خواجه علی شیرازی از بیجا پور به گلکنده آمده بود به ابراهیم عادل‌شاه داد در آغاز شاهی برزنی هندو بنام بهاک متی عاشق شده و بنام او نزدیک به پایتخت شهری آباد کرد و آنرا بهاک‌نگر نامید که بعداً بنام حیدرآباد معروف شد و تا کنون به همان نام می‌باشد گرچه پس از استقلال هند و از میان رفتن سلطنت آصف‌جاهی هرگاه این شهر مرکز استان اندهر گشت، هندوان کوشیدند که آن نام را به یک نام هندوئی مبدل کنند ولی نکردند در زمان این پادشاه میر محمد مؤمن استرآبادی که در ایران محترم و معزز بود و در دربار شاه طهماسب و شاهزاده حیدر میرزا مقامی بلند داشت به حیدرآباد آمده و مورد مرحمت و احترام پادشاه گشت محمد قلی را می‌توان شاه جهان حیدرآباد نامید زیرا که در زمان شاهی او ساختمانهایی بنا شدند که تا کنون پاینده مانده‌اند از جمله ساختمانی بنام چهارمنار یا چهار کمان که در میان شهر واقع شده و این ساختمان یک گونه مدرسه بود و نیز مسجد جامع و حمام و دارالشفای محمد قلی فرمانروائی رحیم و عادل بود و برادرهایش تا آخر عمر او را اطاعت می‌کردند شاه عباس صفوی (بزرگ) یکی از دخترهایش را برای یکی از شاهزادگان صفوی خواستگار گشت و محمد قلی عروس را بالوازم بایران فرستاد و او پادشاهی خوش گذران بود و طبع شعر نیز داشت

چنانکه ایات زیر از گفته اومی باشد:

با شمع مگو گرمی دیوانه خود را	کانش زند از رشک تو پروانه خود را
هوش و خرد از پای درافتند چوستان	چون سرمه کشی نرگس مستانه خود را
مستان محبت به دو عالم نفروشدند	کیفیت ته جرعه پیمانانه خود را
با یاد تو عاشق نکشد منت خورشید	بستیم بر او روزنه خانه خود را
ای قطب شه آخر ره مردان ره عشق است	مردانه همین ره رو مردانه خود را

محمد قلی پس از آنکه سی سال شاهی کرد از جهان درگذشت.

محمد قطب شاه برادرزاده محمد قلی قطب شاه

شاهان قطب شاهیه چونکه اصلاً از ایران بودند و مذهب شاه شیعه بود و شاهان صفوی حامی و مروج آن مذهب بودند از اینرو میان آن دو خانواده یکی در ایران و دیگری در جنوب هند علاقه خصوصی بود چنانچه شاه عباس بزرگ سفیر بدربار قطب شاهی با تحف و هدایا که از آن جمله تاج مرصع و شمشیر زرنگار و خنجر جواهر نشان و پنجاه رأس اسب و اشیای دیگر فرستاد و هرگاه سفیر بمرز قطب شاهی رسید با احترام و گرمی پذیرفته شد و هدایا را محمد قطب شاه به کمال انبساط تلقی نمود و سفیر را به اکرام مخصوص سرفراز فرمود در عصر این پادشاه مسجدی بنام مکه مسجد بنا نهاده شد که تا کنون برپاست. برای تعمیر این مسجد هشتصد هزار روپیه که در آن عصر مبلغ هنگفت می شد صرف شد و ناتمام ماند تا اینکه شهنشاه اورنگ زیب کشور دکن را تسخیر کرد و باو داروغه ساختمانها معروض داشت که اگر صد هزار روپیه دیگر دولت مرحمت کند کار مسجد به اتمام خواهد رسید و اورنگ زیب بر صدر عریضه نوشت - کار دنیا کسی تمام نکرد هر چه گیرید مختصر گیرید - ولی در زمان شاهان آصف جاهی مرمت شد میر محمد مؤمن استرآبادی در دربار این پادشاه مقامی ارجمند داشت و زو عید قربان این دو بیت بنظر پادشاه گذرانید:

با محبت باز بستم عهد و پیمانی توئی	کهنه جانی میفشام پیش جانانسی توئی
خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است	عهد سلطان نو است و عید قربانی توئی

قبر میر محمد مؤمن در حیدرآباد است قبرستانی است که شیعیان مدفون می شوند و قبر مرحوم آقا محمد طاهر شوشتری که به سیاحت دکن از شوشتر به حیدرآباد آمد و جود مرحوم والد نگارنده میشود، در همین قبرستان است. مرحوم آقا محمد طاهر چون به حیدرآباد آمد اتفاقاً در آنجا رحلت کردند.

محمد قطب شاه پس از آنکه چهارده سال شاهی کرد در سنه ۱۰۳۳ در سن سی و چهار از جهان درگذشت گاهی شعر نیز می سرود. این بیت از اوست:

عبدالله قطب‌شاه پورمحمد قطب‌شاه

در سن یازده سال و پنج ماه بر تخت نشست تاریخ جلوس. او را شاعری چنین گفته:
«مزین شد جهانی از جلوس شاه‌عبدالله» ۱۰۸۴/۱۰۳۳ .
به روش نیاکان پس از جلوس سفیر بدربار شاه‌عباس فرستاد و تا سفیر به ایران برسد
عباس از جهان‌درگذشته و شاه‌صفی بر تخت نشسته بود بنا بر این سفیر هدایا را او پذیرفت عبدالله
قطب‌شاه سفیر بدربار شاه جهان نیز فرستاد پادشاهی بود متدین و پرهیزگار و در عصر او
حیدرآباد مرکز علما و ادباء گشته و فرهنگ برهان قاطع در آنوقت نوشته شده پس از آنکه
پنجاه و یکسال شاهی کرد در سنی قریب به شصت و سه سال از جهان درگذشت و اوفرنندان
پسر نداشت. از سه دخترانش یکی یا محمد سلطان پسرشاهنشاه اورنگ‌زیب ازدواج کرد و از
دو دیگر یکی در حباله نکاح سید احمد که از سادات مدینه بود در آمد و سیومی که پادشاه
میخواست به سید سلطان که بروایتی برادر سید احمد بود بدهد ولی نصیب سیدی دیگر بنام
سید ابوالحسن که از طرف مادر با پادشاه خویش بود و هرگاه پادشاه از جهان درگذشت در
تعیین جانشین او اختلاف بهم رسید هر دو داماد یعنی سید احمد و سید ابوالحسن بجان هم افتادند
و آخر باتفاق امراء و اعیان لشکر سلطان ابوالحسن بر تخت جلوس نمود گفته‌اند:
آنچه نصیب است نه کم میدهند گر نستانی بستم میدهند
خذ من العیش نصیباً و من العمر نصاباً

سلطان ابوالحسن قطب‌شاه ۱۰۸۴/۱۰۹۸ هـ

در آنوقت اورنگ‌زیب شهنشاه هند بود و مانند نیای بزرگش بزرگی خود را درگشودن
ممالک همسایه میدید بدون اینکه درک بکند که هر چند شهنشاهی او بر زمین پهناور باشد نگه
داشتن آن کاری دشوارتر خواهد شد و بالاخره از هم گسیخته و تکه پاره خواهد گشت شهنشاهی
خانواده تیموری در زمان جلال‌الدین اکبر بوسعتی رسید که اگر شاهان بعد از آن میتوانستند
نگهداری کنند و منظم گردانند برای آنان کافی بود ولی جهانگیر پسر جلال‌الدین اکبر حرکت
مذبوحی در جنوب هند نمود و خواست امپراتوری او در آن سرزمین وسعت یابد و همچنین
جانشین او شاه جهان کوشید در آن اثنا هندوهای جنوب بویژه قوم مرهته از هرج و مرج مملکت
و جنگهایی که پیوسته شاهان قطب‌شاهی و نظام‌شاهی و عادل‌شاهی و برید‌شاهی و غیره با
هم مینمودند و ضمناً رعایای آنان که به اکثریت هندو بودند از ستم کارکنان و از ذلت دولت

و نکستی که به آنها روی آورده بود عاجز و بستوه آمده بودند و منتظر نجات‌دهنده‌ای شدند اتفاقاً مردی بنام شیواجی پیدا شد و اشخاصی دورخود جمع کرده در زمینی که کاملاً از وضعیت آن آگاه بود بنای جنگ و گریز را گذاشت و کم‌کم از حدود امارت‌های کوچک دکن تجاوز کرده و به مرزهای شهنشاهی تیموری حمله‌آورد شد جنگ و گریز جاری بود تا اینکه پس از رحلت اورنگ‌زیب قوم او که مرته نامیده میشوند خود را جانشین شهنشاهی تیموری میدانستند و زمانیکه امارت‌های دکن یعنی عادلشاهی و نظامی‌شاهی و قطب‌شاهی و غیره متصل بجان هم افتاده بودند بجای اینکه شهنشاه تیموری از اختلاف آنها استفاده کرده و آنها را به اندازه‌ای که زیاد قوت نگیرند به سرکوبی مرته وادار کند و به یک کرشمه دو نتیجه ببرد یعنی هم آنها را بجای اینکه باهم زدوخورد بکنند مقابل شیواجی و کسانش می‌آورد و هم شیواجی را مطیع مینمود و در صد بر افتاد که دو امارت عادل‌شاهی و قطب‌شاهی را کاملاً از میان بردارد و شهنشاهی تیموری را وسعت بدهد و همین سیاست را بعداً دولت تازه تأسیس شده انگلیس در هند اختیار کرد و امارت‌های هند را که راجه‌نشین و نواب‌نشین بودند خواست از میان برده هند را کاملاً به اختیار دولت مرکزی بیاورد ولی زود ملفت شد که آن سیاست درست نیست و بجای آن راجه‌ها و نوابها را به — اندازه‌ای که خطرناک نشوند تقویت کرد و اعزاز ظاهر آنها را نگه داشت و البته عزت و بزرگی آنها صد درصد اسماً بود و عملاً روز بروز دولت انگلیس بر آنها مسلط می‌شد و ضمناً همه مردم هند را خلع سلاح کرد و نواب و راجه‌ها نیز عملاً خلع سلاح شده بودند و هرگاه دولت انگلیس خواست به هندها استقلال بدهد راجه‌ها و نوابها باندازه‌ای عاجز و زبون بودند که نتوانستند مقابل دولت تازه هندی سر بلند کنند و بدون چون و چرا وبدون اینکه جنبشی کنند تسلیم گشتند و خانه‌نشین شدند حتی دولت نظام حیدرآباد که قریب هیجده میلیون رعایا داشت و خزینه پر و خود نظام دولت هنگفت نقد داشت، نتوانست مقابل دولت تازه وضعیف نهر و گاندی قد علم کند و با کمال ذلت تسلیم شد.

سیاست اورنگ‌زیب که محض جهان‌نگیری و بدون دوراندیشی بود در نتیجه پس از او شهنشاهی وسیع تیموری را نابود ساخت سید ابوالحسن بادشاهی ناتوان با وسایل کم و بی‌تجربه و کاملاً شخص کشور بلکه درویش بود. اورنگ‌زیب محض اینکه بهانه بدست آورد اولاً سعادت‌خان نام امیری را بدربار افرستاد که هر چه بتواند از اوجواهر و نقد بستاند و بهانه‌ای برای حمله بدست آورد سعادت‌خان چون به گلکنده آمد. سلطان ابوالحسن اظهار نمود که نقد متعذر است و لسی جواهرهای گران‌بها آنچه موجود دارم تسلیم و تقدیم میکنم و نه عدد خوانچه‌های پر از جواهر در پارچه‌هایی پیچیده و مهر نموده فرستاد و پیغام داد که روزی چند امانت نگه دارند تا وجه نقد فراهم سازد و سعادت‌خان آنها را در سبدهای میوه گذاشته خدمت

اورنگک زیب فرستاد: دوسه روزی بر آن نگذشت که خبر کوچ اورنگک زیب به گلبر که باراده تسخیرگکنده که پایتخت قطب شاهی بود به ابوالحسن رسید. عریضه مشتمل بر التماس و عجز وانکسار و اعتراف به جرم ناکرده خود عرض و روانه خدمت عالمگیر نمود ولی او اعتنائی به عجز و بیچارگی او نکرد و بسوی حیدآباد حرکت کرد و ابوالحسن چار و ناچار سردارانی بنام شیخ منهاج و شرزه خان و عبدالرزاق لاری را برای دفاع گلککنده تعیین کرد و دژ گلککنده به محاصره درآمد و سرداران قطب شاهی مردانه دفاع میکردند و محاصره طول کشید در آن اثنا ابوالحسن مکرر با اورنگک زیب عریضه نوشت به اینکه اگر از او قصور و جرمی بظهور رسیده امیدواربخش و عفو است و اگر شهنشاه گلککنده را بکشایند برای نگهداری آن بدست کسی خواهند داد فرض بکنید که آن حاکم از جانب ایشان بنده (ابوالحسن) است باین- ترتیب هر چند عجز و زاری کرد بر اورنگک زیب تأثیر نداشت و او برضدیت و لجاجت خود اصرار کرد. ابوالحسن قطب شاه پیغام فرستاد که اگر شهنشاه از محاصره دست بکشد برای هرگونه خدمت آماده است بلکه اگر فرمان دهد خواربار که ددقلعه موجود دارد و میدانده که در لشکر شهنشاه کم بلکه نایاب شده بفرستد همه سربازان شاهی از شنیدن چنین پیغام خوشنود شدند ولی اورنگک زیب در پاسخ گفت اگر تابع فرمان من هستی فوراً قلعه را تسلیم نما و خود با طوق و زنجیر در گردن حاضر دربار شو و پس از آن در شدت محاصره کوشید و ضمناً روح الله خان و رستم خان افغان که در خدمت ابوالحسن بودند و صاحب اختیار و دربان قلعه بودند بطمع جاه و اقتدار با سرداران اورنگک زیب ساختند و پاسی از شب مانده بود که درهای قلعه بر سپاه اورنگک زیب گشودند و سپاه شاهی به اندرون قلعه در آمد شاهزاده محمد اعظم پسر اورنگک زیب با سپاه خود در یک جانب قلعه چادر زد در آنوقت که هیچ امیدی برای دفاع قلعه نمانده بود عبدالرزاق لاری بدون اینکه زین براسب و سلاح در بر کند با دوازده تن در مقابل سپاه اورنگک زیب حمله کرد و فریاد می کشید که تا جان در بدن دارم در خدمت به سلطان ابوالحسن خواهم کوشید و هرگامی که پیشتر میرفت با خون خویش بازی می کرد تا آنکه زخمهای پی در پی باو رسید و زخمی بر چهره آمد که پوست جبین او بر چشم افتاد و از دیدن عاجز گشت. اسب وفادار او را به خانه اش رسانید و هرگاه سلطان ابوالحسن از این فداکاری و ناکامیایی آگاه گشت اهل حرم را تسلی داد و خود را نباخته به تالار خاص برآمده برمسند شاهی قرار گرفت و چونکه وقت صبحانه بود فرمان داد که سفره گسترده شود و طعام بکشند در آن اثنا روح الله خان و مختارخان رسیدند از آنان خواهش کرد که از خوردن غذا شریک شوند بعضی نپذیرفتند ولی مختارخان با چند تن شریک شد و روح الله خان از روی شگفتی بر رسید که این چه وقت غذا خوردن است ابوالحسن گفت که وقت غذا خوردن من همین است

روح‌الله گفت میدانم اما با این حال چگونه رغبت می‌کند سلطان فرمود طبیعتاً همچنان است که شما تصور می‌کنید اما عقیده من بخدائی که مرا و شاه و گدا را آفریده همین است که خداوند هیچ‌وقت نظر لطف را از بنده خود باز نمی‌دارد. در ساعتی برای من وسایل سلطنت آماده ساخت و لله الحمد که هوسی در دل نماند. بسیار بدست آوردم و بسیار بخشیدم بعضی اعمال ناشایسته در زمان شاهی باید از من سرزده باشند که اینک بر تنبیه و تأدیب آن زمام شاهی را از دست من گرفت و عنان اختیار مرا پدست پادشاهی دیندار داد.

پس از صرف غذا سوار شده با اتفاق امرای اورنگک زیب بسوی دریکه شاهزاده اعظم چادر مختصر زده منتظر بود رسید و هنگام ملاقات حمایل مروارید خود را در آورد و به شاهزاده تقدیم کرد که علامت تسلیم بود شاهزاده او را بحضور اورنگک زیب برد ظاهراً احترامی کرد و فرمان داد که به قلعه دولت آباد او را ببرند و حبس نظر بماند از سنه ۱۰۸۴ تا سنه ۱۰۹۸ چهارده سال سلطنت کرد و چهارده سال در زندان بسر برده در سنه ۱۱۱۲ درگذشت قبر او در خلدآباد است و مرحوم والدیم آنرا زیارت کرده‌اند یکصد و هشتادسال سلطنت قطب شاهیه دوام نمود.

جنوب هند از اقراض شاهی قطب شاهیان تا تشکیل دولت آصف‌جاه

شهنشاهی تیموری درشاهی اورنگک زیب عالم‌گیر به نهایت پهناوری رسید و تا او زنده بود بزحمت باندازه‌ای توانست از آن نگهداری کند گرچه او دو امارت اسلامی دکن را از میان برد ولی جای آنها قومی از هندوان بنام مرهته پدید آمد که همت بلند داشت و می‌خواست زنجیر عبودیت و ذلت را از خود دور کند و عالمگیر که سهل است مسلمانان را زبون سازد عالمگیر با پیشوای با همت آنان بنام شیواجی سخت در کشمکش افتاد. از جنگ و گریز او سرداران تیموری عاجز شدند و پس از رحلت او گرچه پسرش سنه‌اجی گرفتار شد و بفرمان عالمگیر کشته شد ولی فتنه نخواهد و همچنان قوم مرهته قوت می‌گرفتند و در عزم خود ثابت بودند قوم بیدار هر چند ضعیف باشد همتی پیدا می‌کند که موانع را تدریجاً از میان بر میدارد و ملت خفته هر چند ثروتمند باشد طوق عبودیت و ذلت را برگردن خود چون مدال افتخاری می‌گذارد و از یادش میرود که چه بود و چه شد در حالتی هست و به چه خطر باید در آینده روبرو شود در صورتیکه مرهته به رسو می‌تاخت و میکوشید که حدود نفوذ و استیلای او وسیع‌تر گردند فرزند و فرزندزادگان اورنگک زیب عالمگیر بجان هم برای تخت و تاج افتاده یا

بقتل می‌رسیدند یا کور میشدند یا زندانی میگشتند تا اینکه سلطنت به محمد شاه و نوه شاه عالم بهادرشاه و نتیجه عالمگیر رسید و او بجز شاهد پرناز و باده ناب به چیزی دیگر رغبت نداشت و هرگاه نادرشاه از بی‌حالی و آشوب دربار دهلی شمه‌ای دانست و به محمد شاه نامه نوشت و خواست که فراریان ایران را باو تسلیم کند چون نامه را بدست شهنشاه هند دادند آنرا در ساغر افکنده و گفت این نامه بی‌معنی غرق می‌ناب اولی و در نتیجه نادرشاه به هندوستان درآمد و به آسانی محمدشاه را شکست داد و پس از کشتار در دهلی آنچه توانست از زر و جواهر از محمدشاه ستاند و بسلامتی بایران بازگشت علی‌ماند و حوضش. محمدشاه بر تخت از دست رفته جلوس کرد و استاندار بظاهر ایشانرا شهنشاه میشناختند ولی عملا کسی کاری بایشان نداشت و در آن‌گیر و دار دکن پر از آشوب بود مردم از استیلای مرته بستوه آمده بودند. شهنشاه نظام‌الملک آصف‌جاه را فرمانفرمای دکن نمود که فتنه‌های بیدار آنجا را بخواباند و نظام‌الملک که از بی‌نظمی دربار عاجز و درمانده شده بود از خدا خواست و بفرمان شهنشاه به دکن رهسپار شد.

دربار شهنشاه دهلی پس از شکست نادرشاه باقی مانده رعب و عظمت را از دست داد و شهنشاه بازیچه اعیان‌گشت احمد شاه پسر محمد شاه پس از آنکه پنج شش‌سال شاهی کرد ناینا و زندانی‌گشت و جانشین او عالمگیر دوم بقتل رسید و پسر عالمگیر دوم بنام شاه عالم ثانی را یکتن مردگمنام از تخت کشید و با خنجر دو چشمش را از حدقه درآورد و پس از آن فرمود که بانوان حرم شهنشاه در حضور او برقصند و گرچه او را بعداً مرته گرفته بقتل رسانیدند و سرش را بنزد شاه‌عالم فرستادند ولی شهنشاه ناینا بر تختی بود که هیچ اسم و رسم نداشت و پس از برافتادن نفوذ مرته وظیفه خوار و تابع انگلیسها گشت که ظاهراً بعنوان تجارت و عملا بجهانگیری بممالک شرق آمده بودند شرکت انگلیسی وظیفه‌ای میداد و شهنشاه میتوانست با چشم ناینا بر تخت بنشیند و بجای کشورداری و شهنشاهی و جهانگیری هرچه بخواهد شعر بگوید و به سرودن اشعار و به تخلص آفتاب دلخوش دارد.

آصف‌جاه اول نظام‌الملک در دکن (جنوب هند)

هر سلطنت که حدود آن وسیع میگردد دچار مشکلاتی میشود و نگهداشتن آن دشوار میگردد بویژه اگر بر اقوام بیگانه چون استیلا یابد و امتیاز نژاد و کیش پیدا شود تا یکزمانی بیگانگان ناچار اطاعت میکنند ولی هرگاه موقع یافتند که خود را آزاد سازند و بزندگی بدبختانه خود خاتمه دهند بجنش در می‌آیند از اینرو شهنشاهی که امپراطوری نیز گفته میشود تا دیر زمان پاینده نمی ماند و چنین بود شهنشاهی هخامنشیان که هرگاه به نهایت

پهناوری رسید کم کم از هم متلاشی شد و بعد شهنشاهی با نظم و ترتیب انگلیس و البته چونکه انگلیسها مردم دوربین و مآلاندیش بودند چاره کار را از پیش دیدند و چون احساس کردند که شیرازه امپراتوری آنان دیر یا زود باید از هم گسیخته شود خودشان داوطلبانه اقوام تابع را یکی پس از دیگری استقلال دادند و آسوده شدند و بعد به اقتضای آنان همان سیاست را دولت فرانسه پیش گرفت و اکنون از دول شهنشاهی روسیه باقی مانده که آن نیز روزی خواهد رسید که بصورت کنونی نخواهد ماند بلکه دول کوچک استعماری چون پرتغال و اسپانیا آنچه اندک در دست دارند از دست خواهند داد و هم چنین بود شهنشاهی تیموری در هند که در زمان اورنگ زیب عالمگیر به نهایت پهناوری رسید و بایستی تکه پاره گردد در جنوب هند ملوک الطوائف عجیب و غریب تشکیل یافته بود. هردهقانی ادعای امارت و نوایی میکرد. مفت خوری و عیاشی و تبلی در هر گوشه آن سرزمین کار قرما بود و بالای همه بدبختی عده‌ای از هندو مسلمان یکی بنام یوگی و تارک الدنیا و دیگری بنام پیر و مرشد به تنلی و مفت خوری خوش میزیستند و در چنین حالت و وضعیت نظام الملك آصف چاه بسوی دکن آمد. مرحوم والد هم چنین نوشته‌اند:

قمرالدین خان ابن غازی الدین فیروز جنگک ابن عابد خان از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی جد مادری او سعدالله خان وزیر اعظم شاه جهان شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی در سنه ۱۲۳۴/۵ رحلت کرد شخصی بزرگوار عارف کامل بود و دست ارادت به عمش ابونحیب سهروردی داده بود کتب زیر از تصانیف و تألیفات او میباشند

۱- عوارف المعارف

۲- رشف النصایح

۳- اعلام التقی

۴- اعلام الهدی

از ابیات زیر که از شیخ سعدی میباشند برخی گمان کرده‌اند که شیخ از ارادت‌مندان

اوست

مرا پیر دانسای فرخ شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خودبین مباش	دگر آنکه بر غیر بدبین مباش

و این رباعی از خود شیخ شهاب الدین است:

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود	جز خوردن غمهای تو کارش نبود
در عشق تو حالی باشد که در آن	هم با تو و هم بیتو قرارش نبود

احفاد شیخ رو به سمرقند رفتند و از مشایخ آنجا شدند و عابدخان در عصر شاهجهان به هند آمد و درسلك ملازمان شاهزاده اورنگ زیب قرار گرفت و هرگاه اورنگ زیب به سلطنت رسید او را به رتبه صدارت ترقی داد و در محاصره قلعه گلکنده بزخم گلوله توپ رحلت کرد و پسر او بنام شهابالدین ترقی نمود و از جانب شهنشاه لقب غازیالدین فیروز جنگ یافت و اغلب اوقات سپه سالار لشکر میشد پس از اورنگ زیب در سلطنت پسرش شاه عالم بهادر شاه او استاندار گجرات شد و در سنه ۱۱۲۳ به دار جاودانی شتافت و پسر او قمرالدین خان را شهنشاه عالمگیر لقب چین قلیج خان عطا کرده و در اواخر سلطنت استاندار بیجا پور نموده بود در عصر شاه عالم بر القابش لقب خان دوران افزوده و استاندار «اوده» تعیین گشت و پس از زمانی با اسدخان آصف الدوله که اقتدار زیاد داشت ترك خدمت دولت کرد و موقتاً منزوی گشت ولی در عصر معزالدین جهاندار شاه مکرر در خدمت دولت شد و جانشین جهاندار شاه فرخ سیر اورالقب نظام الملك فتح جنگ بخشید و استاندار دکن نمود در زمان محمد شاه بو زارت رسید و هرگاه نادریهتد آمد او وزیر اعظم محمد شاه بود و توسط او نادر شاه از کشتار مردم دهلی دست باز داشت پس از روانگی نادر، او منصب امیر الامرا یافت و پسرش فیروز جنگ را دربار نایب خود کرده به دکن رفت و سرکشان آنجا را تنبیه نمود و چونکه دولت مرکزی ضعیف و دربار در هرج و مرج بود عملاً در جای خود استقلال یافت و سی سال با کمال اقتدار بر همه سرزمین دکن فرمان روائی کرد و سی و هفت روز پس از فوت محمد شاه در چهارم جمادی الاخر سنه ۱۱۹۱ از این جهان درگذشت و در خلد آباد نزدیک به دولت آباد مدفون گردید مرحوم والدلم بر قبر ایشان رفته و فاتحه خوانده بودند بنا بر نوشته ایشان و دیگر مورخین نظام الملك به صفات ستوده آراسته و همه در باریان او را به نظر احترام میدیدند و مجلس او همواره از علما و فضلا مشحون بود. میرغلام علی آزاد در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و نظام الملك آصف جاه چنین گفته:

گشت تاریخ چون کشیدم آه	موت شاه و وزیر و آصف جاه
سه رکن مملکت هند از جهان رفتند	فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر
برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ	نماند شاه زمان و وزیر آصف دهر

آصف جاه طبع شعر را داشت و اشعار زیر از او میباشند

چون گل بیوی یار گریبان دریدنی است	آهی زسوز سینه بریان کشیدنی است
زنهار دل به نقش و نگار جهان میند	رنگی که دیده ای به رخ گل پریدنی است
شاگر به رنگ برق در این عرصه خیال	دامن زخویش بر زده یکره و دیدنی است

نواب ناصر جنگک پور نظام الملک آصف جاه ۱۷۴۹

از عزل و نصب و قتل شاهان تیموری که پس از رحلت شاه علم بهادرشاه روی داد و عیاشی و بی عرضگی محمدشاه و شکست او از نادرشاه ایران اقتدار و اختیار شهنشاه دهلی برای نام باقی مانده بود پس از محمد شاه پسر او احمد شاه بر تخت نشست و او نیز مانند پدرشخص کاری نبود استاندارهاستانی درجای خود استقلال داشت و کارشهنشاه منحصراً بصدور فرمان بود که گاهی عملی میشد و زمانی نمیشد مرهته آشوبی در سرتاسر هند از جنسوب گرفته تا شمال و از شرق تا غرب برپا کرده بودند نوابها و راجه‌ها که برخی بیش از چند دژ در تصرف نداشتند خود را فرمانروا مینداشتند و در چنین آشوب و هرج و مرج که کسی بکسی نبود استعمارگران اروپایی چون موردملخ در دریای هند و عرب پدید شدند و با چند کشتی که نیروی دریائی آنان بود هر کجا که ضعف و فرمانده آنجا ضعیف می یافتند به حيله و مکر و گاهی به نیروی لشکری بر او مسلط می گشتند. باین ترتیب ساحل شرق و غرب هند بخصوص در جنوب میدان جولان آنان شد و از میان استعمارگران انگلیس و فرانسه دو حریف سرسخت شدند و کشمکش آنان از سنه ۱۷۴۰ تا سنه ۱۷۶۰ ادامه داشت و آخر به منفعت انگلیس‌ها به انجام رسید و در سنه ۱۷۳۰ یوسف دپلی (Duplex) نام فرانسوی رییس تجارت‌گاه و مرکز جندرنگر شد و بعد حاکم باندپجری گشت و در امور راجه‌ها و نوابهای ساحل شرقی هند مداخله کرد تا اینکه نظام الملک آصف جاه که استان دکن را سرو صورتی داده بود در سنه ۱۷۴۸ درگذشت و کشوری باندازه وسعت اسپانیا برای جانشین خود گذاشت اگر شخص کاری و باندبیر روی کار می‌آمد احتمال داشت هم ماجراجویان انگلیس و هم فرانسه را بجای خود مینشانند ولی بدبختانه چنین شخص پدید نگشت نظام الملک هدایت محی‌الدین خان ملقب به مظفر جنگک را که دختر زاده او بود جانشین نامید و نسبت این شخص به دو واسطه به سعدالله خان وزیر اعظم شاه جهان میرسید ولی ناصر جنگک که یکی از پنج پسران نظام الملک بود به مخالفت بلند شد و خزینه را تصرف کرد و هرگاه احمد شاه از رحلت نظام الملک خیر یافت، ناصر جنگک را بدر بارخواست و او هنوز به دهلی نرسیده بود فرمان ثانی باو می‌رسید که بجای خور بازگردد یاوران مظفر جنگک فرانسویها شدند و همراه ناصر جنگک سرگرد انگلیسی بنام لارنس گشته در جایی بنام ولتاور (Walathawur) جنگک واقع شد و روز دیگر نواب شاه نوازخان و محمد خان مظفر جنگک را به حيله و وافسون نزدخالش آوردند و او بفرمان خال زندانی شد ولی فرانسوی از کشش و کوشش باز نایستاده و سرداران افغانی را که در لشکر ناصر جنگک بودند تطمیع نموده نهانی با خود متفق ساختند و باز جنگک آغاز گشت و نواب ناصر جنگک محض تشویق سر بازان بر فیلی که سوار بود بر

پا ایستاده فریاد بر میآورد و میگفت که ای برادران وقت کوشش و مرادنگی است و سربازان افغان از آواز او را شناخته بجای اینکه بردشمنان بتازنده انفاق تفنگها را بسوی او سردادند گلوله ای برسینه او رسید و جان بجان آفرین تسلیم نمود دوسال و اندک بیشتر فرمانروایی نمود و مانند پدر طبع شعر داشت و این ابیات از او میباشند:

ای صدف دامن کشا کارت بسامان میرسد	ابر دریا دل بدست گوهر افشان میرسد
بـزخـم دل ما دوا میـرساند	اگر بوی آن گل صبا می رساند
زجا می ستاند بجا می رساند	دل از من رباید به کاکل سپارد
گردن نخجیر هم از دور میگردد بلند	هر کجا شمشیر آن مغرور میگردد بلند

نواب مظفر جنگ (هدایت محی الدین خان) ۱۷۵۱

پس از ناصر جنگ به همراهی فرانسویها و افغانها برمسند امارت نشست ولی ضمناً میان او و افغانها اختلاف افتاد. فرانسویها نظربه اعتراض خودشان بامظفر جنگ همراه بودند جنگ واقع شد و گرچه افغانها شکست خوردند و سرداران آنها به قتل رسیدند ولی مظفر جنگ نیز به تیری که در حلقه چشم او رسید زخمی شده درگذشت (۱۱۶۳ هـ) و بیش از یکماه ویست روز رئیس نبود. پس از کشته شدن او فرانسویها با امیرالمالک موافقت کردند و بوسی (سردار فرانسوی) لقب عمده الملك سیف الدوله یافت و همه کاره شد اما انگلیسها که رقیب حقیقی بودند از کشمکش دست برنداشتند.

آصف الدوله امیرالمالک صلابت جنگ پور نظام الملك آصف جاه

۱۷۵۹-۱۷۵۱

نام او میرمحمد خان پس از مظفر جنگ رئیس دکن شد و فرانسویها را بصوا بدید راجه رکناتنه دامن استمالت نموده با خود رفیق ساخت در سنه ۱۱۶۴ به تنبیه بالاجی مرهته از اورنگ آباد برآمد و متوجه پونه گردید و با بالاجی رزم نموده به یاری اروپائیا او را شکست داد و پس از آن بسوی حیدرآباد رفت و رکن الدوله نام امیری را وکیل مطلق نمود در آن اثنا خبر رسید که فیروز جنگ برادرش از احمد شاه دهلی خلعت استانداری دکن را یافته متوجه دکن شده است و هرگاه فیروز جنگ به اورنگ آباد رسید در آنجا در گذشت و موقتاً امیرالمالک از آن رقیب بزرگ آسوده شد ولی رقیب تازه که برادرش نیز بود به لقب آصف جاه ثانی پدید گردید و چندی دو برادر ظاهر با هم میساختند و در جنگی که با مرهته نمودند شکست خوردند و بهره ای از کشور را از دست دادند. در سنه ۱۱۷۵ امیرالمالک

صلابت جنگگ گرفتار شده و بفرمان برادر در دژ بیدر زندانی گشت و پس از یکسال و سه ماه و شش روز از جهان درگذشت او قریب هشت سال فرمانروائی نمود.

نظام علیخان نظام‌الملک آصف جاه ثانی پور آصف جاه اول

۱۱۷۵۱۲۱۸ م ۱۸۶۱۲۱۸ هـ

و او پسر چهارم آصف جاه اول بود در آنوقت از شاهان دهلی احمدشاه نایینا و زندانی و جانشین او عزیزالدین عالمگیر مقتول و پسر عالمگیر بنام عبدالله عالی گوهر و لقب شاه عالم شهنشاه دهلی بود و چون آگاه شد که نظام علیخان بر دکن تسلط یافته بنا بر اینکه خود را شهنشاه هند میدانست فرمانی بنام او صادر کرد و آنچه واقع شده بود آنرا تأیید نمود آصف جاه نیز ظاهراً فرمان را استقبال نمود و به احترام برگرفت و برمسند ریاست نشست.

راجه پرتاب دانداس را وزیر خود ساخت و هرگاه در جنگ مرهته او کشته شد هر چند روزی یکی را وزیر می نمود تا اینکه مشیرالملک ارسطوجاه را وزارت مطلق بخشید نظام — علیخان معاصر بود با شاه عالم ثانی و سه سال پیش از او پس از چهل و دو سال امارات در سن هفتاد سالگی درگذشت می توان گفت که او پس از پدرش بزرگترین فرمانروای دکن بود و در عصر او فرانسویها از دکن صرف نظر کرده به بندرهای که در ساحل هند داشتند و به — کشور میسور قانع گشتند و انگلیسها چه در شمال و چه در دکن بر امور هند استیلا یافتند شاه عالم را یکی از رعایای او نایینا کرد و او در حمایت انگلیس اسماً بر تخت نشسته و عملاً وظیفه خوار آنها بود و در جنوب کشور وسیع دکن که نظام علیخان فرمانده آنجا شد در نفوذ انگلیسها درآمد و پس از برافتادن تیپو سلطان میسور و اقامت دایمی سپاه انگلیس در دکن نظام علیخان و جانشینان او کاملاً در فرمان انگلیس بودند سپاهی که انگلیسها در دکن داشتند ظاهراً برای یاری و خدمت به نظام بود و عملاً برای این بود که نظام همواره بیچاره و در فرمان آنها باشد. مصرف این سپاه را نیز بایستی نظام بدهد و اگر در تحویل آن اندک کوتاهی می کرد بهره‌ای از کشور را از دست میداد و باین ترتیب تدریجاً ولی به تانی بهره‌هایی از متصرفات نظام را انگلیسها میربودند. از واقعات مهم زمان نظام علیخان اتحاد و اتفاق او با انگلیس است. انگلیسها می کوشیدند که فرانسویها را که رقیب و حریف بزرگشان بودند در جنوب هند بیچاره سازند و آنانرا از دربار راجگان و نوابان جنوب بویژه نظام و تیپو سلطان میسور دور کنند و پس از تلاش زیاد بالاخره پیروز شدند و نظام فوج فرانسویها را از کشور خود بیرون کرد و در قراردادهای تازه و معاهده که میان نظام دولت انگلیسی هند صورت گرفت یکتن سیدشوستری بنام ابوالقاسم ابن سیدرضی که بعداً به لقب میرعالم معروف

گشت پدر اوسیدرضی از علماء شوشتر بود که به هند هجرت کرد و در سنه ۱۷۳۵ با برادرش سیدحسن از بندر بصره حرکت کرده به سورت (هند) وارد شد و پس از آن بشمال هند رو به بنگال رفت و پس از آن به حیدرآباد آمد میرعالم به سبب استعداد ذاتی و علم کم کم ترقی کرد و طرف توجه ارسطو جاه که وزیر نظام علیخان بود شده و بعد میان دولت حیدرآباد و انگلیس و کیل گشت در همان زمان چندتن دیگر از شوشتر به هند هجرت کردند و این سلسله تا پنجاه سال پیش جاری بود و دیگر جنگ انگلیس با تیبو سلطان فرمانروای میسور است در این جنگ نظام از متحدین انگلیس و سپه سالار سپاه نظام میرعالم بود تیبو سلطان شکست خورد و مقتول گشت و کشور میسور میان متحدین یعنی انگلیس و مرهته و نظام تقسیم شد و یک بهره بزرگ نیز بجانشین راجه ای که فرمانروای پیشین آن کشور بود داده او را اسم راجه میسور نامیدند ولی عملاً اختیار بدست انگلیسها ماند و از آن بهره که به نظام رسید پس از چندی به بهانه ای انگلیسها بگرفتند و آن بهره را اضلاع مفوضه نامیدند که عبارت از کرنول و بلاری و کرپه و دیگر شهرها باشند معاصر آصف‌جاه ثانی در ایران کریم‌خان زند و محمدخان قاجار و فتح‌علیشاه بودند.

سکندر جاه ابن نظام علیخان آصف‌جاه سوم ۱۲۴۴/۱۲۱۸ هـ - ۱۸۰۳/۱۸۲۹ م

نظام علیخان شش پسر داشت و بزرگترین آنها اکبر علیخان ملقب به آصف‌الملک سکندر جاه در نخستین سال فرمانروائی او ارسطو جاه از جهان درگذشت و بجای او سکندر جاه میرعالم را که میان نظام حیدرآباد و انگلیس رابطه و سفیر بود برگزید پیش از این با انگلیسها قراردادی بود که رابط میان انگلیس و نظام شخصی باشد که طرفین از او خوشنود و مطمئن باشند و این قرارداد که در آغاز خوش به نظر می‌رسید در آینده سبب شد که نظام حیدرآباد مجبور شود که وزیرش را برای استصواب فرمانفرمای هند برگزیند و وزیر نیز می‌دانست که تا فرمانفرما از او دل خوش دارد او وزیر است و هرگاه رنجید او وزیر نخواهد بود و بنا بر این همواره سر تسلیم و نیاز نه تنها به نظام بلکه بیشتر از او به فرمانفرما داشته باشد. نمایندگان دولت انگلیس در دربار راجه‌ها و نوابها هر آن مترصد بودند که بهانه‌ای بدست یاورند و چیزی از اختیار و اقتدار و شأن و مقام آنها را نسبت بدولت انگلیس یا کم بکنند یا از میان ببرند مثلاً مرسوم بود که در ورود فرمانفرما یا پادشاه یا ولیعهد انگلیس فلان راجه یا نواب تا کجا به پیشواز برود و یا در مراجعت او بدرقه او بکند یا نکند در حیدرآباد نظام به پیشواز میرفت ولی بدرقه لازم نبود اتفاقاً ولیعهد انگلیس به حیدرآباد آمد و نظام آنجائی که بایستی منتظر ورود شود، آمد و بدبختانه هنوز ولیعهد به آنجا نرسیده بود که اعلیحضرت نظام را طبیعت ناچار کرد که به احتیاج طبیعت یکدو دقیقه آنجا نباشد و در آن اثنا ولیعهد وارد شد و

تا وزیر نظام او را مشغول کرد تا نظام از خلوت به جلوت درآمد. همین اقتضای طبیعت برای نماینده انگلیس که رزیدنت نامیده می‌شد بهانه گشت و او فوراً نامه‌ای به نظام نوشت که نبودن شما در جای استقبال و معطل شدن شاهزاده برای دو دقیقه بی‌احترامی او گشت بنا بر این برای رفع گله و شکایت شما باید او را بسرقره نیز بکنید و چون یکبار کرد آن دستور برای همیشه میشد. به انگلیسی گفته‌اند: «آنجا که اراده هست راه رسیدن به مقصود نیز پیدا میشود» ملت انگلیس اگر افراد آنرا در نظر بیاوریم و اخلاق و هوش و ذکاوت آنرا بسنجیم بر افراد ملل دیگر هیچ‌گونه برتری ندارد ولی صفتی در آنها هست که در قرن هیجدهم و نوزدهم هیچ‌یک از دولتهای آسیائی نداشتند و آن بودن هدف بود و هرگاه شخص با هدفی زندگی میکند در او عزم و ثبات و عشق و استقامت پیدا میشوند و با این افزار کامیابی در قصد، کامیاب میگردد و به هدف میرسد. انگلیس برای رسیدن به هدف هیچ‌گاه از کوشش و کوشش باز نمیایستاد و از این بود که در انجام برحریف اروپائی که فرانسه بود پیروز شد و رؤسا داخله را که راجه‌ها و نوابها بودند در زمان شصت یا هفتاد سال چنان زیون و عاجز و بیچاره کرد که چون هند را استقلال داد و سلامتی با بار و بانه بکشور خود مراجعت فرمود نوابها و راجه‌های گردن کلفت چنان بیچاره شده بودند که کمترین مقاومت مقابل دولت ضعیف و تازه هند نتوانستند بکنند بویژه نظام حیدرآباد که در جای خود شاهی بود و قریب به هفده ملیون نفوس رعایا داشت. خزینته‌اش از شمش طلا و از نقره پر ولی با کمال زبونی بدولت هند تسلیم شده منزوی گشت و این است نتیجه داشتن هدف و زندگی بی‌هدف. عرب برهنه و بینوا و بیابان‌گرد و گرسنه بوسیله اسلام هدف یافت شرق و غرب را در هم نور دید و تواناترین دولت آسیا و اروپا را که روم و ایران باشند، از نقشه جغرافیا محو کرد وضعیت اقتصادی و جوش و خروش کیش تازه در اه هدف پیدا کرد و هدف او را بیباک و دلیر و از جان گذشته نمود ولی مللی که با آن پنجه نرم کردند بی‌هدف زندگی میکردند بنا بر این او هرچه خواست یافت و آنان هرچه داشتند نثار قدم او نمودند. یگانه هدف افراد و دولت استعمارگر انگلیس در هند ضعیف و بی‌دست و بی‌پا کردن نه تنها رؤسا بلکه افراد آن کشور بود و نگاندره احساس کردم که تنزل هندیها در همه رشته زندگی چون سنگی بود که از بلندی رو بزمین افکنده شود و هرچه به زمین نزدیکتر گردد رفتارش سریعتر گردد. رزیدنت انگلیس در دربار نظام جائی دور از حیدرآباد اقامت داشت و هرگاه به دیدن نظام می‌آمد بایستی در جائی اندک استراحت بکند و نظام برای نشان دادن اخلاص و مرحمت یکجائی در حومه شهر حیدرآباد تعیین کرد که محل استراحت او باشد و آنجا ساختمانی و وسایل استراحت فراهم نمود ولی این مرحمت در انجام سبب زحمت نظام شد زیرا که رزیدنت به نامه دوستانه نه تنها ساختمان بلکه یک قطعه زمین وسیع اطراف آنرا مخصوص خود کرد و خواهش نمود که آن زمین نه تنها جای

اقامت بلکه حکومت ایشان باشد و هندیکه در تعارف ابدأ کمتر از ایرانی نیست آنجا را پیشکش نمود و کم کم آنجا شهری شد و بنام دهنده زمین اسکندر آباد نامیده میگشت و چون خاری پهلوی نظام ماند که از آنجا رزیدنت میتوانست نظری بر همه حرکات کارکنان دولت حیدرآباد بلکه خود نظام داشته باشد و احکام لازم و دستور بدهد مختصر اینکه از این مرحمت بجای استفاده سوء استفاده کرد.

میر عالم پس از آنکه سه سال وزارت کرد به بیماری جذام در سنه ۱۲۲۳ هـ از جهان درگذشت و از خود آثار خیرات و میراث گذاشت از جمله استخری هست بنام تالاب میرعالم که همه از آن مستفیض میشوند و دیگر ساختمانهای عالی و بوستانها و منزلهای دلگشا ، و به عتبات عالیات عراق و شوشتر که وطن او بود مبالغ کلی میفرستاد که در آنجا هم آثار خیرات او تا چندی پاینده بودند و منیرالملک دامادش رتبه وزارت ریافت.

روی هم رفته زمان فرمانروائی سکندر جاه به آرام و راحت درگذشت فتنه کمتر و جنگ و جدال بهیچ وجه روی نداد مردم در آسایش و در بستر امن میگذشتند تا اینکه در سنه ۱۲۴۴ هـ / ۱۸۲۸ م به اجل طبیعی درگذشت و در مکه مسجد مدفون شد در زبان فارسی و عربی و علم ستاره شناسی مهارت کامل داشت مردی دلیر بود ولی مقابل دولت قوی شوکت انگلیس بایستی سر تسلیم را خم کند. تاریخ وفات او را شاعری گفته « نکرد حیف سکندر پسند آب حیات»

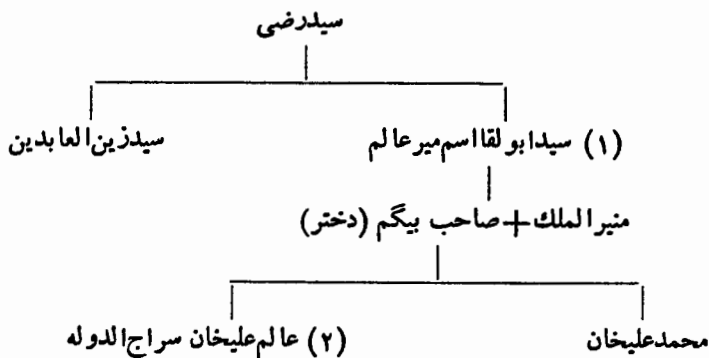
ناصرالدوله آصف جاه چهارم پورسکندر جاه تاسنه ۱۸۵۷/۱۸۲۸

میرفرخنده علی خان مخاطب به مظفرالمالک ناصرالدوله پس از آنکه رسماً انگلیس و اسماً اکبر شاه ثانی پادشاه دهلی ایشانرا به فرماندهی دکن شناختند و اکبرشاه فرمانی برای ایشان فرستاد برمسند امارت جلوس کردند در آنوقت ازمانای دولت یکی بنام چند و لال بود که ایشان عقیده سخت به مفهوم این شعر داشتند:

خرج چو از کیسه مهمان بود حاتم طائی شدن آسان بود

این شخص تدریجاً به رتبههای عالی ترقی کرد و داد و دهش او را نزد مردم محبوب نمود تا اینکه پس از فوت منیرالملک لقب مهاراج رایافت و اقتدارش بجائی رسید که حکومت را بهر که میخواست میتوانست بدهد و در عوض هرچه ممکن بود پیشکش میگرفت خزینه شاهی دست او بود و آنچه در زمان سکندر جاه که قریب ده میلیون روپیه باشد جمع شده بود بمصرف خیرات ایشان رسید و بعد بحضور ناصرالدوله رسیده برای امور مملکت استدعای زر نمود و هشت ملیون باونواب مرحمت کرد و باز کارکنان دولت حقوق میخواستند و فریادشان بلند بود و مهاراج به جز بگير و بده و بیا و ببر کاری نداشت و چون مضطرب شد باز بحضور

ناصرالدوله رسید واستدغای پول کرد و ناصرالدوله مجبور شده او را معزول نمود و جای او را به راجه رام بخش که برادرزاده چندولال میشد بخشید و چندولال پس از چندی در سن هفتاد سال از جهان درگذشت و چندی نگذشت که سفارش فرمانفرمای هند و حمایت فریزر نام وکیل دولت انگلیس نواب سراج الدوله، صدراعظم حیدرآباد گشت خزینه خالی و سراج الدوله استعداد و قابلیت پر کردن و رفع هرج و مرج را نداشت و ضمناً دولت انگلیس که مترصد بود تکه‌ای از مملکت نظام را دربرآید به‌عنوان اینکه سپاه انگلیس که مقیم حیدرآباد و اسماً برای حفظ کشور نظام و رسماً برای سرکوبی خود نظام بودند و پولیکه برای مصرف و نگهداشت سپاه نامبرده نرسید مطالبه سخت کرد که فوراً باید پرداخته شود و چون نظام با وجود کوشش بسیار نتوانست فوراً بپردازد صدراعظم سراج الدوله را معزول نمود و شمس‌الامرا را منصرف کرد تا شاید او بتواند چاره‌ای بکند. از او هم چون مقصود حاصل نشد. نظام ناراحت گشت و ضمناً فریاد دولت انگلیس بلند بود و در انجام نظام مجبور شد که سراج الدوله را مکرر روزی کند و سراج الدوله عرض کرد که پول در خزینه نیست بنابراین بجای زر نقد استان حاصلخیز برار را مناسب است به انگلیسها موقتاً بدهیم که ساکت شوند و شاید این فکر از خود انگلیسها بود که بزبان سراج الدوله گفته میشد نظام قبول نمیکرد و هرچه زر و جواهر داشت حاضر شد بعضی طلب به انگلیسها بدهد ولی آن کفایت نمیکرد و انگلیسها چون دیدند نظام زیر بار نمی‌رود به تحکم پیغام دادند که یا برار را بدهید یا جنگ بکنید و چون نظام دید که کار بجای نازک رسید چاروناچار با دل زار استان برار را با شرایطی چند بدولت انگلیس واگذار کرد و باین ترتیب دولت انگلیس تکه‌ای از شمال حیدرآباد از دست نظام دربروند و از دست رفتن برار برای نظام باعث اندیشه و ملال و برای انگلیسها موجب رفع خیال گردید و پس از خدمت سراج الدوله از جهان درگذشت و بجای او نواب تراب علیخان مختارالملک جوان ۲۴ ساله صدر اعظم گردید و او برادر زاده سراج الدوله و نتیجه میرعالم شوشتری بود باین ترتیب:



شجاع الدوله

(۳) تراب علیخان مختارالملک سالار جنگ اول

(۴) لایق علیخان سالار جنگ دوم سعادت علیخان منیرالملک

(۵) یوسف علیخان سالار جنگ سوم

باین ترتیب از خانواده بالا پنج تن صدراعظم شدند یعنی میرعالم و سراج الدوله و تراب علیخان سالار جنگ اول و لایق علیخان سالار جنگ دوم و یوسف علیخان سالار جنگ سوم.

و دیگر از حادثه عصر ناصرالدوله نزاع و فساد شیعه و سنی بود. جهال شیعه بجا و بیجا به صحابه بویژه دو تن از خلفای راشدین که ابوبکر و عمر بن خطاب باشند ناسزا می گفتند که باعث برانگیختگی سنت جماعت می گشت و گویا برخی از جهال شیعه چنین تیرائی را نوشته انتشار دادند و مولوی سنت جماعت گفتند که قتل چنین اشخاص واجب است و بازار بکش بکش در گرفت و در انحام به کشته شدن غلام عباس نام روضه خوان فتنه خواهید، اوایل وزارت تراب علیخان آخر عمر ناصرالدوله بود و او به سن شصت سالگی در سنه ۱۲۷۱ از جهان درگذشت و بیست و شش سال فرمانروائی نمود.

افضل الدوله آصف جاه پنجم پور ناصر الدوله ۱۸۶۹/۱۸۵۷

نواب میر تهنیت علیخان پسر بزرگ نواب ناصرالدوله به اتفاق امراء و شناسائی دولت انگلیس بر مسند ریاست جلوس کرد. از واقعات مهم ایام ریاست وی کوشش هندوها برای آزادی بودگروهی از هندوها از مسلمان و هندو از بندگی و سرافکنندگی به انگلیسها متأثر گشته جماعتی از سر بازان هند را که در خدمت انگلیس بودند و ادار کردند که شورش نمایند و بزودی همه شمال هند پراز فتنه و فساد شد یکی از علل شورش سیاست وقت فرمانفرمای هند بود که میخواست امارتهای هندی را چه از مسلمان و چه از هندو محو کرده ضمیمه دولت انگلیس سازد از جمله امارت اوده بود که پایتخت آن لکهنو میشد و پادشاه آنجا در آنوقت واجد - علیشاه پسر امجدعلیشاه بود دولت انگلیس به بهانه اینکه او عیاش است و وقت را به رقص و سرور می گذراند و بامور مملکت متوجه نمیشود معزول نموده و به کلکته تبعید کردند و

وظیفه‌ای برای او تعیین نمودند. راجه‌های اطراف چون خیر عزل او راشنیدند با نوشتند که برای یاری و جان‌نازی حاضریم اگر حکم کنی انگلیسها را از عبور از رود گنگ مانع می‌شویم ولی او خواهش آنانرا نپذیرفت و بامید اینکه بنام و پیام شاهی خود را باز یابد بفرمان فرمانفرما تسلیم شده به کلکته رفت و همانجا ماند تا از جهان درگذشت. هندیها می‌دیدند که ملک و آبرو و اقتدارشان به سرعت از دست آنان برون میشود و هیچ راهی نمی‌یافتند مگر اینکه کوشش مذبوحی بکنند که بلکه خود را از چنگ انگلیس آزاد سازند و بدبختانه راجه‌ها و نوابها بجای اینکه با عموم مردم همراه گردند با دشمن مملکت یار شدند در آنوقت دولت انگلیس در سه جا خود را محصور کرده بود یعنی بتفاوت چند سال جنگی در کریمیا با روس داشت و جنگی با ایران بر سر هرات و فروموند انقلاب هند بود در جنگ کریمیا به همراهی ترک و فرانسه روسها را شکست داد و در جنگ ایران پادشاه جوان و بی‌تجربه و بی‌حوصله و بی‌وزیر و مشیر با تدبیر و میهن پرست باندک تهدید و تصرف بوشهر و جزیره خارک ناصرالدین شاه را مجبور کرد که نه تنها دست از هرات و اطراف آن بردارد بلکه هرا دعائی که در افغانستان داشت از آن دست بکشد و چندی نگذشت که استان سیستان را نیز میان افغانستان و ایران به میل و مصلحت آینده دولت انگلیس تقسیم کرد یعنی بهره بسیار بزرگتر را با افغانستان و بهره کوچکتر را به ایران بخشید و در هند بسبب نبودن اتفاق و نداشتن تجربه و افزا جنگ و نظم در انجام شورشیان مغلوب و منکوب شدند و آخرین پادشاه تیموری که اسماً در دهلی شاه نامیده میشد و عملاً وظیفه‌خوار انگلیس بود از دهلی با کمال ذلت به رنگون تبعید شد و آنجا در افلاس و خواری از جهان درگذشت و همه هند رسماً در تصرف انگلیس درآمد و حریفی در آن سرزمین باقی نماند هندیها خلع سلاح شدند و در زمان پنجاه سال امنای دولت انگلیس به تدبیر و سیاست چنان آنها را عاجز ساختند که مانند بره و گوسفند حاضر بودند که هر نوع که فرماندهان میخواستند، به تباهی خود تسلیم کردند در آنوقت نواب افضل الدوله بی‌میل نبود که شریک انقلابها گردد مگر وزیر وقت نواب مختارالملک که اباعن حدخیر خواه انگلیسها بود نواب را از حرکتی خلاف انگلیس بازداشت و انگلیسها در حیدرآباد محفوظ و مصون ماندند و پس از پیروزی بر انقلابها به پاداش خدمتی که وزیر حیدرآباد نمود و به عوض همراهی که نواب افضل الدوله کرد به هردو دولت انگلیس خطاب و مدال و غیره دادند و جزئی از کشور حیدرآباد از زمینی که از نواب سابق پس گرفته بودند پس دادند ولی پس از افضل الدوله چون صدر اعظم نواب مختارالملک به توقع اینکه در پاداش خدمت استان برادر را که از ناصرالدوله بزور بعنوان گسروگان گرفته بودند پس خواهند داد شخصاً سفری به انگلستان رفت و در پاریس از پله افتاد و بزرحمت و مرامت با پای شکسته خود را

به لندن رساند و برسم هندوستان صدو يك اشرفی سكه زر به پادشاهی انگلیس نذر (پیشکش) داد و چند روزی توقف کرد و با وزراء گفت و شنید نمود ولی دید که خواهش استرداد برادر آهن سردکوفتن است و وزراء و کلا مجلس انگلستان پس از گرفتن هدایا و تعارفها و شریک شدن در مهمانیها بایشان نوید دادند که بسلامتی به هند بازگردید. هرگاه سفارش فرمانفرما برای پس دادن برادر بدولت انگلستان برسد ما به دوستان شما کمک خواهیم کرد همان مثل است که می گوید باین نشان که من آمدم و ندادی بکسیکه می فرستم بده.

نواب وزارت مآب با پای شکسته و دل افسرده بر کشتی سواد شده بسلامت مراجعت کرده استدعای پس دادن برادر بفرمانفرما نمود و در پاسخ باو گفته شد که هرگاه درخواست استراد از رئیس مملکت رسید و او صاحب اختیار کشورگشت تقاضای اوسنچیده خواهد شد اکنون شما که وزیر هستید حق ندارید در معاهده ای که شده است، مداخله کنید. باری نواب افضل الدوله پس از آنکه دوازده سال برمسند امارت بود در سنه ۱۸۶۹ از جهان درگذشت و کودکی سه ساله از خود گذاشت که در آینده جانشین او گردد.

نواب میر محبوب علی خان آصف جاه ششم پور نواب افضل الدوله ۱۸۶۹/۱۹۱۱

پس از رحلت پدر به موافقت دولت انگلیس جانشین او گشت ولی زمام امور بدست مختار الملک بود که مطابق بادستور دولت انگلیس به اشتراک امیر کبیر شمس الامراء و اتفاق رأی نماینده دولت انگلیس کشورداری بکنند ولی چونکه دولت انگلیس اعتماد کامل برایشان داشت و شمس الامراء اسماً شریک کار بود و در حقیقت نواب مختار الملک مالک علی الاطلاق شد شمس الامراء از فرزندانگان شمس الامراء شمس الملک محمد فخر الدین خان ابن ابوالفتح خان تیغ جنگ این شیخ ابوالخیر خان شکوه آبادی بود و با نظام وصلت نموده فرزندانشان نیز بعداً وصلت می کردند و بنا بر این جاگیر وسیع داشتند و از میان اینها در زمانی که نگارنده این نامه کودک بودم و با مرحوم والدیم بحضور او رسیدم یکی نواب خورشیدجاه بود و دیگر نواب بشیرالدوله و از فرزندان خورشیدجاه یکی بنام لطف الدوله بود و در سنه ۱۹۴۵ که برای چندماه در حیدرآباد توقف داشتم دوتن از پسران او یکی بنام احمد یار جنگ و دیگری بنام محمد یار جنگ نزد نگارنده زبان فارسی تحصیل می کردند. جاگیر این خانواده را پایگاه می گفتند که در اصل از کلمه زبان پهلوی است و یادگار عصر نوشیروان ساسانی می باشد و جاگیر نیز بمفهوم جا گرفتن و در اصطلاح زمینی است که دولت به یکی اجازه می دهد مالکانه تصرف کند و گیرنده جا را جاگیردار می نامند و برخی از جاگیردارها می توانستند در املاک خود حکومت بکنند و مانند ایران هندوستان نیز ملوک الطوائف بود بنا بر این چون آصف جاه

اول استاندار دکن شد و از دهلی بجنوب هند آمد هنگامه‌ای یافت که در هر گوشه یکی یا نواب بود یا راجه و هم‌چنین کم و بیش ماند تا پس از استقلال هند از انگلستان ملوک الطوائف از میان رفتند.

نواب محبوب علیخان نظام ششم یرمسند ریاست جلوس کرد که آخرین شهنشاه دهلی در رنگون تبعید شده بود و همانجا از جهان درگذشت و پیش از آنکه تبعید گردد يك تن از افسران انگلیس دو یا سه پسر او را گرفتار کرده و سرهاشانرا بریده و در خوانچه گذاشته نزد پادشاه زندانی فرستاد می‌گویند انگلیسی که خوانچه را بحضور پادشاه رساند گفت که این هدیه از جانب افسران انگلیسی است. معاینه فرمائید پادشاه به نوکرش فرمود که سرپوش را بردارد و چون نظرش بر سرهای فرزندان افتاد گفت ای بدبخت اینها را نزدم آورده‌ای که جگرم را آتش زنی ولی خیال افسر شما خام است و روی خود را از او برگردانید. اشعارحانسوز این پادشاه که پس از انتزاع ملك و خانه‌خرابی و آوارگی و زندانی‌شدن خود گفته بر تأثیر و ورر زبان مردم هند بود. پس از پیروزی بر انقلابها دولت انگلیس سیاست تازه اختیار کرد اینکه :

- ۱- هندیها را چه رعایا و چه رؤسا کاملا خلع سلاح بکند و بی اختیار سازد.

- ۲- نگهداشتن راجه‌ها و نوابها زیرا که در انقلاب یافتند که آنان بجای اینکه دست و پائی بحرکت در آورند و خود را از اسارت دولت انگلیس رها سازند، به آن یاری می نمودند.
- ۳- در عین حالی که به نوابها و راجه‌ها احترام ظاهری می نمودند چنان بی رمق و زبون نشان ساختند که پس از استقلال هندوستان هیچ يك از آنها نتوانست در مقابل دولت ضعیف تازه روی کار آمده اظهار حیات بکند و مقام خود را نگهدارد و با کمال ذلت تسلیم شدند

در زمانی که نواب میر محبوب علیخان کودک بود چنانکه اشاره شد صدراعظم نواب مختارالملک همه کاره شد و چونکه می دانست بدون همراهی نماینده انگلیس نمی تواند کاری بکند، به همراهی او در صدد اصلاح و نظم کشور برآمد و برای اجرای قانون و انتظام اشخاص قابل و با استعداد در هر جای هند که می یافت آنها را می خواست از جمله چندتن ایرانی بودند و یکی از آنها میرزا محمد علیخان شوشتری که همراه میرزا عبداللطیف از شوشتر بهند آمد و در شهر بمبئی ببتجارت مشغول گشت و از او سه پسر مخلف بماند یکی محمد صالح خان و دیگر علی محمدخان و سوم عباس خان و هم در آن ایام ملاعلی نام از شوشتر بهند آمد و در آنجا مقیم شد علی محمدخان از جانب دولت ترك در بمبئی شاه بندر شد و در زمان وزارت سراج الدوله به حیدرآباد سفر کرد و مکرر در وزارت نواب مختارالملک به حیدرآباد رفت و مختارالملک مقدم او را به احترام تلقی نمود و چونکه از زبان انگلیسی آگاه بود و قانون (حقوق) تحصیل کرده بود او را بحضور نواب افضل الدوله برد و او به لقب جلیل معتمدالدوله

سرفراز شد و از جانب افضل الدوله جاگیری یافت که سالی دوازده هزار روپیه درآمد داشت و این معتمد الدوله به آقا محمد شوشتری که پسر ملاعلی شوشتری و خال پدر نگارنده میشد التفاتی مخصوص از زمان کودکی داشت و چونکه آقا محمد نیز زبان انگلیسی را تحصیل کرده و در شهر ناگپور از جانب دولت انگلیس خدمتی یافته بود، مرحوم معتمد الدوله ایشانرا به مختار الملک معرفی کرد و نامبرده ایشانرا از ناگپور خواسته و اورایکی از کارکنان دادگاه تازه تأسیس شده نمود و ماهانه ششصد روپیه که در آن عصر حقوق کافی بود برای ایشان تعیین کرد پس از آن آقا محمد ترقی کرده تا اینکه حاکم اورنگ آباد شد و ماهانه یکهزار و پانصد روپیه حقوق می یافت. باین ترتیب چندین خانواده از شوشتر به حیدرآباد هجرت کردند.

بصوابدید میرزا محمدخان و دیگر کارکنان انتظام امور دادگاه صورت گرفت و کتب قوانین از انگلیسی بزبان اردو ترجمه شدند اقتدار و اختیار هر مأمور و حاکم تعیین گشت و مالیات بر کشاورزان که چهوچگونه باید پردازند، تصریح شد و هنوز امور کشاورچنانکه بایستی تحت نظم درنیامده بودند زیرا که رئیس کشور با وزیرش هم فکر نمیشد که رئیس یعنی نواب افضل الدوله بیمار شد و در عمر ۴۲ سالگی از جهان درگذشت و مختار الملک در رتق و فتق امور کشور آزاد شد و پس از نظم دادن دادگاه در تقرر حکام تغییر داد باین ترتیب:

۱- کشور دکن را چهار بهره نمود و برهر بهره استانداری تعیین شد و اتفاقاً این ترتیب سالها پیش در ایران بفرمان نوشیروان شده بود و این حاکم را در دکن صوبه دار می نامیدند یعنی استان را صوبه و دارنده صوبه دار و زیردست او تعلقه دار و بعد تحصیلدار میشد و زیردست صدراعظم (صدرالمهام) چهار وزیر بودند که آنانرا معینالمهام می نامیدند حقوق کارکنان که بی ترتیب داده میشد، مرتب و ماه بماه دولت می پرداخت. زمین پیموده و تعیین نمودند که زمین بیکار و بی حاصل و با کار و قابل کشت آباد و غیر آباد کجا و درچه مساحت می باشد و برای این وظیفه مهم مولوی مهدی علیخان که بعداً لقب محسن الدوله محسن الملک یافت تعیین شد و وزارت دارائی و سیاسی نیز بهوی واگذار کردند. این شخص محترم آزاد منش و آزاد فکر بود و چونکه با بودن شیعه بر مذهب شیعه رد نوشت و به افکار سنت جماعت نیز علاقه نشان نمی داد، مردم آن عصر او را نیچری یا طبیعت پرست می گفتند. در همین عصر قطار از شهر گلبرگه تا حیدرآباد (بایتخت) جاری گردید. پیش از آن مردم درگاری گابی یا اسبی مسافتی که در سه روز درمی نوردیدند به نه ساعت در قطار طی می کردند. درآمد دولت دو بهره افزون گردید خیابانها ساخته شدند و کوچهها وسیع گشتند و بسبب حسن رفتار و اخلاق ستوده صدراعظم مردم از اطراف هند بلکه جهان به حیدرآباد می آمدند و بسیاری بهره مند میشدند، آقای وزیر مخصوصاً نظری و جوشی به ایرانیان داشت زیرا که پدر او

از سوی مادر به میرعالم شوشتری می پیوست. از جمله اشخاص محترم ایران یکی آقا جلال-شاه پسر آقاخان محلاتی و دیگر میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه که در آن وقت کارپرداز دولت ایران در بمبئی بود و بعد سفارت کبرای لندن را دارا شد و چندی مهمان مختارالملک شدند و بعداً همین گونه اشخاص محترم به حیدرآباد سفر کرده اند و پس از رحلت او خانمی بنام نجم‌النسا بیگم که از وابستگان او بود بزیارت مشهد مقدس بایران آمد و از راه تهران می-خواست به خراسان برود. اتفاقاً ایام عزا بود و در یکی از تکیه‌ها با نواب انیس‌الدوله حرم ناصرالدین‌شاه ملاقات نمود و چونکه خانمی خوش‌گفتار و نیکو کردار بود، انیس‌الدوله و دیگر خانمهای حرم شاهی با او مأنوس شدند و او از آنها استدعا کرد که او را بحضور پادشاه برسانند و آنها با او هم‌داستان بحرم‌سرا بردند و در گوشه‌ای جا دادند و گفتند شاه نزدیک به اینجا مرور خواهند کرد و هرگاه پادشاه نزدیک باو رسید نجم‌النسا از جای خود در آمد و بشاه نزدیک شد. شاه يك زن را با چادر دیده شگفتی نمود و فرمود کیستی عرض کرد از مردم هندوستان و برای زیارت اعلیحضرت آمده‌ام چون نام کشور خارجه را شنید شاه با بشاشت فرمود از کجای هند؟ گفت از حیدرآباد دکن فرمودند در حیدرآباد به که تعلق داری؟ عرض کرد بخانواده نواب مختارالملک شاه اظهار تأسف کردند و فرمودند مختارالملک رحلت کرد جانشین او کیست؟ عرض کرد پسران او که یکی از آنها در حیدرآباد و دیگری در کشور ترك است. شاه فرمود فردا صبح شما را می بینم و روز دیگر خواهه‌سرا آمد و نجم‌النسا را با چادر و روبند بحضور شاه برد نجم‌النسا دید که شاه رو به قبله بر سجاده نشسته قرآن مجید تلاوت می کند بنای دعا را گذاشت شاه فرمود هان نوا به هندی خیال داری در تهران بمانی یا می روی؟ عرض کرد پس از زیارت مشهد به عتبات مراجعت می کنم فرمودند من می خواهم سفری به هندوستان بروم تو ترجمان من بشو عرض کرد اگر قصد مجاورت در عتبات نداشتم در رکاب همایون سفر می کردم شاه فرمود خواهشی داری؟ عرض کرد استدعا می کنم دستخط مبارک مرحمت بشود که در میان راه اگر احتیاجی بیافند کارکنان دولت همراهی نمایند. شاه فوراً کاغذی بدست گرفته و چنین مرقوم فرمود « نوابه نجم‌النسا خانم هندی در دارالخلافة تهران بحضور رسید و مورد التفات گردید اراده مجاورت عتبات عالیات دارد حکام عرض راه رعایت نمایند » بر-مهر نقش شده بود الملك الله ناصرالدین شاه . و شاه می خواستند باطاق مخصوص بروند نجم-النسا به یادش آمد که نذر یعنی پیشکش برسم هند نداده از اینرو اندک هل و فوفل که همراه داشت در ظرف کوچکی نهاده عقب شاه دوید و در حالت شتاب بجای اینکه بگوید قربانت شوم گفت قربانم شوی شاه خندیدند و فرمودند خانم مگر دیوانه شده‌ای چه عرض داری گفت نذر نداده‌ام فرمود نذر چیست؟ هل و فوفل تقدیم کرد و عرض نمود که رسم هندوستان

است که هرگاه یکی بحضور پادشاه برسد چیزی پیشکش کند و اینک جز این که در دست دارم چیزی ندارم که تقدیم کنم. شاه يك دانه هل برداشته در دهن گذاشتند و هرگاه فوفل را دست زدند فرمودند این سخت است شکسته نمیشود نجم‌النسا فوراً قیچی مخصوص که فوفل را می برد از کیسه درآورد و آنرا ریزریز کرد شاه فرمود با اسلحه بحرم سرا می آئی؟ و پس از این شوخی بدیوانخانه رفتند و نجم‌النسا بنزد بانوان حرم شتافت و دستخط شاه با چندعکس نگهداشته بود که والدمرحوم نگارنده آنها را دیدند، دیگر از کارهای برجسته نواب مختار-الملک تربیت کودکی بود که بایستی نظام دکن بشود برای او استاد زبان اردو و عربی و فارسی تعیین کرد. اردو و عربی را مولوی مسیح‌الزمان تدریس می کرد و انگلیسی را سرگرد کلارک و فارسی را میرزا ابراهیم معروف به آقای اولیا سمیع و متأسفانه هنوز نظام خورد سال به سن بلوغ نرسیده بود که در سنه ۱۳۰۰ هـ. در ماه ربیع‌الاول مختارالملک به اورنگ آباد رفت و چند روزی توقف کرده به حیدرآباد بازگشت. در آنوقت یکی از شاهزادگان آلمان برای سیاحت به حیدرآباد آمده بود. از او پذیرائی نمود و در کشتی کوچک که قایقی بود دراستخر با او تفریح کرده و عصرانه خورده نزدیک به غروب بمنزل مراجعت کرد و بعبادت همیشه تا ساعت یازده از شب، شب نشینی نموده بخواب رفت ولی طولی نکشید که بیدار شده استفراغ کرد و پس از آن سرآب رفت و حالت او تغییر کرد صبح پزشکان حضور یافتند و پس از ملاحظه تشخیص دادند که بیماری وبا زده و تا ظهر هرچند علاج نمودند مرض بدتر و زبان لکنت پیدا کرد. دکتر انگلیسی را آوردند و او برای تقویت گفت شورا با بدهند و روح تریاک نیز بخورد و بمحض خوردن آن غذا و دوا نفع در شکم پدید شده و تشنج شروع گشت نظام جوان خواست به عبادت برود ولی وزیر باین قسم دیدنی که نتواند احترام او را بجا آورد راضی نشد و فرزندان را خواسته و نگاهی به آنان کرده دیده برهم نهاد و بیش از سی سال وزارت نمود جنازه او را با کمال احترام برداشتند و در دو جانب خیابانها سپاه ایستاد و از کثرت مردم راه عبور بسته شده بود برخی گریه می کردند و يك حالت افسردگی در همه سو احساس میشد. مولوی نیازحسن بر جنازه نماز خواند و در گورستان میر بخاب سپرده شد و در زندگی و مرگ این بیت بر او صادق آمد:

آنچنان زی که چو از حادثه بر باد روی حسن معنی نگذارد که تو از یاد روی

مرحوم دارای صفات زیر بود:

۱- امانت در همه ایام وزارت که طولانی شد امریکه خلاف امانت و دیانت باشد از

او ظاهر نگردید.

۲- استغنائی طبع - هیچ گاه چشم بمال مردم نداشت و نذر و پیشکش و رشوه

نمیدانست و به ثروت و ملک هیچ کس دست دراز نکرد.

۳- خونسردی و فروریدن خشم. در زمان افضل الدوله اشخاصی بودند که یراو حسد میورزیدند و از او بدگویی میکردند ر از دشمنان سخت او شمرده می شدند ولی چون همه کاره شده میتوانست آنها را بسزا برساند بمرحمت پیش آمد بر آنچه کرده بودند ملامت یا شکایت نکرد بلکه احسان نمود.

۴- سخاوت - در دادودش نظیر نداشت

۵- دلیری و شجاعت در زمان افضل الدوله برخی درپی کشتن او برآمدند. مکررتفنگ بر او خالی کردند ولی او اعتنائی به آنها نمیکرد و بدستور بدربار میرفت و چون اعراب مقیم حیدرآباد سرکشی کردند و تهدید نمودند، آنانرا خواست و پیش خدمتها را از خود دور نمود و به آنها گفت من تنها در اینجا هستم اگر مقصود شما کشتن من است بکشید ولی بمقصود نخواهید رسید زیرا قانونی که گذاشته ام جانشین من اجرا خواهد کرد و شما به اطاعت مجبور خواهید شد و آنها جز اطاعت چاره ندیدند و تسلیم شدند.

۶- دادوری و عدالت - در این صفت ستوده بغایت ثبات داشت و از هر کس خلاف قانون حرکتی میدید، بدون تأمل پاداش آنرا میداد وقتی خال پدر نگارنده که حاکم اورنگ آباد بود عریضه ای از شکایت برمسولوی امین الدین خان نام که معتمد دادگاه بود نمود و بنظر مختارالملک رسانید مختارالملک نگاهی کرد و سکوت نمود مرحوم خال مکرراستدعای بررسی و پاسخ کرد و مختارالملک پیش خدمت مخصوص خود را که سدی عنبر نام داشت خواست و فرمود قلمدان او را بیاورد و چون حاضر کرد نامه ای از آن درآورد و بمرحوم خال داد که بخواند و درآن نامه مولوی نامبرده شکایت ایشانرا با دلایل و برهان قاطعه نوشته بود مرحوم خال پس از مطالعه ناراحت گردید. مختارالملک فرمود این است که شما از او شکایت میکنید و او از شما و اگر بنا بشود که شکایت شما را در باره او و شکایت او را در باره شما گوش کنم، امورکشور معطل ومملکت از مردم آزموده و امین خالی خواهد شد و بهتر است که زبان ملامت را در باره یکدیگر کوتاه کنید و شیوه مودت و همکاری پیش گیرید.

۷- به احکام شرع پایبند بود. نماز گاهی از او فوت نمیشد. ماه صیام را تماماً روزه میگرفت و از آنچه برخلاف شرع بود پرهیز مینمود. نسبت به علماء احترام میگذاشت چون شریف احمد سیف الدوله از بزرگان یمن با فرمان امام ثامن وارد حیدرآباد گردید مدتی او را نگاه داشت و با هشت هزار روپیه نقد و خلعت او را مرخص فرمود

۸- حسن اخلاق - کمتر اتفاق میافتاد به کسی متغیر گردد یا کلمه رکیک بگوید. مرحوم والد بعد میفرماید «اینها که تحریر شد خدا کند سرمشق دیگران بشود و یکسر

موبی کم و کاست تحریر شده گرچه مرسوم در حق مؤلف بی‌الثباتی و بی‌انصافی فرمود با وجود این بخدای یگانه و مالک روز و شبانه سوگند که در نشر احوال فرخنده مال آن وزیر بی‌مثال بی‌اختیارم. آنچه بر من گذشت از نوادر اتفاقات زمانه بود و گفته‌اند النادر کالعدم برسوء تدبیر خود متأسفم نه برسوء سلوک او»

پس از رحلت مختارالملک هرج و مرج بامور کشور و حال مردم راه یافته اولیای دولت هند شخصی بنام سریلی را مأمور نمود که اصلاح امور کند او هیئتی تشکیل داد مشتمل بر شش نفر از این قرار:

۱- نواب لایق علیخان فرزند مرحوم مختارالملک

۲- نواب بشیرالدوله

۳- نواب خورشید جاه

۴- پیشکار

۵- فخرالملک

۶- راجه سیوراج

و این هیئت را مجلس شورا نام نهاد و قرار داد که رئیس این هفت خود سرکار نظام باشد و از این شش تن پیشکار که مختار به اصطلاح امروز صدو مجلس بود، اکثر اوقات روز یا بخواب بود یا به استعمال تریاک مردم از طلوع صبح حاضر میشدند و گاهی نیمه شب به ملاقات ایشان میرسیدند و در آن وقت که تریاک گل میکرد، هر که هرچه میخواست آقای پیشکار امضاء میفرمود اعم از اینکه برحق باشد یا بر ناحق خواه در خزینه پول باشد یا نباشد در دادن فرمان کوتاهی نمیکرد. بنابراین بازار رشوت رواج گرفت و هر که به نوکرها آقای پیشکار پیشکش میداد کار او درست میشد گرچه خود پیشکار از این صفت ناستوده بری بود در نتیجه هرج و مرج راه یافت و پریشانی از هرسو روی آورد. هر که برد برد و هر که ماند ماند زمان یکسال باین ترتیب گذشت و در آن اثنا نظام جوان به سن هجده سالگی رسید و بایستی عنان کارها بدست خود گیرد و لازم بود ضمناً خود را به فرمانفرمای هند بنماید از اینرو سفری به کلکته که پایتخت هند شده بود رفت در آنوقت فرمانفرمای هند لاردرین بود که هندیها او را دوست و مربی خود تصور میکردند در سنه ۱۳۰۱ نظام را ملاقات کرد و باو اجازه تخت نشینی را داد و در مقابل احتمال دارد باشاره خود فرمانفرما یا مشیر او او نظام از او دعوت کرد که شخصاً به حیدرآباد سفر بکند و او را برمسند فرمانروائی بنشاند و پس از توقف چند روز دید و بازدید با اولیای دولت انگلیس به حیدرآباد بازگشت شهر را زینت دادند و خیا بانها را آراستند و بر ساختمانها چراغانی کردند و فوراً نظام جوان به تدارک تهیه پذیرائی میهمانان

گرامی مشغول گشت نواب لایق علیخان فرزند مختارالملک که تحصیل کرده و تازه جوان بود بجهت این خدمت مأمور شد و او شهر را برای پذیرفتن جناب لارڈ آراسته و پیراسته کرد که باعث کمال خوشنودی نظام گشت در هر دو جانب خیابان سر بازان صف زده و پلیس لازمه اهتمام را بجای آورد و بتاریخ دوم فوریه نائب السلطنه هند حضرت لارڈرین با کمال شوکت وارد حیدرآباد گردید و این رسم آینده در همه امارتهای هند جاری گردید یعنی مسند نشینی راجه یا نواب بایستی در حضور نائب السلطنه با نائب او باشد و رسماً دولت هند اجازه بدهد و او را به فرماندهی بشناسد. باری سرایستگاه نواب محبوب علیخان نظام الملک آصف جاه با جامه رسمی و حمایل مخصوص که از جانب دولت انگلیس باو داده شده بود با همه امنای بزرگ و افسران انگلیس مقیم حیدرآباد برای پذیرائی حاضر بود و هرگاه قطار توقف کرد ۳۱ توپ شلیک و نواب نائب السلطنه با لباس رسمی از واگون بیرون خرامید و دست سرکار نظام رافشرد و همراهان طرفین معرفی شدند و جلوس در درشکه چهار اسب بجای توقف نائب السلطنه بحرکت درآمد پس از دید و بازدید روز سه شنبه هفتم شهر ربیع الثانی اعلان عام داده شد که امروز روز جلوس سرکار نظام است یکساعت بیش از ظهر دربار منعقد شد از جانب سرکار نظام چهار تن ازامرای بزرگ برای آوردن فرمانفرمای هند بمنزل ایشان رفته و به اتفاق او با لباس رسمی در درشکه چهار اسبه با کمال جاه و جلال به کاخ سرکار نظام وارد شدند. نظام تا دم درشکه به پیشواز آمد و صدای شلیک توپ بلند گردید دست بهم داده به تالار دربار آمد. گرچه این کاخ نسبت به دیگر کاخهای شاهی ساده و بی آرایش بود ولی نظامهای گذشته چونکه در اینجا برمسند ریاست جلوس کرده بودند، آنجا را انتخاب نمودند. تالار بسیار وسیع دریکسو ایوان و شاه نشین دارد و چون فرمانفرما و نظام بجای خود نشستند فرمانفرما بلند شد و چنین سخنرانی کرد:

نهایت خوشوقت هستم که توانستم تا باینجا آمده و از جانب ملکه معظمه قبصره هند بگویم که امروز جناب شما با اختیار کامل حکمران حیدرآباد میباشید. چند هفته پیش شما اظهار فرموده بودید که از آمدن من بحیدرآباد خوشنود خواهید شد و ادای رسم جلوس برمسند ریاست موقوف بر شرکت من است. من همان وقت خرسند گشتم و مایل شدم که خواهش شما را بپذیرم چونکه میدانستم جناب شما اتحاد دلی بدولت انگلیس دارید و میدانید که دولت انگلیس خیرخواه شما هست و من نخستین نائب السلطنه هند هستم که بحیدرآباد آمده‌ام و از این ظاهر است که میان دولت انگلیس و حیدرآباد ارتباط نه تنها برمودت و داد است بلکه ملکه معظمه در زمان کودکی شما کمال توجه بریاست شما داشتند که آباد باشد ای بندگان عالی شما و رعایای شما بسیار خوش بخت بودید که در دولت شما وزیر سیاست دان و قابل و

خیرخواه شما وجود داشت و در زمان کودکی شما که زمان حساس بود او به تدبیر مشکلات را حل کرد و نظمی شایسته داد و هر دو دولت نباید او را فراموش نمایند. ای والا حضرت زمان خورد سالی شما نواب مختار الملک در نظم کشور اصلاح خوبی نمود و درآمد ملک را افزون کرد و امن و آسایش نصیب رعایا شد و میخواست که بهتر نماید من آرزو میکردم که نواب مختار الملک امروز باشد و از تجربه‌های خود شما را یاری نماید شما هنوز جوان هستید و از چهار سو چیزهایی شما را فرو خواهند گرفت ولی زینهار فریفته آنها نشوید چیزهایی که جوانها دوست میدارند و خود را بی اختیار در آنها میاندازند شما مغلوب آنها نشوید زیرا شما کلاه‌های دیگری دارید که لازم تر و بهتر از آنها میباشند و اگر بخواهید اسم و رسم درهند پیدا کنید این حقیقت را در نظر داشته باشید رعای شما را میبینیم که نسبت بشما خلوص دارند و خیرخواه شما هستند ولی کار شما این است که خلوص و محبت آنها را باقی بدارید بلکه خیرخواهی را بجان نثاری مبدل کنید. خداوند شما را رئیس نکرده که خوش بگذرانید و عیش و شادی بکنید بلکه برای است که رهنما بشوید که آنها فرمان بردار شما گردند و واضح است که بهبودی رعایا نتیجه نیک دارد که هرگاه شما بسوی نیاکان گذشته بروید رعایا از شما آزرده دل نباشند بلکه از حسن انتظام شما سودمند شده نام شما را به نیکی بر زبان بیاورند من وعده میکنم که هرگاه شما را کاری بزرگ روی دهد دولت ملکه معظمه یاری خواهد کرد و همین گونه خیال برای همه رؤسای هند دارد که همه مطیع و فرمان بردار و خوشنود باشند و میخواهد که امارتهای هند برقرار باشند و من نیز همین رأی بدولت خود میدهم که از نگهداشتن امارتهای (راجه نشین و نواب نشین) هند سود بیشمار به پادشاهی میرسد که از جانب او به نیابت اینجا آمده‌ام و خواهش پادشاه من همین است که حکومت جناب شما با نظم باشد و درآمد ملک شما افزون گردد و رعایا آسوده باشند و حکم شما از روی داد و انصاف باشد علیاحضرت ملکه معظمه همواره در خیال شما و جوایای حال شما خواهند بود و امید است که کاری خلاف امید ایشان از شما سرزده نشود و ایشان از امیدهایی که نسبت به شما دارند مأیوس نگردند.

ای دوست من اکنون آنچه باقی مانده این است که شما را برمسند ریاست بنشانم و مرا همواره تعلق خاطر با شما خواهد بود و شما را فراموش نخواهم کرد و دعا میکنم که در فرماندهی شما توفیق کردار نیک خدا بشما بدهد و رعایای شما چنین پندارند که از اکنون روزهای آسایش آنهاست. پس دست نظام جوان را گرفت و بر کرسی نشاند و به آواز رسا گفت من از جانب ملکه معظمه اعلام میکنم که از اکنون شما مختار هستید.

عکس برداشته شد و صدای شلیک بلندگشت پس نظام برخاست و چنین فرمود: ای عالیجناب نواب فرمانفرمای هند بسیار خوشنود هستم که به شما خیر مقدم میگویم اگر جناب

شما شريك اين رسم نميشديد باعث افسردگي من ميشد ميدانم كه شما خيرخواه كشور من هستيد بويژه بر خود من بسيار مهربان ميماشيد جندى نگذشته كه بر من بخوبى آشكار شد كه شما عنايت مخصوص بمن داريد و من مهربانى شما را گاهى فراموش نميكنم و اميدوارم اين سپاس مرا پذيريد كه زحمت كشيده در اينجا تشریف آورديد و عزت مرا افزوديد. اين تشریف آورى شما حكومت آينده من فال نيك خواهد بود و آنچه از راه عنايت بمن اندرز كرديد همه آنرا بصفای دل ميپذيرم و خواهم كوشيد كه همه امور رعایا را رعایت كنم و خوبى و بهبودى آنها را ملحوظ دارم خواهشمندم جناب شما بزودى به علياحضرت ملكه معظمه اطلاع دهيد كه من بر تخت حضرت معظمه كمال ارادت دارم و خيرخواه هستم. پس از ختم سخنان نظام فرمانفرما شمشير مرصع بكمر ايشان بست و شمشيرى به نواب لايق عليخان كه براى وزارت نامزد شده بود داد و همچنين شمشيرى بخوشيد جاه و مهاراج پيشكار مرحمت كرديد و دربار به پايان رسيد و عصر همان روز نظام جوان بهم بازى خود لايق عليخان پسر مختار الملك لقب سالار جنگ منير الدوله داد و او را نخست وزير خود نمود ولى اين اشتباهى بود هم از فرمانفرما و هم از نظام جوان زيرا كه رئيس تازه جوان هجده ساله بامستى با وزير بيست ساله امور كشور بزرگ را اداره بكنند و اين كار بمشوره فرمانفرما شد.

فرمانفرما پس از چند روز تفریح و خوردن شام و نهارسمى به كلكته بازگشت و مهاراجه پيشكار بازنشسته شد و نواب لايق عليخان بامور وزارت مشغول گشت و فاعل مختار و حاكم اطلاق شد. در آغاز وزارت او عربهاى مقيم حيدرآباد باندك بهانه پليس را زير ضرب و كتك گرفتند و سه ساعت اداره ملك از استيلاى پليس خارج كرديد و وزير فوراً بفته اعراب توجه كرد و شهر را تحت فرمان سپاه درآورد و اعراب فتنه جو پراكنده شدند پس از تحقيق در علت آشوب وزير فرمان داد كه سلطان نواز جنگ رئيس اعراب كه دولت انگليس نيز او را مقام و مرتبه داده بود با دادن صدهزار رويه جريمه از كشور حيدرآباد خارج گردد سلطان نواز ايستادگى نمود ولى استقامت وزير او را ناچار ساخت كه بفرمان تسليم شده در زمان دو ساعت از شهر بيرون رفت و جريمه نيز پرداخت نظام در همین ايام وزير را لقب تازه كه شيبه بالقب ايران است يعنى عماد السلطنه بخشيد و بيشتر از پيشتر اظهار عنايت نمود ولى حكومت انفرادى و استبدادى او كه اين ساعت عزيز و همه كاره هست ساعت ديگر ممكن است ذليل و هيچ كاره گردد و جان و مال را از كف دهد بلكه اهل خانه و خويشان او تباه گردند و گرچه فرمانفرماى هند باشاره و كنايه بسيارى از نكات سودمند بيان كرده بود ولى تربيت بزرگان، زادگان، شهزادگان و رؤسا زادگان هند و ايران چنان بود كه گوش شنوا و ديده عبرت بين نداشتند امور بايستى به احساس وقت آنها انجام بگيرند اگر خوش بود بيجا نوازش ميكرد و اگر بسى طبيعت

برهم شده بود بیجا عقاب مینمود میکشت زندان میکرد و خود را بگفته فتح علیشاه قاجار مالک رقاب میدانست و سال وزارت لایق علیخان بخوشی گذشت تا اینکه در تابستان که درجه حرارت در حیدرآباد به صد و ده بلکه صد و دوازده فارن هایت میرسد، اعلیحضرت نظام به نیلگری نام جایی که سردسیر بود و متمولین و بزرگان بویژه انگلیسها تابستان را آنجا میگذرانند با وزیر و دیگر ارکان دولت سفر کردند. در آنجا نظام چنین پنداشت که وزیر بفرمان او اعتنا ندارد و سر خود و با استقلال فرمان جاری میکند و این گونه احساس چون نیر گرفت او وزیر باطنا کدورت پیدا کرد زمان دوماه در نیلگری بودند و روز به روز کدورت افزون میشد و ضمناً آقای وزیر که در عنوان جوانی و ایام کلامی بودند و چنانکه طبیعت جوانان است دور بین نبود و احساس طرف مقابل را نمیسنجید و بدتر از همه بمشروب نیز مایل بود و به قصاید قافائی راغب برخی از قصاید را از برداشت و مناسب حال او ایات زیر میباشند:

ای ترک بهار است و دلم سخت فکار است درمانش چهار است نی و چنگک و گل و مل
هان بوسه بده جان پدر چند تحاشی هان باده بخور جان پسر چند تامل
می نوش و مخور غصه که با مشغله می از مشغله دهر توان کسرد تغافل

بجای اینکه به امور کشور پردازند و در رفع مشکلات مردم بکوشند ایشان در جایی بنام کوه شریف یا کوه مولا بعیش و عشرت مشغول شدند رئیس وزیر را میپایند تا اینکه آنچه نهان بود کم کم آشکار شد و مصالحه بکدورت و منازعه بر ملا گردید. نظام شکایت از وزیر بفرمانفرما نمود و این حرکت يك اشتباه و اظهار کم زوری و بیچارگی بود و فرمانفرما که چنین موقع را غنیمت میدانست و همه وقت حاضر بود که در کلیات که سهل است در جزئیات امور راجه‌ها و نوابها نیز دخالت کند و خود را همه‌کاره و آنها را بیچاره سازد سفری بحیدرآباد آمد و اولاً نظام را اندرز کرد که باید حقوق پدر وزیر را فراموش نکند و بعد بوزیر نصیحت نمود که در خدمت رئیس خود کوتاهی ننماید و پس از این آنچه مهمتر بود اجرا ساخت یعنی شخص انگلیسی را میان وزیر و رئیس بحقوق هنگفت تعیین کرد و نام او آقای مارشل بود. او ظاهراً معتمد یا سکرتری نظام شد ولی عملاً هر چه او میگفت نظام بایستی اجرا کند و باین ترتیب چون ناز وزیر را نتوانست بکشد، فرمان مارشل را بایستی پذیرد و آقایان سکرتر یا معتمد که پس از این در دربار دیگر نوابها و راجه‌ها نیز تعیین شدند نگارنده یکی را میشناسم که معتمد مهاراجه میسور شد با وجودیکه وزیر آنجا او را بآن مقام آورده و بمهاراجه سفارش کرده بود بجای اینکه برای وصل دادن علاقه مهاراجه و وزیر باشد میکوشید که فصل دهد ولی مهاراجه میسور مردی عاقل بود و حبله انگلیسها را میدانست. فریب او را نمیخورد برعکس نظام حیدرآباد معلوم میشود که کاملاً تحت نفوذ مارشل در آمد و به استصواب و رهنمائی

او قانون‌چهای درست شد که اختیار وزیر را در امور دولت بسیار محدود نمود و این قانونچه را مارشل‌زمانی بحضور وزیر رساند که ایشان به باده ناب سرخوش و مست بودند و سخنانی گفت که به غرور او برمیخوردند مارشل گفت براین کتابچه امضا بفرمائید و وزیر پاسخ داد که من به محدودیت اختیار راضی نیستم و آنانکه حضور داشتند بجای اینکه اندر زینک بدهند گفتند اگر شما استعفا دهید کسی نیست که جانشین شما گردد بنابراین حضرت نظام ناچار خواهد شد که باز بشما رجوع کند و سرهنگ مارشل نیز افزود و گفت جناب نواب صاحب وزارت زحمت دارد اگر از شما نمیشود استعفا کنید وگرنه این است کتابچه «واقعه به کتابک» و غیر ازین چاره نیست وزیر تاب چنین سخنان که احساسات او را برانگیخته کرده بودند نیاورده بخشم درآمد و استعفا کرد. سرهنگ مارشل نیز با کمال خون‌سردی سلام نمود و برخاست و استعفا را بحضور نظام رساند و او چونکه طبیعتاً رؤوف و مهربان بود بیش ازین نخواست وزیر را رنجیده سازد. فرمان داد که ماهانه ۷/۵ هزار روپیه بایشان حقوق بازنشستگی بدهند و آنچه املاک داشت همچنان برای او باشد و سه میلیون روپیه قرض پدرشان نیز از هزینه دولت پرداخته شود. پس از آقای وزیر معزول مانند سابق بعیش و طرب مشغول شدند و بعد به مصر و از آنجا به استنبول سفر کردند و سلطان را ملاقات نمودند و آقای معین‌الملک سفیر ایران در دربار دولت عثمانی مهمانی مخصوصی نمود و از آنجا بلندن تشریف بردند و بحضور ملکه انگلستان رسیدند و لقبی یافتند و هرگاه بحیدرآباد مراجعت کردند باز با سردگی و خوردن نوشابه میگذراندند تا آنکه به لقوه وضعف معده مبتلا شده در عین شباب در سنه ۱۳۰۷ هـ از جهان درگذشت از سنه ۱۳۰۱ تا سنه ۱۳۰۴ قریب چهارسال وزارت نمود و ۲۶ سال زندگی کرد. پس از او به شش ماه برادر کوچکتر بنام نواب سعادت علیخان منیرالملک نیز در همان سن رحلت کرد. میان دو برادر ناتنی شش‌ماه فاصله بود.

رفتار نظام حیدرآباد را با وزیریکه استعداد خوب داشت و جوانی فاضل و دانشمند محسوب میشد اگر با رفتار ناصرالدین شاه یا وزیر با تدبیرش میرزا تقی خان مقایسه بکنم باید بگوئیم که صد رحمت بر نظام.

موازنه میرزا تقی خان امیر کبیر و لایق علیخان مختارالملک

نظر به قابلیت و افکار بلند و خدمات برجسته باید موازنه میان امیر کبیر ایران و نواب مختارالملک حیدرآباد بشود ولی نظر به پایان کار لایق علیخان هم مانند تر است. امیر کبیر و مختارالملک بکامیابی سه تن از شاهان حیدرآباد دکن را خدمت کرد و با وجودیکه آنها نیز مانند شاه ایران خود رأی و مستبد بودند و بویژه افضل‌الدوله که پیوسته مختارالملک را تهدید

میکرد و همواره به سخنان خشن دل این وزیر را آزرده میساخت که او را براندازد و بزجر و توییح او را از خود دور مینمود ولی وزیر در فرمان بردن دقیقه‌ای کوتاهی نمیکرد و اگر یکی از حاسدان و دشمنانش میگفت که رئیس کشور برای انداختن شما تصمیم گرفته میگفت زهی سعادت که بردست ولی نعمت خود کشته شوم و باین ترتیب افضل الدوله را صمیمانه خدمت کرد تا او درگذشت و اما امیرکبیر نتوانست بیش از چند سال هنر خود را در کشور داری نشان دهد زیرا که در ایران نیز مانند هند حسود و دشمن بسیار بود و پادشاه جوان و مستبد و ذهن بین و بدگمان و بدتر از همه در ایران نه شخصیت کسی محترم بود و هست و نه جان کسی ارزش داشت و دارد بازی و شوخی منجر بدعوا و دعوا به گل آویزی یا چاقو کشیدن و کشتن انجام مییابد ولی نسبت بایران درهند هم شخصیت محترم بود و هم جان ارزشی داشت از اینرو وزیر اعظم توانست که با خون سردی خشونت و تهدید رئیس کشور را متحمل شده به کار و خدمات خود ادامه بدهد و پس از او پسر جوانش که با رئیس کشور در کودکی هم بازی بود نتوانست چنین بار را تحمل نماید میرزا تقی خان نسبت به لایق علیخان من و سالی داشت و پادشاه در آغاز جوانی بود و وزیر بایستی همواره او را بیاید و نگذارد که بدگمانی و حسادت به تبعید و قتل او خاتمه یابد. یکی از کارهای احتیاط در آن عصر پائیدن حرکات بلکه افکار پادشاه خودرئی و بدگمان بود و بایستی میرزا تقی خان همواره جاسوس بگذارد که او به پادشاه نزدیک و محرم را از او گردد و به وزیر از بدگوئی دشمنان خبر بدهد و پیش از آنکه اندیشه بدحاسدان و خشم پادشاه کاملاً برانگیخته شود خود را به کنار کشد و بگذارد که خشم بیجای پادشاه فرو نشیند و این کار رانه میرزا تقی خان کرد و نه لایق علیخان گویا هر دو قابلیت خودچندان اعتماد داشتند که گمان میکردند اگر آنان نباشند گردونه امور کشور توقف خواهد کرد و انجام میرزا تقی خان دور از انصاف شد ولی انجام لایق علیخان بهتر از آن بود که او استحقاق داشت و این بسبب اذیت و حسن اخلاق محبوب علی خان بود که ناصرالدین شاه نداشت. شاه ایران اگر نسبت به میرزا تقی خان بدگمان شد میتوانست او را زندانی کند یا از کشور خارج سازد و ولی او نه قدردانی از خدمات برجسته وزیر کرد و نه مسروت و فتوت نشان داد و برعکس مانند میرزا تقی خان لایق علیخان خدمتی شایسته بکشور ننمود بلکه حرکات او نسبت به ولی نعمت جسورانه و گستاخانه بود و با وجود شایسته نبودن نظام با او به فتوت و مردانگی رفتار کرد و پس از او به برادرش سعادت علیخان تسلی داد و وعده نمود که هرگاه صحت یابد خواهر خود را با او ازدواج کند و او را بجای لایق علیخان صدر اعظم خود سازد.

نواب بشیرالدوله آسمان جاه

ایشان از خانواده امیر کبیر شمس الامراء بودند. در آنوقت دو خانواده در حیدرآباد جاه و جلال مخصوص داشتند یکی خانواده شمس الامراء و دیگر خانواده مختارالملک اولی با نظام حیدرآباد وصلت کرده دارای املاک وسیع بود و دومی سالها در خانواده شان وزارت بود و مانند شمس الامراء املاک و ثروت اندوخته به احترام میزیستند. نواب بشیرالدوله در آن زمان که یک ملیونش باندازه ده ملیون امروز میشد، سالی قریب به دو ملیون عایدات املاک داشت و داماد سرکار نظام ودر زمان وزارت مختارالملک صدرالمهام یاوزیر دادگستری بوده مختارالملک توجه مخصوص باو داشت ودر تربیت او غایت جهد را مبذول نمود بنابراین چون لایق علیخان مستعفی شد، برای مقام وزارت موزون بود و در آنوقت بلندن و آلمان رفته سیاحت میکرد. پس از مشوره بلکه اجازه از دولت انگلیس (در هند) او برگزیده شد مشروط بر اینکه یکسال بطور استاژ یا آزمایش کار بکند و اگر خدمت ایشان بدلیخواه نظام باشد در وزارت مستقل گردند و چند روز بعد که بشیرالدوله از سفر برگشت بفرمان نظام برمسندوزارت نشست و پس از یکسال در بار مخصوص منعقد گشت و خلعت وزارت بایشان مرحمت شد در ایام وزارت ایشان شهزاده دیوکاف کنات (پسر ملکه انگلستان) و دیگر شاهزاده آلبرت دیوکاف کلرنس پسر ولیعهد انگلستان برای سیاحت بحیدرآباد آمدند با خوشنودی مراجعت کردند و شاهزاده روس نیز سیاحت اورنگ آباد نمود. شهزاده آلبرت چون به انگلستان بازگشت در سنه ۱۳۰۹ هجری به بیماری آنفلونزا مبتلا شده درگذشت ملکه معظمه قصد عروسی ایشان را داشت و هرگاه او رحلت کرد عروس که بعدا بنام ماری (Mary) ملکه انگلستان شد همسر شهزاده جارج برادر آلبرت گشت. شهزاده آلبرت ۲۶ سال عمر کرد و در همین ایام خدیو مصر توفیق پاشا رحلت کرده بجای او پسرش عباس حلمی خدیو مصر گشت. سرآسمان جاه (بشیرالدوله) بتاريخ ۲۶ صفر سنه ۱۳۱۶ به بیماری دانه ای که بر شقیقه در آمده بود در حیدرآباد رحلت کرد گرچه قابلیت مخصوص نداشت و به لایق علیخان نمیرسیدنواست که چندین سال بمقام وزارت بماند نگارنده بامرحوم پدرم زمانیکه هشت ساله بودم بحضور ایشان رسیده و برسم هند نذر یعنی پیشکش که چند روپیه میشد تقدیم کردم ولی چونکه کودک بودم روپیه ها از دستم بر زمین افتادند و یکی زیر صندلی که نواب نشسته بود. غلطان رفت بیادم هست که نواب تبسم نمود ایشانرا شخصی یافتن سبزه مایل به تیرگی آرام و ساکت بر صندلی جلوس کرده بود.

نواب اقبال الدوله و قارالامراء

پسر عموی بشیرالدوله پس از رحلت نامبرده صداعظم حیدر آباد شد و طرلی نکشید که سر کار نظام او او رنجیده خاطر شد و بالاخره پس از شش هفت سال او مجبور گشت که از کار استعفا کند و پس از استعفا شش ماه نگذشته بود که به سکنه از جهان درگذشت.

مهارجه کشن پرشاد یمین السطنه

بوزارت رسید و تاسه ۱۳۳۰ هـ. ق بخدمت وزارت اشتغال داشت و در زمان وزارت او محبوب علیخان نظام دکن در سن چهل و پنج سالگی در چهارم رمضان روز سه شنبه سنه ۱۳۲۹ هـ از جهان درگذشت. در حسن اخلاق و رعایا پروری و رحم و فتوت معروف شده محبوب رعایا بود. زبان انگلیسی رامیدانست و فارسی را نیز تحصیل کرده بود و شعر میسرود در آن ایام جارج پنجم پادشاه انگلستان برای تخت نشینی بهند آمد و در حیدر آباد نیز تدارک پذیرائی و مهمانی او را دیده بودند و شهرت داشت که چهار میلیون رویه مصرف مهمانی او خواهد شد. اواخر ایام محبوب علیخان به مرارت گذشت و استان برار که در زمان جدش ناصر الدوله دولت انگلیس به بهانه مصرف سپاهی که در حیدر آباد گذاشته بودند و موقتاً تصرف کرده بودند در زمان محبوب علیخان و وزارت کشن پرشاد لارد کورزن فرمانفرمای هند دولت حیدر آباد را ناچار ساخت که یکباره بمقاطع ۹۹ یاصد ساله بدولت انگلیس واگذار کند و بالفاظ دیگر آنجا را تا آخر تصرف کرد و لارد گرزن مردی بود فوق العاده زور گو و مستبد و خود پست و مغرور و آسیایها را داخل آدم نمیشمرد و چنین بود حرص دول اروپایی که مانند کرکس که بجان مرده میافتد همه ممالک آسیا رخنه کرده بودند و به بهانه های مختلف هر چند وقت یک بهره از کشورشان رامیر بودند. یکی از آنها دولت روس بود که در جنوب سرزمین وسیع از ایران و در شرق از چین بگرفت یعنی در سنه ۱۸۵۸ دولت چین مجبور شد که زمینی بمساحت ۱۸۵۰۰۰۰ میل انگلیسی بروس و پس از دو سال یک تکه دیگر بمساحت ۱۳۳۰۰۰۰ میل از دست داد و مرز روس به دریای ژاپون رسید و بندر معروف ولادی وستک آباد شد و بعد در مرز ترکستان چین ناچار شد که ۳۵۰۰۰۰۰ میل و بعد در سنه ۱۸۸۱ پانزده هزار میل زمین بروس بدهد و باین حساب چین قریب هفتصد هزار میل انگلیسی که بیش از مساحت همه ایران کنونی میشود بروس سپرد و این سلسله حتی پس از جنگ بزرگ دوم جاری بود و روس در عالم دوستی مغولستان بیرونی را از کشور چین جدا ساخت و همین روش دیگر دول اروپا بویژه انگلیس هر جا که بودند اختیار کردند.

نواب میر عثمان علیخان آصف جاه هفتم پور نواب میر محبوب علیخان آصف جاه

در سنه ۸۸۶ی ولادت یافت. بیست و پنج ساله بود که جانشین پدر شد. از زبان فارسی و انگلیسی آگاه بود. بزبان اردو و فارسی شعر میگفت. بسیار متحرک و فعال ولی درست تربیت نشده و ناآزموده و از نداشتن مستشار صحیح و شتاب در کارها اشتباهاتی میکرد سیاست دولت انگلیس در هند بر کاستن اقتدار و مختصر نمودن مرزهای فرماندهی فرمانروایان بومی بود به ویژه نظام حیدر آباد که زمین وسیع، پس از کاستن بهره بزرگی از آن، در فرمان داشت. مساحت آن ۸۲۰۶۸ مایل انگلیسی و جمعیت در حدود نوزده ملیون میشد. دولت انگلیس در هند می پائید و هرگاه بهانه‌ای بدست آورد مختصر را مفصل کرده، نظام را بیچاره ترمیکرد. عثمان علیخان از ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۰ بنام نظام دکن بود و هرگاه هند مستقل شد، دولت جدید نسبت به نوایان و راجگان سیاست را تغییر داد، تصمیم گرفت که دستگاه آنها برچیده شود و این سیاست را به سرعت عملی نمود. نظام بدون جنگ تسلیم شد و چندی به لقب «راج یرمکه» یا صدر کشورها حکومت میکرد بعداً آن لقب را از او گرفتند و او وظیفه دار دولت هند شد و ناچار منزوی گشت و در سن هفتاد و هشت از جهان درگذشت. زمان جلوس او کشن پرشاد وزیر کشور بود که در ۱۳۳۰ هـ باز نشسته شد و جای وی نواب یوسف علیخان نوه مختار الملك صدر اعظم کشت در آنوقت او جوانی بود تا آموزده و در نتیجه نتوانست وظیفه بزرگی که به او دادند از آن نگهداری کند پس از دو سال معزول شد. ضمناً نظام میکوشید که استان برار را که دولت انگلیس به بهانه‌ای به زور از ناصر الدوله گرفته بود از روی قانون پس بگیرد. مبلغ هنگفت در این کوشش صرف کرد و در انجام فرمانفرمای هند لاروارون (Irvin) شخصا به حیدرآباد آمد و اعتراف کرد که برار قانوناً ملک سرکار نظام است و اجازه داد که ولیعهد دولت حیدر آباد به لقب پرنس برار نامیده شود و پرچم حیدر آباد در آنجا افراشته گردد و از در آمد آنجا مبلغی دولت انگلیس به حیدر آباد بپردازد ولی اداره امور هم چنان بدست کارمندان دولت هند بماند. عثمان علیخان دید که بیش ازین تقاضا کردن آهن سرد کوفتن است. از اینرو آنچه دادند پذیرفت. در زمان او حیدر آباد در همه رشته‌های فرهنگ و آبادی و آسودگی به سرعت پیش میرفت. از جمله تأسیس دانشگاه عثمانی و ترجمه در شمار زیاد از کتب سودمند از انگلیسی و عربی و فارسی به زبان اردو اگر استقلال واقعی داشت احتمال دارد بیشتر ترقی دهد، ولی عنان کارها در اصل بدست امثای دولت انگلیس بود نظام بایستی به اشاره‌های آنها کار بکند. پس از یوسف علیخان اشخاص برجسته به وزارت رسیدند. نخستین اسنهای

علی امام موبدالملك و بعد سراکبر حیدری نواب چتاری و در آخر سر میرزا محمد اسماعیل بود و آنها آنچه توانستند خدمت کردند ولی چنانکه اشاره شد. عنان امور در دست دولت انگلیس بود و وزیر بایستی نگاهی به آن دولت بکند و پس از آن به خواهشهای نظام به پردازد .

هر گاه عثمان علیخان متزوی و معزول شد ، کشور حیدر آباد سه بهره گشت . بهره‌ای به کرنا تکا و بهره‌ای به آنداهرا و بهره‌ای به مهارن اشترا پیوست . آن سهو بشکست و آن پیمانته ریخت . پس از رحلت عثمان ، دولت هند مکرم جاه توهاش را ، که از سوی مادر نوه خلیفه عبدالمجیدخان ، آخرین پادشاه ترک عثمانی است اجازه داد که اسماً لقب نظام را برای خود بگیرد . بایرافتادن دولت نظام آصف‌جاهی ، نفوذ زبان فارسی در جنوب هند به پایان رسید و تاریخی گشت ولی برای اشخاصیکه به تاریخ و ادب علاقه دارند ، برای تحقیق در زبان فارسی و نفوذ کشور داری ساسانی ، گویا ، بهترین و با ارزش ترین مکانی است که در هند خواهند یافت . الفاظی از زبان فارسی در اردوی انجا آمیخته شده‌اند که در ایران کسی آگاه نیست . دولت آصفی پیش از دوست سال دوام کرد .

تحول در مقام وزندگی مسلمانان در هند

در مرحله اول - از حمله سبکتکین و محمود تا تشکیل شهنشاهی تیموری - کشورگیری پیش رفت و چیرگی بر بومی‌ها بود، در مرحله دوم - پس از تشکیل دولت شهنشاهی تیموری سکون و عمران و سازش با بومیها و پیوستگی با زندگی آنها آغاز گشت وحشت بومیها از جمله آوردن کمتر شد و انس حمله آوردن به بومیها فزونتر گشت.

ظهیرالدین بابو (یا بیو) پسر عمر شیخ میرزا پسر ابورحیده او پسر محمد پسر میران شاه پسر امیر تیمور گورگان پس از آنکه تقریباً یکصد و پنجاه سال نیاکانش در ایران شاهی کردند و زبان فارسی زبان دوم آنها شد و از همه جهت به آداب و رسوم زندگی ایران آشنا گشتند و پس از شکست متواتر در ترکستان و افغانستان به هند لشکر کشید و در حقیقت به هند پناهنده شد و شهنشاهی تیموری را تأسیس کرد. پس از او پسرش همایون پس از آنکه از شیر شاه سوری شکست خورد و موقتاً از شاهی محروم شد و به ایران پناهنده گشت و به یاری شاه تهماسب صفوی تخت ازدست داده را باز یافت شهنشاهی تیموری بار دیگر صورت گرفت و به همت پسر دلیر و باتدبیر او جلال‌الدین اکبر چنان استوار شد که سه تن از فرزندان با کمال اقتدار شهنشاهی نمودند و میان اروپائی‌ها به لقب مغل اعظم معروف گشتند. در آنوقت بومیها به زبان فارسی آشنا شده بودند ولی هنوز آن زبان رسمی تمام نشده بود. جلال‌الدین اکبر آنرا رسمی و درباری و دفتری نمود و مسروح بزرگ آن شد و جانشینانش تا سال ۸۵۸ با صمیمیت از سیاست او پیروی کردند و با بومیها سازش نمودند و با قدم دلیر

راجپوت وصلت نمودند و میراث زبان فارسی را نگهدار بودند فارسی زبان عمومی و ادبی هند شد. و چون انگلیسها بر هند دست یافتند آمیزش فارسی را چنان عمیق یافتند که نمیتوانستند به یکبارگی آنرا از هند خارج بکنند بنابراین به پیروی از تیمورها مدتی از آن نگهداری کردند و به آن زبان مراسلات رسمی را جاری داشتند. انتشار زبان فارسی در هند تخمیناً هشت صد سال دوام کرد و کتب بسیار سودمند به آن زبان نوشته شدند و ذخیره مهمی از ادب ایران در هند محفوظ شد.

بومیهای هند و زبان فارسی

در اوایل عصر اسلامی در هند، هندوهاییکه در خدمت دولت بودند و به زبان فارسی آشنا شدند ناچار نبودند که به آن زبان چیزی بنویسند زیرا دفا تر دولتی به زبان محلی و بومی نوشته میشدند. تا اینکه جلال الدین اکبر شهنشاه هند شد و وزیر دارائی شخصی هندو بنام راجه تودرمل که فارسی را نیک میدانست بنا بر به مصلحتی زبان دفتری را فارسی کرد. بنا بر این دیران وزارت دارائی ناچار شدند که زبان فارسی را درست بیاموزند و بر آن مسلط گردند و گشتند و این آغاز انتشار عمومی فارسی شد چونکه مراسلات رسمی نیز به فارسی نوشته میشدند و شعرا و ادبای ایران پیوسته به هند هجرت میکردند و به دربار شهنشاه و حضور اعیان و افسران دولت راه می یافتند و یگانه وسیله راه یافتن در مدح و سرودن قصیده بود هزارها کتاب به فارسی نوشته شدند و صدها ادیب و شاعر چه از مسلمانان بومی و چه از مهاجرین ترك و ایران پدید گشتند. شهنشاه اکبر گرچه سوادى نداشت، علم دوست بود و علما و شعرا و ادبا را احترام میگذاشت. جانشینان او نیز مانند او شدند و به تقلید دربار شهنشاه امارتهاییکه تشکیل شدند بزبان فارسی علاقه داشتند و به این ترتیب فارسی در سرتاسر هند نوشته و گفته میشد و هرگاه انگلیسها بر هند دست یافتند بایستی مدتی شکیبائی ورزند تا راه برای انتشار زبان خودشان بیابند.

ادبا و شعرای فارسی زبان در هند

عبارت بودند از:

اول - مهاجرین ایرانی

دوم - مسلمانان بومی

سیوم - هندوانی که فارسی را آموختند و به آن آشنا شدند

چهارم - کسی از اروپائیها که ساکن هند بودند یا ادبایی که میخواستند تحقیق در

چگونگی زبانهای شرق زمین بکنند و براین چهارصف بایدنام اشخاصی را ذکر کرد که خارج

از هند یا داخل هند بودند و از فرهنگ ایران و زبان فارسی بزبان اروپائی یا یکی از زبانهای

بومی هند نامهائی نوشته اند.

شعرا و عرفا و ادبای ایرانی در هند عبارت بودند از:

شیخ معین الدین چشتی ابن خواجه غیاث الدین

پارسائی بود که مزار او زیارتگاه مسلم و هندوست در قصبه چشت (سیستان) یا در شهر

اصفهان در سال ۵۳۷ هـ. ق متولد شد و در خراسان تربیت یافت و او یکی از معروفترین و محترمترین عارفان و صوفیان و مبلغ کیش اسلام بود. نخستین شخصی که از هندوان از او ارشاد یافت و دین اسلام را پذیرفت مردی مرتاض و مرشد مهاراجه‌ای بود. گفته‌اند که شیخ چون از دهلی بسوی اجمر سفر کرد هفت صد تن از هندوان به تبلیغ او مسلمان شدند. پندار و زمانیکه پانزده ساله بود رحلت کرد و او از پدر باغی به ارث یافت و در آنجا بود که پارسی‌بنام ابراهیم قندوزی را ملاقات کرد و سرسپرده او شد. پس به سمرقند رفت و سپس به بخارا و در آنجا قرآن و نامه‌های عرفانی مطالعه نمود و هرگاه بسوی عراق رهسپار شد میان راه در نیشاپور شیخ عثمان و دیگر عرفا را ملاقات کرد. در خدمت شیخ عثمان دو سال و نیم ماند و چون به عراق رسید در بغداد او حدالدین کرمانی را دید و در مراجعت از عراق در تبریز خدمت شیخ ابو سعید تبریزی و در اصفهان گاکمی را درک کرد پس به خرگان رفت و دو سال در آنجا ماند و به استرآباد سفر نمود و بعد به هرات و سبزوار و بلخ رفت و در آنجا مولانا ضیاءالدین فیلسوف را که بامتصوفه سخت مخالف بود ملاقات کرد و با او در رشته تصوف بحث نمود و او تسلیم شد و شاگردی وی را پذیرفت. به این ترتیب پس از سیاحت مفصل از شهرهای افغان و ایران و استفاده از عرفای برگزیده به فکر هندا فتاد و اولاً به لاهور و بعد به دهلی رفت و در سال ۵۶۱ هـ. ق از دهلی بسوی اجمیر شتافت و باقی مانده عمر بیش از هفتاد سال را در آن شهر به ارشاد و هدایت گذراند. در اجمیر به سن تخمیناً سی سالگی رسید و دختر سید وجیه‌الدین محمد مشهدی معروف به جنگگ سوار را ازدواج کرد و در سال $\frac{633}{633}$ هـ به سن نود و شش سالگی از جهان فانی درگذشت.

رباعیات زیر از او گفته شده‌اند -

سیل را نمره از آن است که از بحر جداست	و آنکه با بحر در آمیخته خاموش آمد
نکته‌ها دوش لبم گفت و شنید از لب یار	که نه‌رگز به زبان رفت و نه در گوش آمد
عاشق همه دم فکر رخ دوست کند	معشوق کس‌رشمه ایکه نیکوست کند
ماجرم و خطا کنیم و او لطف و عطا	هر کس چیزیکه لایسق اوست کند

*

بحق او که بکونین دیده نگشایم	که تا نخست نبینم جمال مولی را
اگر در آتش عشقت بسوختم عجب	که کوه تاب نیورد این تجلی را
معین - به چشم خرد حسن دوست نماید	به بین به دیده‌ی مجنون جمال لیلی را
در اشعار فوق افکار اصولی تصوف گفته شده‌اند که عرفای متأخر به عبارت دیگر تکرار نموده‌اند.	

سید محمد بن احمد از نسل امام علی النقی (ع) معروف به خواجه نظام الدین اولیا محبوب الهی

او را محبوب الهی می‌گفتند از سادات بخارا بود که بسوی هند هجرت کرد و اولاد در لاهور و بعد در بدایون مقیم شد و او در سالهای میان ۶۳۰ و ۶۳۶ هـ. ق ولادت یافت. در آنوقت شیخ معین الدین یا تازه رحلت کرده بود با اینکه سه سال بود که او رحلت کرد معاصر او شاه خلجی و تغلق بودند. پنج ساله بود که پدرش رحلت کرد و در جوانی مرید شیخ فرید الدین شکر گنج شد و در سال ۶۵۶ به خلافت رسید و نزدیک به شهر دهلی در جایی بنام غیاث پور اقامت نمود. از دربار و صحبت شاهان دوری میکرد و به قناعت زندگی مینمود. در سال ۷۲۵ به رحمت ایزدی پیوست و تخمیناً نود سال زندگی نمود.
از آثار او -

فوائد القواد - افضل القواد - راحت المحبین - در این نامه اصول و افکار طریق چشتیه ذکر شده اشعار زیر (بموجب ریاض العارفين) از اوست:

از تو نتواند بریدن کس به آسانی مرا گو نمیداند کس آخر تو میدانی مرا
رو نگردانم ز جورَت تا سرم بر تن بود گر بسر گرد جهان چون گوی گردانی مرا
گر به رنجانی نه در نیم زمان که رنجت راحت است جانی و آرام جانی هر چند رنجانی مرا
در توصیف مرید عزیزش امیر خسرو

از ملك سخنوری شهی خسرو راست خسرو که به شاعری نظیرش کم خاست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

از جانشینان او - (۱) خواجه نظام الدین چراغ دهلوی (در اوده و گجرات)

(۲) شیخ اخی سراج الدین (در بنگال)

(۳) خواجه برهان الدین غریب (در دکن)

(۴) خواجه سالار (در هنین - چین)

(۵) امیر خسرو (شاعر و موسیقیدان معروف در دهلی)

نور الدین محمد عوفی

اصلاً از مردم بخارا ولی بیشتر در خراسان و سیستان زندگی کرد و سرانجام به هند سفر نمود. در سال ۶۰۷ خدمت ناصر الدین قباچه را دریافت و نزد وزیر او فخر الدین عزیز و محترم بود تا اینکه نظام الملك چندی وزیر سلطان التتمش بر دژ بهک که در آنجا ناصر الدین قباچه

پناهنده شده بود حمله آورد عوفی به نظام الملك پیوست و کتاب جامع الحکایات و لوامع الروایات بنام او اهداء کرد و تذکره ای از شعراء بنام الباب میان سالهای ۶۱۷ تا ۶۵۲ تا زمان خود او در دو جلد بنوشت. جلد اول مخصوص به ادبا و شاهان و وزرا و جلد دوم از ۱۶۹ تن شعرا و ادباست.

از سخنان او در ستایش عین الملك وزیر التامش -

چو خاتم است دهان تو پس سلیمان دار	زمانه گشت ازین خاتمت به زیر نگین
گذشت ناله ای من در فراق طلعت تو	چو قدر صدر جهان از فراز چرخ برین
چو باد ناصح قدرش برآمده به فلک	چو آب حاصل جاهش فرو شده به زمین
خیال مدحت او در ضمیر اهل سخن	ستوده تر ز نشاط است در دل غمگین

ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی خراسانی

از درباریان سلطان محمود غزنه تاریخی به زبان عربی بنام تاریخ یمینی در شرح زندگی و شاهی سلطان محمود نوشت که بعداً به خواهش جلال الدوله محمد بن غزنه این نامه را ناصح بن ظفر جرقادیانی در اواخر سده ششم به فارسی ترجمه نمود و علی خان قویم الدوله آنرا به چاپ رساند.

نمونه عبارت:-

در زمستان سال احدی و اربع مائه در بلاد خراسان عموماً و در نیشاپور خصوصاً قحطی و غلابی هائی و بلائی نازل حادث شد که نطق طاقت از مفاسات آن بلا و معاناة آن عنأ تنگ آمد و کس را از نیافت قوت قوه نماند و دانه ای دل چون دانه ناز از پوست میخورد و هر حصیه که بر ظاهر حیوانی میدمید به قوه جاذبه در اندرون میکشید تا گل رخسارها پژمرده و از چهره های زیبا چون برگ خزان طراوت فروریخت و چشمهای بخلاء درمغاک افتاد و لبهای شیرین پژمرده گشت و معنی ناطقه بر ارغنون زبان او تار نطق فروگست و دندانه در صفت از تف حرقت باطن زرد شد و دهنها خوش بو از تاب شعله گرسنگی بوی خلاف به آسمان رسانید و جانها از وحشت منازل اجسام به مرکز خوبش نهاد و دانه ای گندم به قیمت از دامنه ی مروارید در گذشت .

(عبارت فوق که پراز الفاظ عربی است البته ساده و روشن نیست)

ابوالحسن علی بن عثمان هوجویری جلابی غزنوی

نویسنده کتاب کشف المحجوب یکی از قدیمیترین کتاب در تصوف در قصبه هوج نزدیک به غزنه متولد شد و با سلطان مسعود پسر سلطان محمود غزنه معاصر بود و در تصوف ارادت به محمد بن حسن معروف به گنج بخش داشت در سنه ۱۰۷۳ در شهر لاهور به رحمت ایزدی پیوست. گذشته بر کشف المحجوب تصانیف و تألیفات دیگر نیز دارد. کشف المحجوب در ۲۵ فصل به پایان میرسد.

نمونه عبارت کشف المحجوب -

(مقام عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و در جهت وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق تعالی و (حال) عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق مجاهدت وی بدان از آنچه مقام از اعمال جمله بود و عمال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب و حال از جمله مواهب)

هم در این کتاب آمده: «... صوفی آن بود که از خود فانی بود به حق باقی از قبضه طبایع رسته و به حقیقت حقایق پیوسته و متصوف آنکه به مجاهدت این درجه رامیطلبند و اندر طلب خود را بر معاملات ایشان درست همی کند. و متصوف آنکه از برای مال و جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان کرده باشد و از این هر دو و از هیچ معنی خیر ندارد تا حدی گفته اند - متصوف به نزدیک صوفی از حقیری چون مگس بود و آنچه این کند به نزدیک وی هوس بود و به نزدیک دیگران چون گرگ پرفسادکی همه همتش در بدن ولختی مردار خوردن باشد - و مشایخ را اندرین قصه رموز بسیار است اما بعضی از رموز ایشان اندرین کتاب بیاورم تا فایده تمام تر شود.

ذوالنون مصری میگوید: صوفی آن بود کسی چون بگوید بیان نطقش حقایق حال وی بود یعنی چیزی بگوید که او آن نباشد و چون خاموش باشد معاملتش معبر حال وی باشد و به قطع علائق حال وی ناطق نشود یعنی گفتارش همه بر اصل هیچ باشد و کردارش به جمله تجرید صرف چون میگوید قولش همه حق بود و چون خاموش باشد فعلش همه فقر.

ابوالحسن نوری گوید - صوفی آن بود که هیچ چیز اندر بند وی ناید و وی اندر بند هیچ چیز نشود و این عبارت از عین فنا بود که فانی صفت مالک نبود و مملوک نه. مراد از این آن است که صوفی هیچ چیز از متاع دنیا و زینت عقیبی ملک نکند و خود اندر تخت حکم و ملک نفس خود نیاید. سلطان ارادت خود را از غیر بگسلد تا غیر طمع بندگی از وی بگسلد.

چند گوید - بنای تصوف بر هشت خصلت است. اقتدا به پیغمبر -

سخاوت به ابراهیم - صبر به ایوب - اشارت به زکریا - غربت به یحیی - سیاحت به عیسی - لبس صوف به موسی - رضا به الحق و فقر به محمد.

ابوالحسن لوزی میگوید: تصوف رسوم و علوم نیست و لکن اخلاق است یعنی اگر رسوم بودی به مجاهدت حاصل شدی و اگر علوم بودی به تعلم بدست آمدی لیکن اخلاق است تا حکم آن از خود اندر نخواهی و معاملت آن با خود درست نکنی و انصاف از خود ندهی حاصل گردد - فرق میان رسوم و اخلاق آن است که رسوم فعلی بود به تکلف و اسباب چنانکه ظاهر به خلاف باطن بود. فعلی از معنی خالی و اخلاق فعلی بود محمود بی تکلف و اسباب ظاهر موافق باطن از دعوی خالی ابوالحسن فوشنجه گوید - تصوف امروز نامی است بی حقیقت پیش از این حقیقتی بود بینام.

مطالب کتاب کشف المحجوب

فصل نخستین - از دانش روانی یا معرفت به ایزد متعال از وحدت ذات و صفات خالقی چنانکه در قرآن فرموده .

فصل ۲ - فقر به مفهوم عرفان

فصل ۳ - دروصف تصوف

فصل ۴ - مفهوم خرقة درویشی

فصل ۵ - اقوال مختلف از صفوت یا پاکی

فصل ۶ - از ائمه یا پیشوایان تصوف از اصحاب صفة و متقدمین عرفاء

فصل ۱۴ - از طرق صوفیه که در اصل و کلیات اختلافی ندارند ولی در جزئیات، سلیقه مختلف است و غیره

منهاج الدین عثمان ابن سراج الدین جوزجانی

پدر بزرگ او عبدالخالق از گرگان یا جوزجان به مرو و بعد به بلخ و سپس به غزنه رفت و مورد توجه و عنایت سلطان ابراهیم غزنه گشت. سلطان او را داماد خود نمود و از شهزاده خانم او را پسری شد که ابراهیم نامید و ابراهیم پدر سراج الدین است که چون محمدعوزی برهند لشکر کشید او راقاضی سپاه نمود (۵۸۲ هـ) سراج الدین پدر منهاج الدین مؤلف کتاب طبقات ناصری است که در سال ۶۵۸ تألیف نمود.

منهاج الدین در لاهور و به روایتی در فیروزکوه (خراسان) تخمیناً در سال ۵۸۹ متولد شد. نیاکان مادری او خراسانی بودند. گذشته بر مشغولیات تألیف تاریخ و ادب مشاغل درباری

و سیاسی و قضایی داشت .

آثار او -

(۱) طبقات ناصری که بنام ناصرالدین محمود پسر شمس‌الدین التمش تألیف کرد .

آغاز نوشتن آن سنه ۶۵۵ و تکمیل در ۶۵۸ شد .

(۲) ناصری نامه منظوم

هر گاه شهنشاه التمش برسند لشکر و حاکم آنجا ناصرالدین قباچه را بشکست
منهاج الدین را در مدرسه فیروزی در شهر اوج (uch) مدیر نمود . بعداً منهاج به دهلی
رفت و از سال ۶۲۵ تا سال ۶۳۹ در آنجا بماند و در ۶۴۰ به لکنوئی سفر کرد و در آنجا
دو سال مانده به دهلی بازگشت و از جانب شهنشاه به خدمت تدریس و اداره اوقاف مدرسه
ناصریه مأمور شد و در آغاز سال ۶۴۴ ناصرالدین محمود بر تخت دهلی جلوس کرد و منهاج
در تبرک جلوس قصیده‌ای سرود و شهنشاه او را لقب صدر جهان داد و در سال ۶۶۸ از جهان
درگذشت .

نمونه از نظم و نثر او عبارت نثر .

در عهد مبارک - ابوالمظفر محمود بن السلطان - نوشته شد و این تاریخ در قلم آمدو
به القاب همایون و اسم او موشح گشت و نام این طبقات ناصری نهاده شد و جای واثق به
کرم عمیم آفریدگار تعالی و تقدس که چون این سعادت قبول یابد - بعد از نقل از این منزل
مستعار از خوانندگان دعای خیر باقی ماند . و اگر به سهوی و غلطی اطلاع یابند به ذیل عفو
مستور فرمایند که آنچه از تواریخ معتبر یافته شد در قلم آمد و این چند بیت لایق وقت بود
ثبت افتاد .

نمونه شعر:

هر چه کسردم سماع بنو شتم	اصل نقل سماع گوش بود
درگذارد خطا چو دید کریم	زانکه با عز و عقل و هوش بود
هر که او ذوق مهتری دریافت	نزد صبرش صبر چونوش بود
به دعا یار داردش منهاج	گرچه اندر قفس خموش بود

نثر:

بر سر تاریخ باز آئیم در بلاد ملحدستان صد و پنچ باره قلعه است هفتاد قلعه در بلاد
قهندستان و سی و پنج باره قلعه در کوه‌های عراق که آنرا الموت گویند چون مدت مقام لشکر مغل،
قتل امیران جماعت بسیار شد مولانای ملاحده علاء الدین محمود را غلامی بود از غلامان در
قلعه لمبر بکشت و پسر علاء الدین از آن بیرون آمد و به لشکر گاه مغل پیوست و او را به اتباع

مگوقاآن بردند و فرمان شد تا او را در میان راه بکشند و جمله قلاع ملحدستان را خراب کرد

امیر خسرو بن محمد سیف‌الدین لاجین

شاعر و موسیقیدان و عارف نیاکان او از شهر کش (Kush) بودند. پدر او سیف‌الدین امیر محمد در حمله چنگیز، کش را ترک کرد و اول به بلخ و بعد به هند هجرت نمود و در شهر پتیاله اقامت گزید و امیر خسرو در آن شهر در سال ۶۵۱ هـ متولد شد. مادر او از مردم هند و او با شهنشاه غیاث‌الدین مبین و معز‌الدین کیقبار و جلال‌الدین فیروزه و علاء‌الدین محمد خلجی و مبارک‌شاه و غیاث‌الدین تغلق معاصر بود و از همه شاهان نامبرده در کتاب تغلق نامه ذکر کرده در ایران معاصر اوشیخ سعدی بود. او بزرگترین غزل‌گو پس از سعدی و مثنوی‌گو پس از نظامی است. تألیفات و تصانیف زیاد دارد و بنا بر تذکره دولت‌شاه تخمیناً نیم میلیون بیت گفته. در سال ۷۲۵ هـ در سن هفتاد و چهار از جهان درگذشت و در جوار مرشدش خواجه نظام‌الدین اولیاء مدفون شد.

آثار او -

- (۱) دیوان اشعار در چهار بهره بنام تحفة الصغرو وسط الحیات و غرة الکمال و نهایت الکمال.
- خمسه‌ی خسرو در جواب به خمسه نظامی در هفده هزار و نه صد و ده. ۱۷۰۹۱ بیت گفته شده.
- (۲) بقیه نقیه -
- (۳) هفت بهشت (مقابل هفت پیکر نظامی) ۳۳۷۲ بیت در ۷۰۱ به پایان رسید.
- (۴) آینه اسکندری (مقابل اسکندرنامه) ۴۴۵۰ بیت در ۶۹۹ هـ گفته شد.
- (۵) نه سپهر
- (۶) قرآن‌السعدین (در ملاقات ناصرالدین بفرخان با فرزندش معز‌الدین کیقباد پادشاهی دهلی)
- (۷) مقاله (تذکره خلفای راشیدین و عرفاء)
- (۸) عشقیه
- (۹) مطلع‌الانوار (مقابل مخزن‌الاسرار نظامی) در ۶۹۸ هـ گفته شد.
- (۱۰) مجنون و لیلی (مقابل لیلی و مجنون نظامی) ۲۶۶۰ بیت در ۶۹۷ هـ
- (۱۱) شیرین و خسرو (مقابل خسرو و شیرین نظامی) ۴۱۲۴ بیت در ۶۹۸ هـ
- (۱۲) خضرخان و دیول دیوی ۴۲۰۰ بیت در ۷۱۵ به پایان رساند،
- (۱۳) اعجاز خسروی (به‌نثر) خزاین‌الفتوح.

(۱۴) جنگهای فیروز شاه خلجی

(۱۵) فتح نامه یا مفتاح الفتوح

(۱۶) تاریخ علائی (یا تاریخ سلطنت علاءالدین خلجی)

(۱۷) پنج گنج در علم موسیقی

(۱۸) زندگی غیاثالدین تغلق

تخمیناً نودجلد کتاب در نظم و نثر از او به یادگار مانده که برخی از آنها کمیاب و بعضی نایاب شده‌اند. خسرو گذشته بر اینکه شاعری زیردست و موسیقیدانی ماهر بود علاقه به تاریخ نیز داشت. ارادت‌مند صمیمی مرشدش نظام‌الدین اولیاء بود. نمونه اشعار او:

تو ای صنم که مرا در دل چه سودم از این که در میان من و دل هزار فرسنگ است
دلی که عاشق و صا بر بود مگر سنگ است ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
تا زهر بادی نه جنبی پا به دامن کش چو کوه کادمی چون مشت خاک و عمر باد صرصر است
راست رورا پیر ره کن گرچه زن باشد که خضر چون به ظلمت ره کند گم باد بانس رهبر است
با وجودیکه در بیت بالا از زن ظاهراً توصیف شده ولی مقام زن در عصر خسرو و در هند بسیار پست بود که در اشعار دیگر به آن اشاره کرده.

در تصوف رسم جستن خنده بر خود کردن است

در تیمم مسح کردن خاک کردن بر سر است

دلم در عاشقی آواره شد آواره تر بادا

تم از بیدلی بیچاره شد بیچاره تر بادا

چو با تر دامنی خو کرده خسرو باد و چشم تر

به آب چشم مژگان دامنش هموار تر بادا

روزها شد که دلم رفت و در آن زلف بماند

یا رب آن یوسف گم گشته به زندان چون است

گل رعنائی و ناز است به مجلس باری

جان آن بلبل بیچاره به بستان چون است

گفتی که بدین سوها غمناک چه می‌گرددی

آواره دلی دارم در حلقه گیسویست

مسجد چه روم چندین آخر چه نماز است این

رویم بسوی قبله دل جانب ابرویت

گه یاد گلی گیرم گه یاد گلستانی
 زینگونه در اندازم هر جا سخن رویت
 روزی اندر کوی خود بینی قیامت خاسته
 ز آنکه آه درد مندان کم ز نفخ صور نیست
 رخ چه پوشی چون حدیث حسن تو پنهان نماند
 گل به صد پرده در واز بوی خود مستور نیست
 بر تن شیرین نظر هم هست بار از نازکی
 بر دل فرهاد کوه بیستون هم بار نیست
 چند گویدم ز ناز بندای بست پرست
 در تن خسرو کدامین رنگ که آن زنار نیست

گرچه امیر خسرو صوفی و عارف و سرسپرده پارسائی چون نظام الدین اولیاء بود بیشتر
 از غزلهای او غنائی و مجازی هستند و بنابراین اقتضای عصر و محیط نام پسران معشوق را به
 آزادی میبرد و در عشق به اندازه ای حسود است که به جان خود نیز حسادت دارد. میفرماید:

باز آن پسر که میرود از کدام کسوت
 باز این بلا که میرسد از بهر جان کیست
 جان فدای پسر اینکه نکو رو باشند
 راح جان است جفاشان چو جفا جو باشند
 نخواهد مرده کس خود را ولی من زین خوشم زیرا
 زجان خویش در رنجم که پهلویت چرا باشد

معشوق ترك است:

ترکی که جست و جوی دل من جزاء نبود او را دلی نبود که در جستجو نبود
 عاشن آماده است که پای سنگ پاسبان معشوق را بیوسد بلکه بر آن حسرت میخورد

ای بخت کسانیکه به رغم من محروم
 بوسیدن پای سنگ در بان تو یابد
 من بدین خواب نخفتم که بینم رویت
 ناگهان روی تو دیدم همه شب خواب نبرد
 یارب چه غذایی است برین مرغ گرفتار
 بسمبل که پسندند و بریدن نگذارند

مرا در دیست اندر جان که هم با جان رود بیرون
دگر درد آنکه هم دردی نیابم و چه درد است این
وشاعری گفته: -

مرا در دیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد
وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد
هر آن خاکی که کس ریزد بچشم از دیده بپذیرم
ولی شرطی که گوئیدم که از راه تو گرد است این
غزلی شیرین گفته -

ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری
هر چند وصفت میکنم در حسن از آن بالاتری
آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری
ای راحت آرام جان باقد چون سروران
زینسان مرو دامنگشان کآرام جانم میبری
خسر و غریب است و گدا افتاده در شهر شما
باشد که از بهر خدا سوی غریبان بنگری
دل ز تن بردی و در جانی هنوز
دردها داری و درمانی هنوز
آشکارا سینه ام بشکافتی
هم چنان در سینه پنهانی هنوز
ملك دل کردی خراب از تیغ ناز
اندر آن ویرانه سلطانی هنوز
هر دو عالم قیمت خود گفته ای
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز
پیری و شاهد پرستی ناخوش است
خسروا تا کسی پریشانی هنوز
به استقبال قصیده عبدالواسع که مطلع آن چنین است:-
که دارد چون تو معشوقی نگار چما بک و دلبر
بنقشه موی ولاله روی و نرگس چشم و نسرین بر



کتابخانه ملی ایران

خسرو گفته -

کجاخیزد چو تو سروی جوان و نازک و دلبر
شکر گفتار و شیرین کارو گل رخسار و مه پیکر
میسرد اندیشه هجر و فراق و آرزوی او
ز چشم خواب ز جسم تاب و رویم آب و جانم خور
ز شوق و عشق و سوز داغ تو باشد بدینگونه
دل دود و غم سود و دلـم عود و تنم مجمر
و به استقبال قصیده خاقانی که مطلع آن چنین است:-
دل من پیر تعلیم است و من طفل زبانداش.
خسرو گفته -

دل طفل است و پیر عشق استاد زبانداش
تشیه عرق به قطره و رخساره به گل-
اگر غرق عرق رخساره خوبان ندیدیستی
بیخودی -
زهجرش بسکه در خودگم شدم آگاهیم نبود
فناء فی الله -
تورخ نمودی و عشاق را وجود نماند
که پیش چشمه خورشید وجه شبنم نیست

نجم الدین حسن سیستانی دهلوی

دوست و همکار عزیز امیر خسرو و مرید پارسا نظام الدین اولیاء تخمیناً در سال ۸۶۵ هـ متولد شد و در سال ۷۳۵ به سن هشتاد و چهار سال قمری از جهان در گذشت - جامی او را طوطی نامیده و شبلی نعمانی از سوزو گداز اشعارش توصیف کرده و نیز کتابی است از اشادات و ملفوظات مرشدش که اوج جمع کرده. هرگاه سلطان محمد شاه تغلق پای تخت را از دهلوی به دولت آباد (جنوب هند) منتقل نمود حسن خدمت او به آنجا رفت و در همانجا رحلت کرد. درغزل سرائی از سبک شیخ سعدی پیروی میکرد -
از سخنان اوست -

ای غمزه‌ی خونریزت تاراج برجانها
کفر سر زلف تو غارتگر ایمانها

ای نرگس نورسته این نوع رواداری
 من خسته هر خاری توخفته به بوستانها
 بسیار همی گویند از حور و قصور آوخ
 ای آنکه تو آن داری بی تو چکم آنها
 بی نظم حسن دیدم شهری شده دیوانه
 زیرا که نمیابند این طرز به دیوانها
 باز نو کردم ز سر عهدو می و میخانه را
 ساقیا لختی بده آن آفت فرزانه را
 جائی چو جای عشق او شد عقل را گفتم برو
 در حریم محرم او چون کنم بیگانه را
 در دلم صدگونه غوغا نیست گوهمان شوی
 از حضورت کعبه میسازم من این بت خانه را
 دل چورفت از تو نصیحت با که گوئی ای حسن
 مرغ چون جست از قفس دیگر چه ریزی دانه را
 من دوست ترا دارم ای دوست ترا جانم
 شمع شب تاریکم گنج دل ویرانم
 لعلی که به خون دل از دیده بدست آمد
 گسر دست نیشانی در پای تو افشانم
 عاشق که به یازد جان او زنده کجا ماند
 تو دیر جان تا من میازم و میانم
 ای رانده رقم برمه من نقش تو میبینم
 ای بسته گره بر شب من مشکل تو دانم
 ببرد از من روان من روانی
 بستی شوخی لطیفی دلستانی
 مهی مهری گلسی مشککی عبیری
 خوشی خوبی حیبی مهربانی
 حسن مداح او کشتن ازان شد
 زبانت در سخن گوهر فشانی

گویند امیر حسن و امیر خسرو در یکسال متولد شدند ولی امیر حسن ده یاد او زده سال پس

عزالدین خالد خانی

معاصر فیروز شاه تغلق کتابی در ستاره شناسی از زبان سنسکرت به فارسی ترجمه نمود.

صدرالدین محمد بن حسن نظامی نیشاپوری

مؤلف تاریخی بنام تاج المعاصر (مآثر) مینویسد که نه میخواست از شهر خود به جایی برود ولی فتنه خراسان او را ناچار ساخت که سفر کند و از وطن در آید و به جایی که امنیت باشد پناهنده گردد بنا بر این به دهلی شتافت و به خواهش دوستان کتاب تاج المعاصر (۶۰۲ هـ) را نوشت در آنوقت محمد غوری بر دهلی استیلا یافته بود. کتاب تاج المعاصر کمیاب است فقط در برخی از کتابخانه‌های هندچه عمومی وچه شخصی پیدا میشود.

خواجه عمید عطار بن یعقوب کاتب

ادیب و شاعر معاصر بامسعود سعد سلمان و ابولفرج رونی بفرمان سلطان ابراهیم به هند رفت و در آنجا تا سال ۱۰۷۸ میلادی ماند و رحلت کرد.

دیوبلی یا دیولی

دیول یا دیبل شهری است در استان تته (سند) و احتمال دارد وطن او بود و بنا بر این به آن نام معروف گشته با سلطان شمس الدین ایلتمش معاصر بود. در اشعارش به ناصر نامی اشاره کرده و او را ستوده ممکن است مقصود او از ناصرالدین فباچه حاکم سند باشد. از سخنان اوست-

ای پسر چند زنی چنگ بدین دامن چنگ

چنگ و آشوب به یکسو نهو چنگ آر به چنگ

چنگ بر چنگ نهو زلف به چنگ من از آنک

چنگ من به سر زلف تو چنگ تو به چنگ

هر کجا خنده‌ی تو هست به خروار شکر

هر کجا جنبش زلفین تو مشک است به تنگ

آنچه با من شکن زلف تو کرده است به صلح
ناصر دوست و بادشمن خود کرده به جنگ

فخر الزمان بدر الدین بدرچاچ

شاعر معروف اصلا از مردم تاشکند (چاچ) در زمان محمد شاه تغلق میزیست و در سال ۷۴۵ (هفت صد و چهل و پنج) از جهان درگذشت. اشعار او در فکر مبهم و در عبارت پیچیده هستند بنا بر این درک مقصود او دشوار است استعاره مبهم بکار می رود و الفاظی از خود ایجاد می نماید. دیوان او دو هزار بیت دارد. نمونه ای از اشعار او.

زهی ز شرم رخت روی مه گرفته بهی
به غمزه جزع تو نرگس نموده بر بادام
نکند زلف تو از شب بر آفتاب رهق
به خنده لعل تو نسرين فتانده بر فستق
ای بت مار خط ماه خد مور میان
حبذا آخر به یکی موی کشی کوه گران
پرده روی تری ای تو یك ذره شفق
برقع چهره مهر تو یکی پاره دخان
شکن زلف تو را لاله ای تردد شمشاد
لعل درپاش تو را بخچه در آتش پنهان
خیز چون صبح دمی زن به شکر خنده دمی
پیش کو ساغر رز باز بدارد زده مان
شفق می سوی پروین نرود تا نکند
يك مه چارده با پنج هلال تو قران
زرین نقاب شاهد پیروزه پیرهن
برداشت تار زلف سیاه از رخ سمن
بی مهر شاهده یکه روان شد به گرد خاک
شمشیر تیز در کف و برفرق سر لگن
گر صادقی تو عشوه این فرض خود مخور
ور مرد رهروی دم ازین زن دگر میزان

بر نغمه ریاب مننه سر مثال دوش
 بر ساغر شراب مکن جمله دیده تن
 جنگ است گنده پیری و درگوش برده هوش
 وز لاغری برون شده رگهایش از بدن

شهاب‌الدین مدارانی

مداران شهری بود درهند و شهاب‌الدین از مردم آنجاست اصلش معلوم نیست پادشاه
 معاصر اوشمس‌الدین ایلتمش و جان‌نشینان او بودند شاعر معاصر او امیر خسرو بود.
 از سخنان اوست :

در ستایش پیغمبر ص -

القم ز لوح هستی همه هیچ در نشانی	به بقای غیر قایم ز وجود خویش فانی
صف آخر ایستاده به امیر به نشینی	ز تحرك آرمیده به صفات بی نشانی
صفت الف ندارم که الف کزی دارد	همه نقش من بود کز ز صحیفه معانی
هوس خیال تا کی نفس گهرفشان کن	به ثنای آنکه باشد خردش به دیده بانی
شه‌تخت دین محمد که سراق شرف زد	بسوی در میهن ز سرای ام هانی
گهری که قیمتی تر ز وجود او نیامد	به دلالت عناصر ز محیط آسمانی

ضیاء‌الدین برنی

مؤلف تاریخ فیروز شاهی و معاصر با سلطان علاء‌الدین محمد خلجی .

شیخ ابوالفضل ابن شیخ مبارک

در سال ۹۵۸ ه متولد شد نیاکانش از یمن به هند هجرت کردند. در سن نوزده
 سالگی به دربار اکبر شاه بار یافت و مورد تفقد و عنایت او گشت. نوشته‌هایش ثابت
 میکند که او یکی از زبردست‌ترین و ماهرترین نویسندگان عصر خود بود. مکاتبات او گرچه به
 نقطه نظر کنونی به ویژه ایران قابل تقلید و تحین نیستند ولی در زمان خود او درهند نمونه‌ی
 فصاحت و بلاغت بودند. از تألیفات و تصانیف او یکی بنام اکبر نامه هست که در تاریخ‌شاهی
 تیموریه تا سال چهل و هفتم شاهی اکبر شاه نوشته. این دانشمند بزرگ وزیر با تدبیر و مشیر
 صمیمی اکبر بود. در سال ۱۶۰۲ (هزار و شصت و دو) بفرمان پادشاه چون از دکن پایتخت
 باز میگشت در میان راه بدست میرسنگه دیو بندیلا راجه امارت اورها (Ureha) به اشاره
 ولیعهد (سلیم) کشته شد.



آثار او -

۱ آئین اکبری

در سه جلد

۲ اکبر نامه

۳ عیار دانش

۴ ترجمه بهگوت گیتا از سنسکرت به او نسبت میدهند و نسخه‌ای از آن وجود

ندارد.

نمونه عبارت آئین اکبری

از دیرگاه زمین یمن وطنگاه این والانژادان بیدار دل بود. شیخ موسی پنجمین جد را درمبادی حال رمیدگی از خلق روی داد و ترك خانمان کرده غربت گزید و به همراهی علم و عمل معموره جهانرا به پای عبرت درنوشت. درمائه ناسعه درقبعه ربل که نزهت گاهی است از سیوستان به سرنوشت آسمانی عزلت گزید و از پیوند دوستی خداکیشان حقیقت پژوه کدخداهد. اگر چه ازصحرا بهمدینه آمد لیکن ازتجرد به تعلق نشافت وبرهمان نطع آگهی بوده. انفاس گرمی در آویزش خویش بکار بردی و زندگی بی بدل را در پیراستن نفس بوقلمون مصروف گردانیدی و فرزندان بنا بر سعادت پیرا پیرو آئین او دانش عیانی و بیانی می‌اندوختند. در عنفوان ماته عاشر شیخ خضر را آرزوی دیدن برخی از اولیاء هند و رفتن به دیار و دیدن الوس خود به سفر در آورد و با چندین (تن) از خویشان و دوستان به هند آمد و به شهر تاگور رسید.

فیاض (فیضی) ابن شیخ مبارك

برادر مهتر شیخ ابوالفضل است. چنانچه ذکر شد از نیاکان او شیخ موسی نیسای پنجمین ازیمن به هند هجرت کرد. و فیضی در شهر آگرا در سال ۹۵۴ هـ متولد شد و در دوازدهمین سال شاهی اکبر به دربار او راه یافت و پس از رحلت غزالی مشهدی از دربار شاهی به لقب ملك الشعراء مفتخر شد. مانند برادرش (ابوالفضل) مردی دانشمند بود. از تاریخ و فلسفه و پزشکی و زبانهای سنسکرت و عبری و عربی و فارسی و هندی نیک آگاه بود. نخستین تخلص او فیضی و بعداً فیاضی را اختیار کرد در سال ۱۰۰۴ هـ به سن چهل و نه سالگی از جهان درگذشت. گفته‌اند که تخمیناً صد جلد کتاب نوشت و پنجاه هزار بیت سرود و مانند امیر خسرو پر نویس بود. تألیفات و تصانیف زیاد دارد ولی آنچه در دست هست بسیار کمتر

از این است. گذشته بر فعالیت ادبی معلم شاهزادگان تیموری بودو به سعادت بهدکن فرستاده میشد. افکاری حکیمانه و عارفانه در دین مانند برادرش آزادمنش و آزادمنشی او و برادرش اکبر شاه را نیز آزادمنش کرد.

از آثار او -

- (۱) دیوان (تخمینا شش هزار بیت)
- (۲) مثنوی پنج گانه به تقلید از خمسه نظامی به این ترتیب:
 - (۱) مرکز دوار در ۳۰۰۰ بیت
 - (۲) سلیمان بلقیس ۴۰۰۰ بیت
 - (۳) نل دمن ۴۰۰۰ بیت که از داستانهای مهابهارت گرفته شده
 - (۴) هفت کشور ۵۰۰۰
 - (۵) اکبر نامه ۵۰۰۰
- (۳) شریق المعرفت با خلاصه فلسفه بوگگ رسشته و بهگوت گیتا و پرانا (ترجمه از سنسکرت به فارسی)
- (۴) به اختصار داستانهای سرت سنگرا (ترجمه از سنسکرت)
- (۵) جواهر الحساب (ترجمه از عبری)
- (۶) تفسیری نقطه قرآن بنام سواطع الالهام
- (۷) ترجمه حماسه مهابهار تا (از سنسکرت به فارسی) پیش از او این نامه را نقیب خان و عبدالقادر بدایونی و ملا شیری و حاج ابراهیم شهانیری ترجمه کرده بودند فیضی دو فصل آنرا تجدید نمود

نمونه‌ی از اشعار او:

مرغ ملکوتتم هوا را شناسیم	ما طائر قدسیم نواد را شناسیم
از مانعم آموز که لا را شناسیم	برهان ثبوتیم ز ما نفی نیامد
ارباب صواییم و خطارا شناسیم	اصحاب یقینیم و گمان رانه پسندیم
	از مثنوی سلیمان و بلقیس:
سلیمان مرا بلقیس بنمای	الهی برده تقدیس بگشای
سلیمانی گرفتار پری چند	دل من بابتان آذری چند
که آید هد هد شوقم به پرواز	چنانم از بلندی در ده آواز
از لفل حدیثم بردند ارمغانی.	آن تیز طبع هندم کا حباب در خراسان

شعرم بود نگاری کورارسد به خوبان
بر من بود مسلم از خیل نکته دانان
گر هندیم ولیکن دارم به زور قدرت
باده در جوش است و رندان منتظر
در خرابات مغان بگنجد که هست
بنده ساقی شدم کزیک قدح
ای رفیق از من مشو غافل که هست
جام میخواهی بگو فیضی مدام
در مرثیه فرزندش گفته -

ای روشنی دیده روشن چگونگی
ماتم سر است خانه من در فراق تو
باخاروخس که بستر و بالین خواب تست
از دیباچه مرکز ادوار -

زمزمه سنج نفس آتشین
عربده آموز نکته‌های مست
باده چکان لب آتش رخان
مهره کش تخته مینای صبح
بتکده آرای بتان بهار

با نکته‌های چون مودع‌وای مومیائی
هم‌قادر الکلامی هم‌نادر اللسانی
با پهلوی زبانان دعوی پهلوانی
ساقیا خذ با صفا دع ماکدر
هر صراحی چشمه‌هرساتی خضر
لنگران عشق را سازد مقر
عشق در فرهاد و مجنون منحصر
همچو حافظ ایها الساقی ادر

من بی تو تیره‌روز تویی من چگونه‌ای
در زیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای
ای یاسمین عذار سمن‌تن چگونه‌ای

لخلخه سای دل آتش نشین
حوصله بخش جگر دل به دست
آب ده خنده گل پاسخان
پنجه گشای ید بیضای صبح
تاب ده مغ کدهی لاله زار

نمونه‌ای از نثر

از احوال روز و شب چه نویسد که با دیوارها همراز و با آواز هست و شادمانی
را در آن میدانند که خطهای خدمت ابوی و اخوی از پایه‌ی سر بر خلافت میرسد مشتمل
بر صحت مزاج قدس که چون طبیعت بهار به اعتدال سر رشته اندر حرف سعادت جادویی
بر لوحه پیشانی به کلك ازلی نوشته وانگه در دارالسلطنت بر تخت عز و جلال که مرکز دولت
و اقبال است نشه انتظام عالم و عالیمان به قوانین عقل کامل و اسالیب عدل شامل میفرمائید و
مژده و نوید نصرت از اطراف و اکناف ممالک محروسه میرسد. از این بشارتهای ربانی
سجده‌های شکر پروردگار به تقدیم می‌رسانند. این نیم نفس باقی مانده را به همین مژده‌های
دلاویز وابسته میدانند و چون حالات حدود مو به مو به ضمیر انور که آئینه گیتی نمای عقل کل

میداند روشن است بهما اکتفا می‌نماید.

تربت امیرحسن دهلوی در دولت آباد است. غالباً همراه سلطان علاءالدین آمده و اینجا عمر مستعار را به آخر رسانید. به‌خاطر رسید که دیوان او را گشوده يك غزل تبرکا و تیمنا تتبع نموده شود اتفاقاً این غزل آمدند.

باز نوای بلبلان عشق تو یاد میدهد هر که به عشق نیست عمر به باد میدهد

احمد بن نصر الله

مؤلف تاریخ معروف بنام تاریخ الفی که تاریخ هزارساله اسلام است و در ۹۹۷ پایان میرسد. این تاریخ را مؤلف به فرمان جلال‌الدین اکبر نوشت و در آن کار حکیم هام با او شرکت نمود.

احمد القادر بدایونی

یکی از نویسندگان زبردست عصر جلال‌الدین اکبر شاه بوده است:
از آثار اوست: منتخب‌التواریخ- تاریخ عمومی هند تا سال ۱۵۹۷ م

محمد قاسم هند و شاه فرشته استرآبادی

در سال ۱۵۵۰ م در استرآباد متولد شد و در سن کودکی همراه با پدرش به هند سفر کرد و پدر او در زمان شاهی مرتضی نظام شاه به احمد نگر وارد شد و به فرمان نظام شاه معلم فارسی شاهزاده میران حسین گشت ولی طولی نکشید که رحلت نمود و میران حسین به نوبت پس از یکسال معزول و مقتول گردید و محمد قاسم احمد نگر را ترک کرده در سال ۱۵۸۹ به بیجاپور رفت و توسط نایب‌السلطنه دلاورخان که به او مهربان بود به حضور ابراهیم عادل شاه بار یافت و مورد توجه پادشاه شد. پس از ده سال ابراهیم عادل شاه نسخه‌ای از تاریخ روضة‌الصفاء به او نشان داد و گفت به همان سبک و ترتیب تاریخ هند بنویسد و محمد قاسم به هر دو وظیفه امور شد. یکی نوشتن تاریخ و دیگر ریاست بر سپاه. در سال ۱۵۹۴ در خدمت شاهزاده خانم بیگم سلطان به احمد نگر سفر کرد که خانم شهزاده را به نامزدش شهزاده دانیال پسر شهنشاه جلال‌الدین اکبر برساند و پس از رحلت اکبر چون محمد سلیم ملقب به جهانگیر بر تخت نشست از جانب ابراهیم عادل شاه به سفارت برای تعزیت و رحلت شهنشاه اکبر و تهنیت به جلوس جهانگیر به شمال هند سفر کرد و در لاهور به حضور جهانگیر بار یافت (۱۶۰۶)

و تخمیناً در ۱۶۱۹ به سن شصت و دو سال از جهان درگذشت.
آثار او:

تاریخ فرشته - یکی از مهم‌ترین تاریخ‌های هند است که از عصر هندوان آغازگشته به شاهی جهانگیر به پایان میرسد و بنا بر نوشته مؤلف از سی و پنج (۳۵) کتب تاریخ استفاده کرده و در نگارش واقعات بی‌طرفانه و از روی واقع بینی بدون تعصب و هیچ‌گونه اظهار تملق و ستایش است. حتی به شاهیکه در خدمت او بود گرایش ویژه نشان نداده است.

جمال‌الدین صیدی محمد بن بدرالدین متخلص به عرفی شیرازی

فرزند بدرالدین یا زین‌الدین. در شیراز در سال ۱۵۵۴ متولد شد و در سن بیست و یک سالگی از بیماری آبله چهره‌اش بدنما گشت. در ادبیات استاد او ملاعیرتی و در شعر سبک فغانی و وحشی پیروی میکرد. در عصر جلال‌الدین اکبر از شیراز درآمد و به هند شتافت و از بخت خوش در آن کشور مورد توجه اعیان و بزرگان گشت و به حضور شهنشاه اکبر رسید در صورتیکه در ایران گمنام میزیست.

نخستین اعیانی که ملاقات کرد ابوالفتح گیلانی بود در خصوص او گفته:

میر ابوالفتح آفتاب اوج غیرت نام تست - این مبارک نام یارب تا ابد مذکور باد

چون دعای شاعرانه هست عرفی کم اثر ساده‌گویی کن بگوهستیت نام‌محصور باد
پس از او خدمت میرزا عبدالرحیم خان خانان پور بیرم خان رسید و او بزرگی بود
سالار دلیر لشکر ادیب و شاعر و زبان‌دان که زبانهای فارسی و محلی و سنسکرت را نیک
میدانست پدرش بیرم خان به شهنشاه همایون و اکبر خدمت شایان کرده بود و خود او استاد
و لיעهد سلیم و مورد توجه و عنایت شهنشاه اکبر بود و او عرفی را در سنه ۱۵۸۸ به حضور
شهنشاه برد و معرفی کرد و شهنشاه نسبت به او اظهار عنایت و تفقد نمود. ابوالفتح گیلانی
نخستین مربی عرفی در ۱۵۸۹ از جهان درگذشت ولی دیگران از اعیان بلکه شهنشاه مربی
او بودند. اما خوش بختی او دولت مستعجل شد و او در سال ۱۵۹۱ در جوانی یعنی
سن سی و شش از جهان درگذشت و او اولاً در لاهور مدفون شد و بار دوم پس از مدتی
شخصی که میخواست استخوانهای یکی از خویشانش را از گور در آورده به نجف منتقل بکند
اشتباهاً استخوانهای عرفی را در آورد و در نجف دفن کرد.

خصوصیات اشعار عرفی

خود ستایی و گرایش در بیان نکات اخلاقی است. نمونه‌ای از آن: دیوان مشتمل بر قصاید و غزل و رباعیات هست. به حکمت علاقه داشت و بیشتر از اشعارش در غزل رنگ حکیمانه دارند و در قصیده از خود توصیف میکند و خود را هم سنگ بلکه برتر از شعرای متقدم معرفی مینماید. قصیده‌ای به استقبال قصیده معروف خاقانی که مطلع آن چنین است:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبانداش
عرفی گفته:

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش
ازل دروازه باغ و ابد حد خیابانش
چنان باغی کز و گلچین نیارد گل برون بردن
نه آن باغیکه باید خار چین از بیم دورانش
اگر بسی قیمتم تحصیل ارزش میکنم کآخر
رسد این قطر رازویکه خوانی در غلطانش
امام شهر یعنی هادی ما در دم مردن
شهادت بر زبان راند مبارک باد ایمانش
مجو کوثر مئی لعلی طلب کز آن چو کسی نوشد
برنگ لاله از تارک بروید جام مرجانش
و به استقبال قصیده ابوالفرج رونی که مطلع آن چنین است -
امروز نشاطی است فره تیغ و قلم را
امروز وفائی است عجب فضل و کرم را

عرفی گوید -

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را
ای ساخته ویرانه هم فضل و کرم را
مدح تو کجا باده نطقم به کف آرد
آنجا اثر نوش بود نشسته سم را
انصاف بده بولفرج و انوری امروز
بهر چه غنیمت شمارند عدم را

بسم الله ز اعجاز نفس جان ده شان باز
 تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
 اول ره این نظم خود ایشان بسپردند
 پس بساز نمودیم بهم منزل هم را
 با الله که نه لاف و نه گزاف آیهی صدق است
 حاسد بود آن کوشمرد کذب قسم را
 من مدح گرم لیک نه هر جائی و طامع
 گردن نه نهم منت هر بذل و کسرم را
 یک منعم و یک نعمت و یک منت و یک شکر
 صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را

در ایران سه تن از شعراء ایران که در ایران شهرتی بسزا نداشتند در کشورهای خارج از ایران محبوب و معروف شده اند و از اینها یکی عمر خیام و دیگر صائب و سومی عرفی است. در باره عرفی مؤلف تذکره مجمع الفصحا چنین نوشته -

(سیاق اشعارش پسندیده‌ی اهالی این عهد نیست ولی مولانا شبلی مورخ و شاعر فارسی زبان هند در تذکره ایکه بنام شعر المعجم انتشار داده از اشعار و شرح زندگی عرفی پنجاه و دو صفحه پر کرده است و خصوصیات زیر رابه او نسبت میدهد :

(۱) استعمال تشبیهات و استعارات نو

(۲) تسلسل در کلام و مطالب

(۳) افکار بکر

(۴) موازنه و تطبیق به نوع مخصوص

(۵) بجای اشاره و کنایه و توصیف عشق و احساس عاشقانه و نکات حکمت و عرفان

رادر غزل بکار برده که یقیناً برای خواننده سودمند است. فلسفه اخلاق او همان است که در غزل‌های حافظ می‌یابیم به استثنای اینکه از رکود و قناعت و فقر که ویژه متصوفه هست انکار میکند و به حوصله بلند و همت و پاکی و مهر و مودت و قدردانی از زیبایی و عزت نفس و وسعت فکر تشویق مینماید.

نمونه دیگر از اشعار او :

نازش سعدی به‌مشت خاک شیراز از چه بود؟

گر نمیدانست باشد مولد و ماوای من

مانند حافظ فکر میکرد که معمای زیست در این نشاء حل‌نشدنی و درک حقیقت از امکان

بشر خارج است

میگوید :

حرم جویان دری را می پرستند فقیهان دفتری را می پرستند
که یاران دیگری را می پرستند بر افکن پرده تا معلوم گردد

وحافظ فرموده -

حدیث از مطرب و مسی گووراز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا
عرفی گوید - آنچه درك میکنیم به اندازهی عقل و شعور ماست و لازم نیست آنچه عقل
نشان میدهد کاملاً درست باشد.

حدس تو به ادراك نشاید دانست این سخن نیز به اندازه ادراك من است
ولی وظیفه ما این است در آنچه می اندیشیم و می سنجیم بکوشیم که به عمق آن برسیم
میگوید -

قدم من از جهل یا فلاطون شو که گر میان گزینی سراب تشنه لبی است
احساس میکنیم که حقیقت از همه سو بر ما محیط است -
عارف هم از اسلام خواب است هم از کفر
پروانه چراغ حرم و دیر نداند
آنچه بد میندازیم نسبتی است یعنی اگر برای یکی بد است ممکن است برای دیگری
خوب باشد.
میگوید -

زمانه گلبن عیش که را به یغما داد که گل به دامن ما دسته دسته می آید
حافظ میفرماید : خود را سزاوار مقامی بکن و بعد خواهش یافتن آن بنما و عرفی
میگوید:

گرفتم آنکه بهشتم دهند بی طاعت قبول کردن و رفتن بشرط انصاف است
میتوان دیگران را فریب داد ولی وجدان خود را نمیتوانیم بفریبیم. میگوید :
خواهی که عیبهای تو روشن شود ترا
یکدم منافقانه نشین در کمین خویش
ماحصل فلسفهی خودی دکتر محمد اقبال لاهوری در این است که مرد باید بسیار
بلند حوصله و بلند همت باشد و عرفی گوید -

من از این درد گر انبار چه لذت یابم
 که به اندازه‌ی آن صبر و ثباتم دادند
 مده عنان تعلق به عشق هر ذره
 بر آردستی و بر دوش آفتاب انداز
 در شهادت و جوانمردی گوید -
 زخمها برداشتیم و فتحها کردیم لیک
 هر گز از خون کسی رنگین نشد دامان ما
 افرادناپدید میشوند ولی دنیا ناپدید نمیشود اگر یکی رفت دیگری جای وی رامیگیرد.
 هر کسی پنج‌روز نوبت اوست
 گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت
 هزار شمع بسکشتند و انجمن باقی است
 در مسالمت و سازش :
 هرگز مگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است هر جا که هست جلوه جانانه خوشتر است
 آثار او :
 دیوان اشعار - گلشن رازیا ترجیع بند - نفسیه (رساله در تصوف) دومثنوی به تقلید
 مثنوی مخزن الاسرار و خسرو شیرین نظامی .

ابوطالب کلیم همدانی

بگفته برخی از نویسندگان اصلاً کاشانی است. در همدان متولد شد و در شیراز
 تربیت یافت و چندی در کاشان اقامت داشت بعد به هند سفر کرد و طولی نکشید به یاد میهن
 افتاد و در سال ۱۰۲۸ هـ به ایران بازگشت و دو سال بماند و باردیگر به هند رفت (۱۰۳۰)
 و اولاً به دربار عادل شاه (بیجاپور) راه یافت و سپس به حضور شاه جهان رسید و مورد
 عنایت او شد و لقب ملک الشعراء یافت و چون بار اول شاه جهان بر تخت طاوس جلوس کرد در
 تبریک آن قصده‌ای سرود. در آن میگوید:

خجسته مقدم نوروز غره سشوال
 نشانده اندچه گلهای عیش بر سر سال
 و از شاه جهان پنج هزار و پانصد روپیه انعام یافت و هرگاه پادشاه به کشمیر سفر کرد
 او را با خود برد و چندان او از کشمیر خوش داشت که از پادشاه اجازه خواست که در همان
 کشور بماند خواهش او پذیرفته شد. کلیم در سال ۱۰۶۱ هـ از جهان درگذشت. در کشمیر چند
 تن از شعرای معروف در گورستان شهر سری‌نگر دفن شده‌اند از جمله کلیم و غنی و سلیم و فانی

وقدسی. گورهای آنها نزدیک بهم هستند.

آثار او -

دیوان اشعار - گذشته برقصیده و غزل مثنوی نیز دارد - سبک او نزدیک به سبک صایب است. الفاظ محلی هندی در برخی از اشعارش دیده میشوند. مثلا در بیت زیر:

ز حسن شسته دهوبی* چگگویم
از آن بی پرده محبوبی چگویم
حدیث بحر فراموشی که دور از تو
ز بس گریسته ام آب برد دریا را
شعله بر میخواست از بی طاقتی می نشست
من بخشیدم ز جا تا جا به گلخن داشتم
ز آن برق حسن کافت هر گوشه گر شد
آتش در آشیانه‌ی عنقا گرفته است
روزگار اندر کمین بخت ماست
دزد دایم در پشی خواییده است
از خاک بر گرفته‌ی دوران چونی سوار
دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
چه هست قدرت دست و دل توانگر نیست
صدف گشاده کف است آن زمان که گوهر نیست
جز سوز عشق نیست سر هر بیان ما
چون شمع یک سخن گذرد بر زبان ما
مدعی گر طرف ما نشود صرفه از اوست
زشت آن به که به آئینه برابر نشود
دل آگاه می باید و گرنه
گدا یک لحظه بی نام خدا نیست
می پذیرد بدان را به طفیل نیکان
رشته را پس ندهد آنکه گهر میگیرد
نه هر که صدر نشین شد عزیز شد که غبار
اگر بدیده رسد توتیا نخواهد شد

* به هندی یعنی رختشوی

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
 ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
 طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی
 با همتی که از سر عالم توان گذشت
 بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
 آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
 یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
 روز دگر بکندن دل زین و زان گذشت
 مقبول روز گار نگشتیم و ایمنیم
 ما را که بر نداشت چه سان بر زمین زند
 هر گه که سنگ حادثه از آسمان رسد
 اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد
 آخر همه کدورت گلچین و باغبان
 گردد بدل به صلح چو فصل خزان رسد
 به گوش این نکته‌ی پیرمغان برون نخواهد شد
 که مستی خاکساری آورد پرهیز مغروری
 خدا کار هر کس چنان ساخته
 که گویی به غیری نپرداخته
 میگویند سلطان ترک عثمانی نامه‌ای به شاه جهان نوشت و بر لقب انتقاد کرد که
 چگونه پادشاه هند شاه جهان شده در صورنیکه شاهان دیگر در اقتدار کمتر از او نیستند شاه
 جهان ندانست چه پاسخ دهد تا اینکه کلیم بزبان شاعرانه گفت:
 هند و جهان ز روی عدد چون برابر است
 شه را خطاب شاه جهان ز آن مقرر است
 به حساب ابجد ه و ن و د در عدد ۵۹ برابر است با عدد جهان ج + ه + ا + ن که نیز
 ۵۹ میشود و البته گرچه توضیح و دلیل شاعرانه هست شاه جهان پسندید.

در توصیف اکبر آباد (اگره)

خوشا هندوستان ماوای عشرت
 سواد اعظم و اقلیم راحت

ز خاک پاک او برداشتن گام
 چنان آسان که بردارد کسی گام
 بناها سر به سر از سنگ خارا
 ز هر سنگی هنرها آشکارا
 ز نقش تیشه‌ها بر صفحه سنگ
 سراسر کوجه‌ها بر نقش لرزنگ
 ز صورت بسکه دارد سنگ تزئین
 نماید بیستون و نقش شیرین
 به پای هر بنای اکبر آباد
 به يك پا ایستاده روح فرهاد
 به بازارش ز خوبان گل اندام
 شگفته گلبنی بینی به هر گام
 ز تنبو لن دلی دارم همه ریش
 ز غم پیچیده همچون پته بر خویش
 منه بر وعده‌ی تنبو لبان دل
 که جز خون خوردن از وی نیست حاصل
 چو چنثا شعله شمع است پی دود
 که آتش میزند در خرمن عود
 ز مور و نان نظر در یوزه‌ام من
 که وصف مولسری را برنگارم
 گل گدهل نه فهمیده است موسم
 شگفته چون رخ یار است دایم

تنبولن به معنی زن تنبول- تنبول که نام دیگرش پان است برگ درخت پیچه است که میان آن آهک و کات و میخک و چند ادویه هاضم میگذارند و آنرا پیچیده میفرشند جویدن آن لبها را سرخ‌رنگ میکند و برای هاضمه سودمند است. در هند پان مانند سیگار به کثرت استعمال میشود و برخی هستند که روزانه صد برگ پان پیچیده به ادویه میجویند. و چنپامولسری و گدهل (Gadhal) نام گل‌های معروف هند است.

میرزا عبدالرحیم خان خانان متوفی (۱۶۲۹م)

فرزند بیرم خان به سال ۹۴۶ ه در شهر لاهور متولد شد . پدرش بیرم خان از گروه ترکمانان ایران سرداری دلیر او به وهما یون و اکبر خدمات صمیمانه کرد هم چنین عبدالرحیم- خان شخصی نظامی و یکی از سرداران بزرگ اکبر و جهانگیر بود. زبان ترکی و عربی و فارسی و هندی و سنسکرت و برخی از گویشهای محلی را نیک میدانست. به ادبیات علاقه زیاد داشت. شعر میسرود و مرئی شعرا و ادباء و استاد شهنشاه جهانگیر زمان ولیعهدی او شد و او را تربیت کرد توزک بآبری که بزبان ترکی نوشته شده بود به فارسی ترجمه نمود و در سه ۹۹۷ به شهنشاه اکبر که نوه بابر بود تقدیم کرد و مورد عنایت و آفرین او گشت. سرداری بود در جنگ دلیر و باتدبیر و در بزم و معاشرت خوش طبع و در داد و دهش بی نظیر. دیوانی از او اکنون در دست نیست ولی اشعار متفرق از غزل و رباعی در تذکره ها دیده میشوند . مثنوی به دوزبان فارسی و سنسکرت گفته. از شعرای ایران خواجه حسین ثنائی و عرفی شیرازی و نظیری نیشاپوری به ویژه مورد عنایت او بودند. از خوش طبعی او نقل کرده اند که بادوستی شترنج بازی میکرد شرط بست که بازنده به برنده هر چه خواست بدهد یا بکند و خود او باخت برنده گفت که صدای گربه در آورد رحیم خان بلند شد و راه افتاد. برنده گفت کجا میروی و رحیم خان بصدای گربه گفت می آیم می آیم-

نمونه ای از اشعار:

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است

جز این قدر که دلم سخت آرزومند است

ادای حق محبت عنایت است ز دوست

وگر نه خاطر عاشق به هیچ خورسند است

نه زلف دانم و نه ی دام اینقدر دانم

ز پای تا به سرم هر چه هست در بند است

به دوستی کسه به جز دوستی نمیدانم

خدای داند و آن کو مرا خداوند است

تمام مهر و محبت شدم نمیدانم

که دل کدام، محبت کدام و یار کدام

خواهم ز درت روم مروت نگذاشت

و آن گرمی اختلاط و صحبت نگذاشت

اینها همه عذر است چه پنهان از تو
 قربان سرت روم محبت نگذاشت
 سرمایهی عمر جاودانم غم تو
 بهتر ز هزار شادمانی غم تو
 گفتمی که چنین واله و شیدات که کرد
 دانی غم تو و گر ندانی غم تو
 زنهار رحیم از پی دل نروی
 بیهوده به آرزوی دل در گروی
 گفتم سخنی و باز هم می‌گویم
 خواهش کاری همیشه خواهش د روی
 در بیت آخرگویا افکار بودا را نقل کرده - او میگوید که خواهش تولید خواهش
 می‌کند و سلسله خواهشات نهایت ندارد.

جانان بیگم دخت میرزا عبدالرحیم خان

دخترخان‌خانان و همسر فرزند کهر شهنشاه اکبر بانوئی بود فاضله عقیقه نویسنده‌ی تفسیر
 قرآن چون شوهر جوانش رحلت کرد و درعین جوانی بیوه گشت پدر شوهر (اکبر) نیز رحلت کرد
 و پسر بزرگ او به لقب نورالدین جهانگیر بر تخت شهنشاهی جلوس نمود و به زن برادر پیام
 ازدواج فرستاد و در پاسخ جانان بیگم دندان را بر کند و گیس خود را بریده نزد جهانگیر
 فرستاد و از او پوزش خواست که زنی بیوه هستم بی گیس سر و دندان درآورده و ریخته
 بنا بر این لایق همسری شهنشاه نیستم . جهانگیر از آن پاسخ که نشان عفت و وفا به شوهر
 مرحوم بود متأثر شد و تحسین نمود و از ازدواج درگذشت جانان بیگم شعر نیز میگفت بیت
 زیر از اشعار اوست :

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
 پیداست از دو چشم ترش خون‌گریستن
 در سال ۱۰۷۰ به رحمت ایزدی پیوست.

ملاطفرا

نویسنده‌ی رسائل طغرا اصلش از مشهد چندی در کشمیر ماند چون (پادشاه نامه را)
 ابوطالب کلیم و کتابی به نام ظفر نامه شاجهان را حاجی قدسی به پایان رساند، دو بیت زیر سرود-

دور هزن بهم کرده‌اند اتفاق
 یکی از خراسان دگر از عراق
 کتابی که از بهر دارای هند
 مرتب شد از گفته‌ی این دواند
 گویند نعلش ما را کسی پیش و پس نباشد
 وقتی که من نباشم گو هیچ کس نباشد
 ما خانه زاد دامیم باید که بعد مردن
 تابوت ما اسیران غیر از قفس نباشد

نمونه‌ی نثر از وسایل طغرا:

نغمهٔ بلبل گلشن راز. خواجه حافظه شیراز چندانکه پیچیده است که مرغوله شناسان در مقام فهمی زنگله بند رسوائی نشوند و نه آنقدر بیگانه که زمزمه پردازان در آهنگ آشنائی از دائره تحقیق بیرون نروند دیوان هدایت نشانش چمنی است از چشمه سارلسان الغیب خرم بل خندان گلشنی است از خوبی روی بروی هم سهی سروهای سطور از سنگینی باد نزاکت سر برزمین نهاده و گل‌های سیراب معانی برشاخسار لطافت رنگ به رنگ افتاده. سنبل الفاظ به صید نشاریان دام تر و تازه گسی گسترده و غنچه‌های نقطه به تسخیر گل چینان شکل مربع برآورده چوبهای بین السطور از موج راست مزگی به آب حیوان در زبان گشائی و ریاحین رقوم به شکست خط گلرخان عهد بست صف آرائی.

معنی برخی از الفاظ در عبارت بالا

مرغوله شناسان - شناسندگان مضمون پیچیده و مبهم
 زنگله بند - زنگی که در رقص برپای بندند
 گل چینان - استفاده کنندگان
 شکل مربع - تعویذی است که برای تسخیر بنویسند
 راست مزگی - معتدل - خالی از افراط و تفریط
 زبان گشائی - زبان درازی

مهرالنسا ملقب به نور جهان همسر نورالدین جهانگیر

دختر غیاث‌الدین تهرانی ملقب به اعتمادالدوله که اذ ایران بسوی هند هجرت کرد و در میان سفر، مه‌النسا متولد شد. پدر و مادر از بیچارگی بچه نوزاد را به يك تن هم سفر سپردند و او طفل را برگرفت و پرورش کرد و هرگاه درهند بردند به والدینش پس داد. غیاث‌الدین چون به

پای نخت هند رسید و چندی ماند از خوش بختی به دربار شهنشاه اکبر راه یافت. و چونکه شخص نکته سنج ودانشمند بود به زودی مورد توجه شهنشاه گشت و همسرش نیز به حرم شاهی رسید و با بانوان حرم آشنا شد. در آن زمان محمد سلیم (شهنشاه جهانگیر) ولیعهد سلطنت و در آغاز جوانی بود. به کبوتر بازی علاقه داشت. اتفاق شد که در باغ شاهی دختر تازه جوان مهرالنسا تنهامیگشت و شاهزاده دو کبوتر بدست پشی یک کبوتر دیگر بود کبوترها را به دختر داد که نگه دارد تا او بازگردد پس از جستجو چون کبوتر گمشده را پیدا کرد و بازگشت در دست مهرالنسا یک کبوتر یافت. پرسید کبوتر دیگر چه شد مهرالنسا گفت از دستم رها شد و پرید. شاهزاده گفت چگونه پرید؟ مهرالنسا کبوتری که در دست داشت رها کرد و گفت چنین پرید. شاهزاده را سخن معصومانه او چندان خوش آمد که فریفتهی او شد ولی مهرالنسا هنوز کم سن بود و هرگاه اکبر از عشق پسرش نسبت به او آگاه گشت گفت در حرم بسیار دوشیزگان می آیند و باید از چشم بد محفوظ باشند. یک تن جوان ایرانی که در خدمت بود غیاث الدین را فرمود که مهرالنسا را به همسری او بدهد. پس از آن جوان ایرانی را لقب شیرافکن خان بخشیده به مأموریتی به بنگاله فرستاده که دور از چشم شاهزاده باشد. هرگاه اکبر رحلت کرد و سلیم به لقب جهانگیر بر تخت پدر نشست به یاد معشوقه افتاد. قطب الدین نام برادر رضاعی خود را به بنگاله فرستاد. که بوصول مالیات آنجا بررسی کند. در آنجا میان او و شیرافکن خان در رسیدگی به حساب مالیات مباحثه و مشاجره به منازعه کشیده شد و قطب الدین به دست شیرافکن بقتل رسید و شیرافکن به دست همراهان قطب الدین جان خود را از دست داد. دولت دارائی او را مصادره کرد و زن فرزند تحت المراقبه به پای تخت آورده شدند و مهرالنسا را به فرمان شاهی در حرم جا دادند و او ندیم و پیش خدمت مادر پادشاه شد ضمناً پادشاه او را به همسری خواست ولی مهرالنسا خواهش او را نپذیرفت و هم چنان در خدمت مادر پادشاه بود و به انزوا میگذراند سرانجام بسبب تکرار خواهش پادشاه که بدون او نمی توانست زندگی کند پس از پنج یا شش سال تسلیم شد و ملکه هندوستان گشت در آنوقت بانوی بیست و پنج یا بیست و شش ساله بود و بسبب زیبایی تنی و خوش سخنی و دانش و اخلاق شایسته چندان محبوب پادشاه شد که دمی دوری او را محتمل نمیشد حتی زمانیکه بار عام میداد و بر تخت جلوس میکرد ملکه بایستی پشت او بنشیند تا او بتواند به آرامی و اطمینان عرایض بشنود و فرمان بدهد. در سال ۱۶۱۹ م یعنی تخمیناً هشت سال پس از ازدواج جهانگیر ملکه را لقب نور جهان داد و در همه امور کشور با او مشوره میکرد و در حقیقت او شاهی مینمود نور جهان بهشکار میرفت و چون شیری وا کشت شاعری این بیت سرود:

نور جهان گرچه به ظاهر زن است در صف مردان زن شیر افکن است

ادبا و شعرا مورد توجه و عنایت او بودند. خال او بنام خواجه محمد فرزند محمد شریف نیز شاعر و صاحب دیوان بود مؤلف فرهنگ هفت اقلیم پسر عمه یا دائی زاده او می‌شد.

نور جهان در سال ۱۵۸۵ متولد شد و در سن پانزده سالگی به عقد شیر افکن خان درآمد و با او پنج سال زندگی کرد و مادر دختری شد که بعداً با شاهزاده شهریار فرزند جهانگیر ازدواج نمود در سال ۱۶۱۱ جهانگیر او را به همسری پذیرفت و پس از آنکه شانزده سال بانوی هند بود بار دوم بیوه گشت (سنه ۱۶۲۷ م) و به انزوا تا سال ۱۶۴۵ گذراند و در ۱۶۴۵ به سن شصت سالگی از جهان درگذشت. برادر زاده‌ی او ملقب به ممتاز محل دختر آصف خان همسر شهنشاه شاه جهان بود و از او چهار فرزند داشت که سیومی آنها بنام اورنگ زیب به سلطنت رسید. جهانگیر فریفته نور جهان و شاه جهان عاشق ممتاز محل بود که پس از رحلت در مقبره معروف به تاج محل او را به خاک سپرد و خود شاه جهان نیز در همان مقبره مدفون شد.

نور جهان گاهی فی البدیهه شعر نیز میسرود. از جمله گفته‌اند که جهانگیر هلال عید را دید و رو به همسرش کرد و گفت:

هلال عید براج فلک هویدا شد

و نور جهان پاسخ داد:

کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

و نیز گفته:

پروانه نیستم که به يك شعله جان دهم شمع که شب بسوزم و دم بر نیآورم

طاهر محمد بن عمادالدین حسن سبزواری

سبزواری نام شهری در افغانستان و نیز شهری در خراسان است. طاهر محمد مؤلف تاریخی است بنام روضه الطاهرین که در سنه ۱۶۱۳ به نوشتن آن آغاز کرد و در سنه ۱۰۶۷ به پایان رساند. این تاریخ در پنج جلد نوشته شده و هر جلدی در چندین فصل تقسیم گشته. به این ترتیب:

جلد (۱) تاریخ پیغمبران و پارتایان و شاهان ایران پیش از اسلام

جلد (۲) تاریخ خلفاء و امارت‌هاییکه در زمان ضعف خلافت تشکیل شدند

جلد (۳) تاریخ مغول تا دوره صفوی

جلد (۴) تاریخ شاهان هند پیش از اسلام

جلد (۵) تاریخ نیز از شاهان هند و شرحی از جزیره سیلان و برخی از ممالک دیگر این پنج جلد در یک هزار و دو بیست صفحه به پایان رسیده اند

خواجه عمادالدین محمود گاو ان گیلانی

ملقب به خواجه جهان بزرگواری بود دانشمند و حکیم کشور دار و بازرگانان و معلم علم پزشکی جامع علوم معقول و منقول در حسن سیرت و علوهمت بی نظیر شاعر و نویسنده‌ی ماهر بود درباره‌ی او مولانا جامی چنین گفته:

مرحبا ای قاصد ملک معانی مرحبا
الصلا کز جان و دل نزل تو کردم الصلا
هم جهان را خواجه هم فقر را دیاچه اوست
آیت الفقر لیکن تحت استار فنا

آثار او:

(۱) مناظر الانشاء و روضه الانشاء نامه‌های نمونه گوناگون هستند. در برخی از آنها مولانا جامی را خطاب کرده.

(۲) ریاض الانشاء

ملاعید الکریم شرح زندگی او را نوشته و در آن می نویسد:

«نیاکان او وزراء بلکه امرای گیلان بودند و یکی از آنها بر رشت فرمانروا بود پس از تحصیل علم مدتی در عراق و کرمانشاه ماند و سرانجام در سن چهل و سه سالگی به هند سفر کرد و به بازرگانی مشغول گشت. سلطان علاءالدین بهمنی پادشاه دکن (جنوب هند) به او متوجه شد و استعداد او را دریافت و نگذاشت به ایران برگردد. او را به خدمت دولت پذیرفت و طولی نکشید که محمود به مدارج عالی ارتقا یافت و وزیر بلکه همه کاره پادشاه گردید. در شهر یدر دانشکده‌ها تأسیس کرد و کاروانسراها بنا نمود و در زمان فرصت از کار دولت به مدرسه می رفت و تدریس می کرد. مردی بود دست باز و یاور و مونس بینوایان با دیانت و با امانت و چون به نهایت بلندی و سرافرازی رسید اعیان دربار بر او حسد ورزیدند و پادشاه وقت محمدشاه را از او بدگمان نمودند و در حالت مستی بیگناه او را کشت ولی پشیمانی سودی نداشت.

محمود هفتاد و هشت سال زندگی نمود و سی و پنج سال در هند گذراند. از بیوگرافی نویسندگان او یکی آقای شیروانی است که به تفضیل شرح زندگی او را نوشته.

ملاطالب آملی

از مردم شهر آمل (گیلان) در اوایل عمر در زمان جلال‌الدین اکبرشاه به هند آمد و در سال ۱۰۳۵ ه. در زمان شاهی نورالدین جهانگیر از جهان درگذشت. پیش از آنکه به هند سفر کند به کاشان رفت و آنجا همسر اختیار کرد و بعد به مرو شتافت و دو سال در آنجا ماند پس از آن به هند سفر کرد و میان راه چندی در قندهار و ملتان توقف کرد. پس به سر هند و لاهور رفت و در آخر به دهلی رسید. زمانیکه در هند بود نخستین مری اعیانی بنام عبدالله خان یافت و سپس به خدمت اعتمادالدوله و در آخر به دربار شهنشاه جهانگیر رسید و از او لقب ملک‌الشعرا گرفت. گذشته بر ادب از حکمت و ستاره‌شناسی نیز آگاه بود. دیوان او چهارده هزار بیت دارد و این است نمونه‌ای از آن:

دو صنف اندر اهل طبیعت که هر یک	ندارند با هم سرسازگاری
یکی را فرومایگی کرده شاعر	یکی را بزرگی و عالی تباری
یکی اضطرابی است انشای نظمش	یکی راست شغل سخن اختیاری
یکی آنچنان پست فطرت که بالذ	به خود از خطاب فصاحت شعاری
یکی را طمع گشته هادی این راه	یکی را جوانی و هنگامه‌داری

*

صبح است و نیم قطره میم در پیاله نیست
زانم دماغ گل نه و پروای لاله نیست
اوراق کهنه کی به می کهنه می‌رسد
ذوقی که در پیاله بود در رساله نیست
کام روان شده زلب لعل او مگر
تأثیر در قلمرو این آه و ناله نیست
می در کف است طره معشوق گو مباش
باری پیاله هست اگر هم پیاله نیست

*

نگاران لاهور و خوبان دهلی به دل کرده بودند پیوند جانم
نشاندی یکی در بغل یا سمینم نهادی یکی در دهن برگ پانم
پان یا تنبول برگ پیچ‌ای است که به جند ادویه آمیخته برای هاضمه و سرخ شدن لب
در هند می‌جویند.

حاجی محمدجان مشهدی قدسی

در زمان شاهی شاه جهان در سال ۱۰۶۵ در لاهور از جهان درگذشت . قدسی شاعر دربار بود. قضیده‌ای در ستایش شاه جهان سرود و بفرمان پادشاه دهن او را از جواهر پر کردند. در سنه ۱۰۴۵ پادشاه فرمان داد که هم سنگ او طلا وزن کرده به او بدهند (رجوع شود به تذکره خزانه عامره).



نمونه‌ای از اشعار او:

مرحباً سید مکی مدنی‌العربی
دل و جان باد فدایت چه عجب خوش‌لقبی
من بیدل به جمال تو عجب حیرانم
الله الله چه جمال است بدین بوالعجبی
ما همه تشنه لبانیم و توئی آب حیات
رحم فرما که زحد می‌گذرد تشنه لبی
سیدی انت حیبی و طیب قلبی
آمده سوی تو قدسی پئی درمان‌طلبی

*

باغی که گلش بوند هد عشق مجاز است
تخمی که کسش بر نخورد اشک نیاز است

خواری و عزیزی بهم آمیخته در عشق
هرگام درین بادیه صد شیب و فراز است
بی‌جاذبه عشق به منزل نتوان رفت
گر راه خرابات دگر راه حجاز است
قدسی سخن من همه جا آفت من بود
چون شمع که از چرب‌زبانی به‌گداز است

*

در مجلسی که یاران شرب مدام کردند
نوبت به ما چو افتاد آتش به‌جام کردند
این جا غم محبت آنجا سرای عصیان
آسایش دو گیتی بر ما حرام کردند
دلسم پروای این و آن ندارد
غمی غیر از غم جانان ندارد
ز جان بگسل ولی مگسل ز جانان
که جان دارد عوض جانان ندارد

*

من لذت درد تو به درمان نفروشم
کفر سر زلف تو به ایمان نفروشم
صدجان به‌خدایت که دهم دامن از دست
دشوار بدست آمده آسان نفروشم
کام دو جهان در عوض غم نستانم
این جنس‌گرایی به کس ارزان نفروشم
قدسی می و تردانی عشق چو زاهد
هرگز به کسی دامن نفروشم
از آثار او: پادشاه‌نامه شاه‌جهان (به تقلید شاه‌نامه در بحر تقارب)

محمد عبدالباقی نهایندی

اصلاً از مردم جولوق بود و از آنجا به‌نهایند آمد برادر او حاکم نهایند بود. در عصر شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۲۴ به هند سفر کرد و از دولت هند تیول یافت که در هند جا بگیرد

گفته می‌شود. او مؤلف نامه‌ایست به نام مآثر رحیمی که در چهارجلد و يك خاتمه به این ترتیب به پایان می‌رسد:

۱- جلد اول: بیوگرافی بیرم بیگ و نیاکان او و تاریخ هند از غزنویان تا تیموریان (تا زمان نورالدین جهانگیر)

۲- جلد دوم: بیوگرافی میرزا عبدالرحیم خان خانان

۳- جلد سوم: باقی مانده بیوگرافی عبدالرحیم خان خانان و توصیف کاخهای شاهی و مساجد و غیره.

۴- جلد چهارم: شرح حال فرزندان عبدالرحیم خان خانان و درخاتمه سه فصل از حکما و شعرا و اشخاص برگزیده عصر. و چنانچه نام کتاب نشان می‌دهد شرح حال خانواده خانان و فرزندان اوست.

ملك قمی

ادیب و شاعر معاصر ابراهیم عادل شاه (پادشاه بیجاپور در جنوب هند) از قم به کاشان و از آنجا به قزوین رفت و چهارسال در آن شهر ماند و در سال ۹۸۷ ایران را به قصد هند ترک گفت و در هند از مرتضی نظام شاه پادشاه احمدنگر و برهان شاه مورد توجه شد ظهوری شاعر معروف دختر او را ازدواج کرد و به کمک او نامه‌ای بنام نورس در نه هزار بیت به پایان رساند و به ابراهیم عادل شاه تقدیم نمود و انعام یافت.

ملك قمی در سال ۱۰۲۴ به رحمت ایزدی پیوست.

شاه طاهر خنده‌گیلانی

شخصی است که نام او تا کنون چه از سنت جماعت و چه از شیعه به احترام گرفته می‌شود. او معاصر اسماعیل اول شاه صفوی و یکی از دانشمندان ایران و منسوب به فرقه اسماعلیه هست. و زمانی که در ایران سنی‌ها را آزار می‌رساندند شاه طاهر از کاشان در سال ۹۲۶ با خانواده‌اش از راه بندرگوا (هند) به بیجاپور آمد. پادشاه وقت در آنجا اسماعیل عادل شاه و با وجودی که شیعه بود شاه طاهر را به اقامت در آنجا تشویق نکرد بنا بر این او قصد عراق را نمود ولی در پوربندر (هند) خواجه جهان نام شخصی او را نگه داشت که فرزندان او را تربیت کند. پس از چندی شاه طاهر به دربار برهان نظام شاه رسید و در امور سیاسی دکن بهره‌برداری گرفت.

تألیفی از او نیست یا نمانده.

ملا فرح الله شوشتری

ادیب و شاعر در زمان شاهی عبدالله قطب‌شاه به حیدرآباد دکن (هند) آمد و همانجا

ماند.

دیوان یا تألیفی از او بدست نیست.

آذرکیوان

در زمان شهنشاه اکبر از ایران به هند آمد و در شهر عظیم آباد سکونت اختیار کرد. شخصی با علم و مرناس بود. در سن هشتاد و پنج سالگی در سنه ۱۰۲۷ ه. از جهان درگذشت در رساله‌ای بنام کرزن دانش که بنام او منسوب است چنین معرفی شده:

«چنین گوید موبد هوش آذرکیوان بدین بنده که رساله حکیم بالغ‌خرد (پیشتاب) را که به فارسی قدیم به تألیف آن پرداخته و به خطاب کرزن دانش سرافراز شده به عبارت واضح ترجمه نمائی. فرمان را شنیده خدمت به انجام رسانید.»

احتمال دارد که آذرکیوان مرشد موبدهوش باشد. عبارت این کتاب مرموز و مصنوعی و همه مطالبش قابل اعتناء نیستند.

نمونه عبارت کرزن دانش:

«و خشور مه‌آباد فرماید هر هستید اریکه هست با هستی او متعلق است به دیگری تا اگر نبودن آن دیگر فرض کنند نیستی آن هستی لازم آید مثلاً اگر فرض نیستی (برائی) مائی یعنی علت مادی یا پیکری یعنی صوری یا کاری یعنی غائی کنند نیستی آن خانه لازم آید و این را شایست و به تازی ممکن خوانند. مصطلح فرزنانگان یعنی حکما آتست که گویند بایست یعنی واجب آن است که هستی او ضروری است و نابایست یعنی ممتنع و اگر شایستگی و امکان هر دو بود ممکن‌الوجود باشد. اگر ممکن‌الوجود باشد سازنده‌ی او را نیز سازنده‌ای باید و او نیز اگر واجب‌الموجود نبود کننده دیگر خواهد یس یا که روروه سازندگی یعنی سلسله غایت منتهی به واجب‌الوجود شود یا اینکه کپرده یعنی دور لازم آید.»

خداوند را پایه زان بر تراست	که آمیزش بنده را درخور است
گدا را توانگر کند مهر او	جهان پرتوی از خور چهره او
مر او را جز او کس نیارد ستود	که او در نیاید به گفت و شنود

میرزا احسان‌الله فرزند خواجه عبدالحسین تربتی

متخلص به احسان پدرش در عصر اکبرشاه به هند آمد بفرمان شاهی دبیر و معاون

شاهزاده دانیال شد و چون جهانگیر بر تخت نشست او را از صفحات جنوب خواست و رتبه سه هزار سوار به او داد و هرگاه شاه جهان به سلطنت رسید رتبه نظامی او به شش هزار نمود و در سال ۱۰۴۴ به حکومت کشمیر منصوب شد و در سن هفتادسال درگذشت (۱۰۴۳) فرزند او از دربار لقب ظفرخان یافت و با رتبه سه هزار سوار به جای پدر حاکم کشمیر گشت و او مربی میرزا احسان الله و صائب تبریزی است. ظفرخان در سنه ۱۶۶۳ م. در لاهور رحلت کرد. آثار او: دیوان اشعار است.

محترم‌النسا معروف به خانم ارتمانیه

همسر مرتضی نظام شاه شاعر و فاصله صراحی تخلص می کرد از اوست.
صراحی گر غمی داری زبخت سرنگون سود
قدح را همدم خود ساز و خالی کن درون خود

میر محمد مؤمن استرآبادی

بزرگواری دانشمند معلم شهزاده حیدر میرزای صفوی در زمان شاه اسماعیل دوم ایران را ترک گفت و به هند آمد و در شهر گولکنده سکونت اختیار کرد. شهر نامبرده پای تخت شاهان قطب شاهی در جنوب هند نزدیک به حیدرآباد دکن واقع شده و آثار آن تا کنون دیده می شوند. بجای اینکه شهری باشد دهی هست. میر محمد مؤمن مورد توجه ابراهیم قطب شاه و پسرش محمد قلی قطب شاه شد و در سال ۱۰۳۴ ه. به رحمت ایزدی پیوست. در شعر مؤمن تخلص می کرد گورستانی در حیدرآباد که در آن بزرگان و اشراف مدفون شده اند بنام دایره میر مؤمن معروف است.
نمونه از اشعار او:

هر که آمد نظری کرد و خسریدار نشد
کسوتی آئینه آویخته بازارم نشد
گره های دلم جز آه آتشبار نگشاید
کسی را همچو من یا رب گره از کار نگشاید
ز صد لشکر ندیدم آن خرابی کز غمش دیدم
الهی کاروان عشق جائی باز نگشاید
بهر رضای خاطر مشکل پسند تو
مومن رضا به ناخوشی روزگار داد

درقرآن میفرماید:

ماخلقت هذا باطلا ۱۸۸/۳ (که این جهانها را خداوند) بیهوده نیافریده ومومن گفته:
در گلستان جهان نیست گیاهی بیکار
منکه خسارم گل دستار سر دیوارم

اسد بیگ قزوینی

از ایران به هند هجرت کرد و هفده سال در خدمت وزیر ابوالفضل گذراند و پس از رحلت وزیرو اکبر شاه او را درجه وزارت داد. در اواخر سلطنت جهانگیر بنام پیشرو خان ملقب شد و او مولف کتابی است بنام وقایع اسد بیگ در سال ۱۰۴۱ رحلت کرد (رجوع شود به تاریخ هند از آقای ایلیت) (ELLIOT)

حکیم همام ابن ملاعبدالرزاق گیلانی

برادر کهنتر ابوالفتح گیلانی نام اصلی او همایون بود ولی چون به دربار اکبرشاه را یافت به احترام نام پدر پادشاه که همایون بود نام خود را به همام مبدل کرد و مردم نیز او را به نام همام خطاب میکردند. در سال ۹۹۴ به سفارت از جانب اکبرشاه به ترکستان سفر کرد. در آنوقت عبدالله خان اوزبک حاکم ترکستان بود. حکیم همام تا سنهی ۹۹۷ در ترکستان ماند. در آن اثناء برادرش ابوالفتح رحلت کرد و همام به هند بازگشت چون به حضور پادشاه رسید طالب آملی شاعر دربار این رباعی گفت:

چهره دو برادرم که دمساز آمد

او شد به سفر و این ز سفر باز آمد

او رفت به دنباله او عمر برفت

وین آمد و عمر رفته ام یاز آمد

و پادشاه مصرع دوم چنین اصلاح نمود:

او رفت و ز رفتش مرا عمر برفت

وین آمد و عمر رفته ام یاز آمد

آثار او:

(۱) معجم البدان را از زبان عربی به فارسی ترجمه کرد

(۲) در نوشتن تاریخ الفی شرکت نمود

در سال ۱۰۰۳ هـ در لاهور به رحمت ایزدی پیوست دو فرزند از او باقی ماندند

نورالدین قراری

کهرتین برادر ابوالفتح شاعر بود و قراری تخلص میکرد. دو بیت از سخنان اوست:
دلی دارم زخود خالی حبابش میتوان گفتن
در او کیفیتی جوشی شرابش می توان گفتن
فرو پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم
ز فیض معنی ما آفتابش می توان گفتن

مولانا غزالی مشهدی

او یکی از شعرای معروف است که از ایران به هند هجرت کرد. در سال ۹۲۰ هـ (۱۵۲۴م) متولد شد اولاً به جنوب هند (دکن) شتافت و بخت آزمائی نمود و چون در آنجا سودی نیافت به جونپور رفت و علی قلی خان زمان او را به خدمت پذیرفت. غزالی در مدح او مثنوی به عنوان نقش بدیع سرود و برای هر بیت يك اشرفی جایزه یافت. در آن گفته:

خاک دل آنروز کسه می بیختند
شبمنی از عشق بسر آن ریختند
دل که بدان رشحه غم اندود شد
بود کبابی که نمک سود شد
دیده عاشق که دهد خون ناب
هست همان خون که چکد ز آن کباب
بی اثر مهر چه آب و چه گل
بی نمک عشق چه سنگ و چه دل
دل که ز عشق آتش سودا در اوست
قطره‌ی خون است که دریا در اوست

به که تو مشغول بدین دل شوی
کش ببرد گریه چو غافل شوی

آهن و سنگی که شراری در اوست
بهر از آن دل که نه باری در اوست

نیست دل آن دل که در او داغ نیست
لاله ییداغ در این باغ نیست

دامن از اندیشه‌ی بساطل بکش
دست ز آسودگی دل بکش

چون خان‌زمان براكبر شاه سرکشی نمود و کشته شد. (۱۵۶۸م) شاعر بدست سربازان شاهی گرفتار گشت ولی پادشاه براو مهربان شد و او را به لقب ملك الشعرا مفتخر کرد. او نخستین شاعر ایرانی است که از دربار شهنشاه هند چنین لقب یافت و در رکاب پادشاه به گجرات رفت و در آنجا به سن چهل و هشت سال در سنه ۱۵۷۲ از جهان درگذشت. و در جایی بنام سرگیج نزدیک به احمد آباد (گجرات) مدفون شد.
از آثار او:

۱- دیوان

۲- کتاب اسرار یا (اسرار الملکتوم)

۳- رشحات الحیات یا (رشاد الحیات)

۴- مرآت الکائنات یا (نقش بد)

از اشعار دیگر او :

بستر شده در کوی تو خاکسترم امشب

یا سوخته از آتش دل بستم امشب

جان دادم و فارغ شدم از محنت هجران

یعنی که ز شب های دگر بهترم امشب

چون ردو قبول همه در پرده‌ی غیب است

ز نهار کسی را نکنی عیب که عیب است

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا

طاعت گنه است و کعبه دیر است ترا

ور دل به حق است و ساکن بتکده‌ای

خوش باش که عاقبت به خیر است ترا

*

در ادب آویز و رها کن غرور

عشق بلند آمد و دلبر غیور

تشنه آنیم که عاشق کش است
میل دل ما به سوی او بیشتر
ورنه به شیرینی از آن خوشتر آب

چرخ در این سلسله پادریگل است
هر بت رعنا که جفا کیش تر
سوزش و تلخ است غرض از شراب

شهزاده دارا شکوه فرزند شاه جهان

شاه جهان از همسر ایرانی به لقب تاج محل چهار پسر و دو دختر داشت. فرزند مهتر دارا شکوه بود که در سال ۱۰۲۴ هـ (۱۶۱۵ م) متولد شد و در سال ۱۰۴۳ هـ با دختر عمریش (شاهزاده پرویز) ازدواج کرد و از او فرزندان داشت و در سن چهل و پنج سال در ۱۰۶۹ هـ (۱۶۵۹) در زندان به فرمان برادرش اورنگ زیب کشته شد. شهزاده ای بود آزادمنش و روشن فکر، شاعر و عارف و به عرفان هندگرایش داشت. بفرمان او چند نامه حکمت و اخلاق از زبان سنسکرت به فارسی ترجمه شدند از جمله:

۱- ترجمه اینشاد بنام سرالاسرار

۲- ترجمه بهگوت گیتا یوگا و سته Yogavasishta

۳- رساله حق نما

۴- مجمع البحرين- تطبیق افکار دینی و روانی میان هندوان و مسلمانان (جون برهما و وشنو که به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تطبیق میکند.)

۵- سفینه الاولیاء به سکیته الاولیاء

۶- دیوان اشعار- نسخه قلمی مختصر از او به یادگار مانده. قادری تخلص میگرد نمونه اشعار او-

رباعی :

کافر گفتمی تو از پی آزادم
پستی و بلندی همه شد هموارم
این حرف ترا راست همی پندارم
من مذهب هفتاد و دو ملت دارم
(در رباعی فوق اشاره به اشخاص متعصب و خشک است که آزادمنشی او را کفر

میگفتند)

بی شرع نه ایم و بسته شرع نه ایم
وفا کردم ولسی دیدم جفائی
سوی حق ندارم آشنائی
بود لطف تو زخم را دوائی
تو هم ای قادری داری خدائی

با اصل رسیدیم و پی فرع نه ایم
ندیدم در جهان از کس وفائی
شدم بیمار جز حق کس نپرسد
مرا این اقربا مارند و عقرب
شفای دل اگر خواهی زحق خواه

ملانورالدین محمد ترشیزی

متخلص به ظهوری در یزد باغیث‌الدین محمد زندگی میکرد از آنجا اولاً به شیراز سفر کرد و هفت سال در آنجا ماند و در زمان ابراهیم عادلشاه دوم به‌هند آمد (۸۹۸۸) و باقی مانده ایام عمر رادر خدمت آن‌پادشاه گذراند و در سنه ۱۰۲۵ (۱۶۱۷م) درس نود سال از جهان درگذشت. شاعر و ادیب و صاحب تصانیف و تالیفات بود.

آثار او -

(۱) منبع‌الانهار

(۲) مینا بازار

(۳) رقعات ظهوری

(۴) سه‌نثر ظهوری

(۵) ساقی نامه (که به برهان نظام شاه تقدیم شد و در چهارهزار بیت به پایان رسید و ظهوری در جایزه هفت بار فیل از اشیاء‌گران بهیافت

(۶) رساله نورس

(۷) اخوان خلیل (به ابراهیم عادلشاه اهدا کرد)

(۸) گلزار ابراهیم

(۹) دیوان

نمونه‌ای از اشعار و عبارت‌نثر (که به عبارت طغراشبهت دارد)

نورس یا نه شیره کتابی است در علم موسیقی و تصنیف سلطان ابراهیم عادلشاه و ظهوری سه خطبه (به نثر) دیباچه بر آن نوشته و این است نمونه‌ای از عبارت آن)

(سرود سرایان عشرت کده قال که به نورس سرابستان حال کار کام و زبان ساخته به شهید ثنای صناعی عذب‌البیان هستند که چاشنی نغمه‌ی شکرین دررگ و پی نی دوانیده خوش نفسان چمن نشاط که به بسط بساط انبساط پرداخته به زلال حمدخالق رطب‌اللسانند که گل ترانه‌های تراز شاخسار صوت و صدا دمایند)

محمل شوق حجازیانش به صدای تال‌هندیان زنگه بند و زخم جگر عراقیانش به نمک تاروتنیور ترکان درشکرخند جلاجل اوراق درختان به‌هوای او ترانه ریزو بلبان منقار بلبلان به نوای او نغمه خیز مثنوی -

سخن گردید گلبن نغمه بلبل

نفس را دلکش ساز سخن کرد

ز صندوق تن خلق ارغنون ساخت

در این بستان سرا افکند غلغل

زبان را مطرب بزم دهن کرد

به ضبط نغمه‌ی اسرار پرداخت

رباب از مفر راز آمد به گفتن
 گل داغش کسی را رسته از شاخ
 چونی انکس نفس در نغمه انکند
 چو از دردش شود پشت دو تا چنگ
 پر و خالی برند از نغمه دوست
 به بین دفدا که چون بر میدرد پوست
 شدش خشک از غم او پوست بر تن
 که چون من استخوانش گشته سوراخ
 که از کاهش سرا پای خود آگند
 درد دل تارهای ناله در چنگ

نورس پور نام باغ شاهی است که در بیجاپور (پای تخت عادلشاه) بنا شده بود و نیز کتابی که ابراهیم غادلشاه در علم موسیقی نگاشت نورس دو کلمه هندی بمفهوم نه شیره حجاز - استانی در شبه جزیره عرب که شهر مکه و مدینه در آن واقع شده اند نیز نام مقامی ازدوازه مقام موسیقی است تال لفظ هندی است بمعنی دست زدن بر آواز آهنگ زنگله به نام آهنگ و نیز زنگی که بر محمل بندند و هنگام گفتن حدی شتر به نشاط آمده تند راه رود به عراق (عراقیانش) نام آهنگ یا مقام موسیقی جلاجل چیزی مانند سینه بند است که در آن زنگله و جرسها نصب کنند. سنج افزار موسیقی دایره و دف و نام پرنده ای خوش آواز - بلبان - نام سازی در هند - دمکش - سازیکه در نغمه موافقت کند. رباب نام ساز معروف - بر میدرد پوست مقصود بیتابی میکند. پوست دریدن به بیتابی کردن.

چنین است نثر و نظم ظهوری که یک زمانی مطلوب بود و اکنون مبهم و دور از فهم و پر از اصطلاحات و صنایع شعر از تشبیه و استعاره و کنایه بیشتر من در آورده که عبارت شعر یا نثر رامعجون مرکبی میسازد و این سبک که در اواخر عصر تیموری مرغوب بود منحصر به ظهوری یا طغرا نیست در مکاتیب ابوالفضل وزیر جلال الدین اکبر شاه نیز دیده میشود و روز به روز پیچیده و مبهم و پر از لغات نامطلوب شد و در عصر نادرشاه افشار به اوج خود رسید.

محمد حسین نیشاپوری - تخلص نظیری

در زمان سلطنت جلال الدین اکبر به هند آمد و مربی او سردار دلیر و سخن فهم و مهربان یعنی میرزا عبدالرحیم خانخانان بود. در سنه ۱۶۰۳ م به حج مکه مشرف شد و سر انجام در شهر احمدآباد (گجرات) سکونت اختیار کرد و در همان شهر در زمان نورالدین جهانگیر در سنه ۱۶۱۳ م به رحمت ایزدی پیوست شغلش بازرگانی و زرگری بود ولی طبع شعر داشت و یکی از شعرای برجسته ایران بود که در هند شهرت یافت و هند را وطن خود ساخت . در اشعار او اشاره هائی از بازرگانی دیده میشوند دیوانش نهزار بیت دارد:

نمونه اشعار او -

در سال ۱۵۹۲ م که عزم زیارت مکه را کرد به میرزا عبدالرحیم خان خانان عریضه نوشت و از او زاد راه خواست به این بیت -

همه عیش این جهان را به عنایت تو دیدم
چه عجب اگر بیایم ز تو زاد آن جهانی
خواجه حافظ فرموده. -

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست
و نظیری گفته -

ز پای تا به سرش هر کجا که مینگرم
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
حریف صافی و دردی نه ای خطا اینجاست
تمیز ناخوش و خوش میکنی بلا اینجاست
و دیگر میفرماید -

چه خوش است از دو یکدل سر حرف باز کردن
سخن گذشته گفتن گله دراز کردن
اثر عتاب بردن ز دل هم اندک اندک
به بدیهه آفریدن به بهانه ساز کردن

دیدنش بر دیدن من حسرت دیگر فرود
خواستم پیکان بر آرم از جگر نشتر شکست
نه چنان گرفته ای جا به میان جان شرین
که توان ترا و جان را زهم امتیاز کردن
حسن چندی سر به دل شوخی و رعنائی دهد
شه چو گیرد مملکت اول به یغمائی دهد
به وصلش تارسم صد بار در فکر افکند شوقم
که نو پروازم و شاخ بلندی آشیان دارم
خواهی که به تو بیش شود عشق نظیری
گاه از نظر خویش بر آن گاه نگه دار
ترك شراب و شاهدیم بیمار کرد است ای طیب
صحت نخواهم یافتن تا نشکنم پرهیز را

مسیح الدین ابوالفتح ابن عبدالرزاق گیلانی

از بزرگ زادگان گیلانی بادو تن از برادرانش بنام همایون (هما) و حکیم نورالدین

در سنه ۹۸۳ به هند هجرت کرد و هرگاه هر سه به پای تخت رسیدند از خوش بختی به دربار اکبر شاه بار یافتند و مورد توجه و عنایت او گشتند. ابوالفتح در زمان کم محبوب پادشاه شد و گرچه رتبه ای ادا نیکهزار سوار تجاوز نکرد نفوذ زیاد در دربار داشت و او مرئی ادباء و شعراء شد که از ایران به هند به بخت آزمائی هجرت میکردند. از جمله عرفی شیرازی و حیاتی. ابوالفتح از اینها حمایت میکرد. در سال ۱۵۸۹ در رکاب اکبر شاه به کابل و کشمیر سفر کرد و درجائی بنام دتتر (Dhantar) به رحمت ایزدی پیوست.

آثار او -

۱- فتاحی شرح قانونچه

۲- قیاسیه شرح اخلاق ناصری

۳- چهارباغ نامه هائیکه به حکیم همام و فیض و شیخ ابوالفضل و خانانان نوشته است

حیاتی کاشانی

ادیب و مؤرخ بود. در آغاز کار سقایی میکرد و به بودن از فرقه نقطی متهم بود و به این سبب بفرمان شاه تهماسب صفوی زندانی شد و پس از دو سال رهائی یافت و به شیراز سفر کرد و در سال ۹۸۶ ه به کاشان بازگشت و بار دوم از راه شیراز به هند آمد و چندی در شهر احمد نگر گذراند. سپس به پای تخت هند رسید و بوسیله یکی از ارکان دربار به شهنشاه جهانگیر معرفی شد و او فرمان داد که باقی مانده از کتاب تغلق نامه تالیف امیر خسرو را به پایان رساند و هرگاه آن خدمت را به انجام رساند شش هزار اشرفی انعام یافت.

محمد یوسف

معاصر شاه جهان مؤلف تاریخی بنام منتخب التواریخ (تاسال ۱۰۳۷)

برهان الدین محمد حسین بن خلف قبریزی - (نخلص برهان)

مؤلف فرهنگ برهان قاطع که بنام عبدالله قطب شاه (پادشاه گولکنده. جنوب هند) در سال ۱۰۶۲ ه به پایان رساند. فرهنگ جامع و برای عصر خود سزاوار اعتماد بود ولی اکنون باید تصحیح کامل بشود و گرچه شادروان دکتر محمد معین رشتی استاد دانشگاه تهران با تصحیح و افزودن لغات در پنج جلد آنرا انتشار داده ولی تصحیح مرحوم کامل نیست و برای برخی الفاظ به ویژه الفاظیکه هندی هستند و مؤلف با فارسی آمیخته و توضیح طلب هستند واضح نکرده اند. اسدالله خان غالب شاعر فارسی زبان هند یکی از منتقدین برهان قاطع است که در جواب آن کتابی بنام قاطع نوشت و در جواب قاطع برهان قتیل نام شاعر هند بر نوشته

غالب انتقاد نمود.

برهان قاطع سی سال پس از انتشار فرهنگ جهانگیری نوشته شده و قدیمیترین نسخه آن در کتابخانه تهران موجود است. بیش از بیست هزار ودویست الفاظ دارد. بسیاری از فرهنگ نویسان متأخر چه در ایران و چه در هند و فرنگستان از آن استفاده نموده‌اند. اخیراً شادروان علی‌اکبر دهخدا نویسنده فرهنگ دهخدا آنرا ستوده به عقیده آن مرحوم برهان قاطع نظر به صحت معانی الفاظ شایان اعتماد است.

میر جمال الدین حسین انجو فرزند فخر الدین حسن شیرازی

مؤلف فرهنگی معروف بنام فرهنگ جهانگیری. از سادات شیراز بود که به هند هجرت کرد و در جنوب هند مقیم شد و در سنه ۹۹۳/۴ به شمال رفت و به حضور جلال الدین اکبر بار یافت و مورد توجه او شد و تدریجاً از رتبه شش صد سوار به هزار و بعد تا چهار هزار سوار ترقی کرد.

پس از رحلت اکبر شاه د رزمان جهانگیر به حکومت استان بهار تعیین گشت چون در سال ۱۰۳۰ بازنشسته شد باقی مانده عمر را در ده برویخ جاگیر (مقبول) خود گذراند و همانجا رحلت کرد.

فرهنگ جهانگیری - بنابر نوشته دائرة المعارف اسلام یکی از چهار فرهنگ معتبر زبان فارسی است. سهدیگر فرهنگ رشیدی و فرهنگ شعوری و انجمن آرای ناصری هستند. در دیباچه فرهنگ مؤلف ادعا میکند که به چهل و چهار فرهنگ رجوع کرده و از آنها استفاده نموده و در زمان سی سال به پایان رسانده. در سال ۱۰۰۵ هـ فرمان شاهی به تنظیم و انتشار آن صادر شد و در سال یک هزار و هفده هجری که سال چهارم شاهی جهانگیر بود بنام او انتشار یافت. در سال ۱۰۱۳ هـ به فرمان اکبر شاه سفری به جنوب هند رفت و دختر ابراهیم عادل شاه را که نامزد شاهزاده دانیال بود خدمت شاهزاده آورد و در سال ۱۰۲۷ هـ جهانگیر او را به لقب عضد الدوله مفتخر نمود.

بنابر نوشته آقای علی اصغر حکمت فرهنگ جهانگیری یکی از دقیق ترین فرهنگ هادر زبان فارسی است که گذشته بر لغات فارسی عصر اسلام از لغات فارسی باستان نیز در آن ذکر گردیده و در ۲۴ باب تقسیم میشود و ۶۹۵۰ لفظ دارد.

مولانا عبدالرحمن چشتی

نویسنده و مترجم چندین نامه از زبان سنسکرت به زبان فارسی از جمله -

- (۱) مرات الاسرار در سنه ۱۶۳۱ م
 (۲) مقاله ایزد شیوا یا مهادیو و پاوتی (پاربتی) بنام مراتب المخلوقات
 (۳) ترجمه بهگوت گیتا بنام مراتب الحقایق

میر محمد فرزند سید حسین کرمانی

متخلص به نامی تاریخی بنام تاریخ مقصودی یا تاریخ سند رادر سنه ۱۶۰۰ زمان
 اکبر شاه نوشت. در این تاریخ مورخ معروف عبدالقادر بدایونی ذکر کرده

ملا محسن (تخلص فانی) کشمیری

استاد محمد طاهر غنی کشمیری و سراینده چهار مثنوی که یکی از آنها میخانه نام
 دارد و در آن از بوستان و گردشگاه‌های کشمیر توصیف کرده چنین میگوید -

عروس همه باغها شالامار	که او را گرفته است دل درکنار
در آن چشمه‌ای هست دایم روان	که نامش بود چشمه عارفان
بود حوض آن حوضه فیل کوه	سزد گر بود جامی دارا شکوه
چو در باغ سینم گذار اوفتاد	عبورم به شهر و دیسار اوفتاد
چو چشمم شود روشن از باغ نور	اگر صفحه‌ی گل نخواهم چه دور

از آثار او -

کتاب معروف دبستان مذاهب را به او نسبت میدهند و این کتاب را با افزودن یاد داشت و
 تصاویر آقایان د. شی (D. Sheh) و ا. ترویر (A. Troyer) به انگلیسی ترجمه نمودند و در
 سه جلد در سنه ۱۸۴۳ انتشار دادند.

از سخنان او -

از بهر هلال عید آن مه ناگاه
 بر بام دوید و هر طرف کرد نگاه
 هر کس که بدید گفت سبحان الله
 خورشید بر آمده است و میجوید ماه

محمد قاسم ابن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری

نویسنده‌ی فرهنگ مجمع الفرس سروری - که در سنه ۱۰۰۸ بار اول و در سنه ۱۰۲۸
 بار دوم پس از مطالعه فرهنگ جهانگیری و لغات دیگر مرتب نمود و انتشار داد. در اواخر

زندگیش در عصر شاه جهان به هند رفت و در سفر حج به مکه در راه رحلت کرد.

سید عبدالرشید بن عبدالغفور تتوی سندی

نویسنده فرهنگ رشیدی معاصر با شاه جهان وغالمگیر. فرهنگ مدتی چاپ نشده ماند تا اینکه در ۱۲۹۲ انجمن آسیائی پس از تصحیح از ادبا طبع نمود.
عبدالرشید ادیب وشاعر بود واصل او از مدینه منوره هست. دیگر از آثار او فرهنگ لغات عربی است بنام معربات ومنتخب اللغات فرهنگ رشیدی که در ۱۱۶۴ یعنی چند سال پیش از جلوس عالمگیر تالیف شد. این کتاب را در ایران در ۱۳۲۸ دوباره به اهتمام آقای - محمد عباسی به طبع رسید .

رضا شکیبی فرزند ظهیر الدین عبدالله امامی اصفهانی

در جوانی به خراسان و هرات سفر کرد و در آنجا بود که شاعر معروف شد. از موسیقی نیز آگاه بود. از خراسان به شیراز آمد و در آنجا نزد امیر تقی الدین محمد تحصیل علم را ادامه داد و سرانجام به هند هجرت کرد و نزد عبدالرحیم خان خانان عزیز و محبوب گشت. هزار روپیه از او انعام یافت که به زیارت مکه برود و حج بجا آورد و پس از مراجعت از مکه ساقی نامه ای گفت و هشت هزار روپیه دیگر خان خانان به او مرحمت کرد . در انجام به مقام صدر دهملی منصوب شد و در سال ۱۰۲۳ از جهان درگذشت.
آثار او:

۱- ساقی نامه ۲- دیوان اشعار ۳- مثنوی خسرو شیرین

نمونه ای از سخنان او:

کسی گفته - ما را از این گیاه ضعیف این گمان نبود و شکیبی گوید

شبهای هجر را گذرانندیم و زنده ایم

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

بیرون نیاید از دل تنگم خدنگ او

چون مرغ پر شکسته که در آشیان بماند

نردیش جهان که بردنش باختن است

نرادی آن به نقش کم ساختن است

دنیا به مثل چو کعبتین نبرد است

برداشتش بسرای انداختن است

چون باد به سیریم نه چون خاک مقیم
 نی رام امیدیم نه رم خورده‌ی بیم
 چون خار ز بیم زخم تو مرغ جمن
 چون بوی گلیم خانه بر دوش نسیم
 زرشک مدعی کردم فرار و دوری از بزم
 فریب بخت بد را نام هجرت کردم و رفتم

میرزا محمد ظاهر غنی کشمیری

شاگرد شیخ محسن فانی که در دانش از استاد برتر شد. او یکی از شعرای معروف عصر شاه جهان و عالمگیر است. به سبک هندی شعر سرود و شاعر غزل سرا بود. دیوان اشعار گزیده او دوهزار بیت دارد. دیوان او را محمد علی نام شخصی ترتیب داد و اشعار دور از فهم را از قلم انداخت. غنی مانند صائب و کلیم شاعر تمثیلی بود. در ثبوت فکری که در مصرع اول گفته مثالی در مصرع دوم می‌آورد که فکر مصرع اول ثابت و واضح گردد و اتفاقاً هر سه یعنی غنی و کلیم و صائب مدتی با هم در کشمیر زندگی کردند. علی قلی سلیم نیز از شاعران تمثیلی است.

نمونه‌ای از اشعار او:

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا را
 کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
 و شادروان پور داود گفته:

از آه بخشانم آب همه دریا را
 و از اشک کنم دریا روی همه صحرا را
 اگر شهرت پسندی تو اسیر دام عزلت شو
 که در پرواز آرد گوشه گیری نام عنقا را

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر
 دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

قاصد چه احتیاج که طومار روزگار
 چون باز شد رسد به درازای روزگار

شعر اگر اعجاز باشد بی بلند و پست نیست
درید بیضا همه انگشت از يك دست نیست

زینهار ایمن مباح ای غافل از خشم حلیم
چون زمین در جنبش آید خانه‌ها ویران شود

فارغ بود از آفت گیتی دل روشن
از برق زبانی نرسد خرمن مه را
رفیق اهل غفلت عاقبت از کار میماند
چو يك پا خفت پای دگر از رفتار می ماند
بر تواضع‌های دشمن تکیه کردن ابله‌ی است
پای بوس سیل از پا افکند دیوار را
کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست

پشت ماهی پردم پشت صدف پر گوهر است
بالش خوبان دگر از پر است
شوخ مرا فتنه به زیر سر است
بی رخت از بسکه ندارد صفا
آئینه گویا کسف روشنگر است
آب بود معنی روغن غنی

خوب اگر بسته شود گوهر است
سر همچو تار سبجه به صدور کشیده‌ایم
آخر رسیده‌ایم به خود آرمیده‌ایم
چون شمع بود منزل زیر پای ما
از پا نشسته‌ایم به منزل رسیده‌ام
فارغ نیم زهرزه دوی همچو آسیا
بیهوده پای خویش به دامن کشیده‌ام
در تاریخ وفات حکیم ابوطالب گفته:

حیف کز دیوار این گلشن پرید
 طالب آن بلبل باغ نعیم
 اشگ حسرت چون نمیریزد قلم
 شد سخن از مردن طالب یتیم
 عمر هادر یاد او زیر زمین
 خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
 گفت تاریخ وفات او غنی
 ظهور معنی بود روشن از کلیم

ملا محمد رضا نوعی جنوشانی مشهدی

در خدمت شاهزاده دانیال بود و پس از رحلت او خدمت میرزا عبدالرحیم خان خانان را اختیار کرد. اتفاق شد که مردندوئی درگذشت وزن به رسم هندوان (ستی) شد یعنی باجسد مرده‌ی شوهر زنده سوخت. شاهزاده از دیدار چنین منظره بسیار متأثر شد. نوعی در آنوقت خدمت او بود به او فرمود که واقعه را به شعر بیان کند و نوعی ساقی نامه‌ای بنام سوزوگداز گفت و در آن زنده سوختن زن بیوه را به الفاظ دلگداز بیان کرد. در سنه ۱۰۱۹ رحلت کرد آثار او گذشته بر ساقی نامه، سوزوگداز. و دیوان اشعار دارد.

نمونه از سخنان او:

کس از برون شیشه نبوید گلاب را	بشکن دلم که رایحه‌ی درد بشنوی
تا بداندخانه نوعی چرا آباد نیست	آسمان را کاش تعمیری کند معمار عشق
پروانه به مهتاب تسلی نتوان کرد	قانع به تجلی نشود طالب دیدار

میرزا حسن رافع قزوینی مشهدی

در آغاز خدمت نظر محمد خان حاکم بلخ پذیرفته شد و بعداً از بلخ در سنه ۱۰۵۴ به هند سفر کرد و از دربار شاه جهان رتبه پانصد سوار یافت و مثنوی در توصیف باغ شاهی گفت و از شهزاده جهان آرا بیگم پانصد روپیه جایزه یافت. رافع در زمان سلطنت اورنگ زیب عالمگیر از جهان درگذشت.

سالک یزدی

شاعر و ادیب بود. در شیراز میزیست زمان قطب شاه به هند آمد و در سال ۱۰۶۶ هـ

(۱۶۵۵م) به حضور شاه جهان باریافت. بعد مورد توجه عالمگیر شد و از اولقب ملك الشعراء گرفت و ایام عمر را در پای تخت گذراند و در سال ۱۰۸۱ هـ درگذشت.
نمونه‌ای از اشعار او:

هر رگ ابر که آبستن صد توفان است
میرساند نسبت خویش به چشم تر ما
اگر به خانه نیائی به این قدر شادم
که گاه گاه به پرسی نشان خانه‌ی ما

*

مکیدن جان گرفتن غنچه کردن (بوسه برچیدن)
کلام الله یافت لبش تفسیرها داد
هرچند چو خورشید به جایی نه نشینی
هرجا که نظر می‌افکنم جای تو گرم است
پروانه فراموش کند بال پریرزاد
در هر سر کوئی که تماشای تو گرم است

نباشد دور اگر قاصد جواب نامه دیر آرد
کسی را دل نمی‌آید که از کوی تو برگردد
گل خوشنماست بر سرود ستار بوالهوس
بر خـاک عاشقان پر بلبل نثار کن
باید فشرده دیده و باید گداخت دل
تا يك دو قطره اشك به سامان کند کسی

سعید سرهد گاشانی

حکمت را نزد میرزا ابوالقاسم فندرسکی آموخت. به عرفان و آزاد منشی گرایش داشت. به هند سفر کرد و مورد عنایت شهزاده داراشکوه واقع گشت. برهنه و قلندرانه میزیست گاهی پیشگویی میکرد از جمله به داراشکوه گفت که به درجه بسیار عالی (که شاید مقصودش سلطنت باشد) خواهد رسید. توجه داراشکوه و پیشگویی او سبب کینه اورنگ زیب شد. مردم به کرامت و اعمال خارق‌العاده او عقیده داشتند و او را به رسم هند مجذوب (دریاد ایزدی) میدانستند. برخی او را متهم میکردند که اصلاً یهودی یا مسیحی هست. چون میان اورنگ‌زیب

به قتل رسید. اورنگک زیب کینه خود را نسبت به سرمد آشکار ساخت و به بهانه‌ی غریانی و آزاد منشی او را گرفتار نمود و او محاکمه شد. داوران متعصب مسلمان، زندگی او را خلاف شرع اسلام و افکار او را ملحدانه دانسته فتوی دادند که او باید اعدام شود و در سال ۱۰۷۲ هـ به قتل رسید. سرمد شعر میگفت و این است از رباعیاتی که به او نسبت داده‌اند:

سرمد که ز جام عشق مستش کردند
کردند سر افرازش و پستش کردند
می‌خواست خدا پرستی و هوشیاری
لاغر به مستش کردند و بت پرستش کردند
در مسلخ عشق نکو را نکشتند
لاغر صفتان و زشت خو را نکشتند
گر عاشق صادقی ز کشتن نگریز
مردار شود هر آنکه او را نکشند

دنیا نکنم طلب که کمتر ز خس است
بی دولت دیدار تو دین هم قفس است
خواهان و صالم و همین است سخن
درخانه اگر کس است يك حرف بس است

سرمد اگرش و فاست خود می‌آید
گر آمدنش رواست خود می‌آید
بیهوده چرا در طلبش می‌گردی
بنشین اگر او خداست خود می‌آید

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن
در کوچۀ شك چو گمراهان سیر مکن
رو شیوه بندگی ز شیطان آموز
يك قبله گزین و سجده غیر مکن
زنده‌ای کش جان نباشد دیده‌ای ؟
گر ندیدیستی یا ما را به بین

ای که از روز بدم در حیرتی
 يك زمان آن روی زیبا را به بین
 شاه و درویش قلندر دیده‌ای ؟
 سرمه سرمست رسوا را به بین
 تا محو شدم آن رخ مهر آیین را
 هر ذره چو من نمود جسم دین را
 خواهم که همیشه راز او فاش کنم
 عالم همه اوست با که گویم این را

محمد امین فرزند ابوالحسن قزوینی

مؤلف تاریخ (پادشاه نامه) یا تاریخ ده ساله سلطنت شاه جهان و این تاریخ نمونه‌ای
 شد برای دیگر مورخین که تاریخ کامل شاهی بر شاه جهان بنویسند.

میر سعیدی اصفهانی

اصلاً تهرانی بود. از اصفهان در زمان شاه جهان در سنه ۱۰۶۵ به هند آمد و قصیده‌ای
 در مدح پادشاه گفت و هزار روپیه انعام یافت. گفته‌اند روزی جهان آرای بیگم دختر شاه جهان
 با نقابی که پارچه‌اش بسیار نازک بود که روی شاهزاده نمایان میشد در باغ گردش میکرد اتفاقاً
 شاعر او را دید و در زیبایی و لطافت نقاب بی‌تی گفت که مورد پسند شاهزاده گشت و پنج هزار
 روپیه به او انعام داد.

سحابی استرآبادی

اصلاً از مردم گوزگان (جورجان) در شوستر متولد شد و چهل سال در نجف ماند.
 معاصر شاه عباس بزرگ بود. در سال ۱۰۷۱ درگذشت. شاعر بود و دیوانی مشتمل برشش
 هزار بیت دارد.
 نمونه‌ای از اشعار او:

آداب جمال داد گلزار ترا
 او آتش قهر زد حسن رخسار ترا
 ای آمده در شور که او کو او کو
 این کیست که گرم کرده بازار ترا

عالم به خروش لا اله الا هوست
 غافل به گمان که دشمن است این یا دوست
 دریا به وجود خویش موجی دارد
 خس پندارد که کشا کش با اوست
 نی با همه کس نکوست می باید بود
 بد راهم مغز و پوست می باید بود
 کاری سهل است دوست بودن با دوست
 با دشمن نیز دوست می باید بود
 باید به همه خلق چو خویشان بودن
 یا بی همه هم چو فرد کیشان بودن
 بی انصافی و کوری و مرده دلی است
 رو کردن خلق و هم چو ایشان بودن

میرزا مبارك ساوه‌ای

نوه محمد باقر متخلص به واضح و ملقب به ارادت خان . در زمان شاه جهان به رتبه وزارت رسید و لقب خان اعظم یافت و به حکومت دکن منصوب شد و سپس حاکم بنگال و گجرات و کشمیر و الله آباد شد و در اواخر عمر پادشاه او را نوجدار جونپور نمود و همانجا در سنه ۱۰۵۸ هـ به رحمت ایزدی پیوست دختر او را شاه شجاع فرزند شاه جهان ازدواج کرد و از او فرزندی داشت بنام زین العابدین میرزا مبارك شخصی ادیب و شاعر بود . دیوان او پیدا میشود ولی نگارنده نتوانست جایی بیاید.

سید حسین اصفهانی

دانشمند و ادیب و شاعر بود. از ایران هجرت کرد و در زمان عالمگیر به هند آمد و به دیوانی عظیم آباد منصوب گشت و لقب امتیاز خان یافت . در زمان محمد معظم بهادر شاه با ثروت هنگفت میخواست به ایران مراجعت کند که در سند بدست خدایا خان کشته شد. سبک اشعار او روشن و ساده هست متأسفانه حین نوشتن این نامه نمونه‌ای از آن نیافتم.

میرزا محمد ظاهر متخلص به ظاهر اصفهانی

او و برادرش بنام میرزا محمد علی زمان عالمگیر به هند آمدند. محمد ظاهر در اداره

دولت خدمت یافت و در زمان عالمگیر و شاه عالم و فرخ سیر به مراتب بزرگ رسید و در سال ۱۱۲۹ هـ بدست راهزنان کشته شد. شخصی ادیب بود و چنان هوش و ذکاوت داشت که در یک وقت میتواند به سه تن کاتب بپردازد و به آنان دستور دهد و مطالبی انشاء کند و در عین حال به کا خود نیز مشغول باشد. در نوشته‌اش کمتر اشتباه میکرد. شعر میسرود که نگارنده در کتابی نیافت.

زیب النساء بیگم دختر شهنشاه عالمگیر متخلص به مخفی

مادرش دل رس بانو دختر شاهزاده خان صفوی در سال ۱۰۴۸ هـ متولد شد (۱۶۳۹ م). از عنفوان جوانی به زبان فارسی شعر میسرود. استادش دانشمندی بود ایرانی بنام ملا سعید اشرف مازندرانی. زیب النساء شصت و پنج سال زندگی نمود و همسری برای خود اختیار نکرد و همه عمر را در تجرد و مطالعه کتب و مصاحبه با دانشمندان گذراند. از میان برادران علاقه زیاد به شاهزاده اکبر داشت و اتفاقاً اکبر بر پدرش اورنگ زیب بلند شد و نزدیک بود که پدر را گرفتار کند و بر تخت شاهی جلوس نماید ولی برادر دیگر او بنام محمد معظم به یاری پدر رسید و اکبر شکست خورده فراری شد و خود را به ایران رساند و به پادشاه صفوی پناهنده گشت و در خراسان سکنی اختیار کرد و همانجا درگذشت.

پس از شکست اکبر زیب النساء مورد عتاب پدر شد و مدتی حقوق او را اورنگ زیب توقیف نمود. از شعرای معاصر او یکی ناصر علی هندی بود. دیوان اشعار مخفی در حدود پنج هزار بیت است در سنه ۱۷۰۴ م مطابق ۱۱۱۳ هـ سال پیش از رحلت پدر از جهان درگذشت و در جائی بنام تیس هزاری مدفون شد.

نمونه اشعار او:

کوی عشق است و به ناموس سلام است اینجا
صد چو محمود هر گوشه غلام است اینجا
باده در کش که در این بزمگه حادثه خیز
هر چه جز باده بود جمله حرام است این جا
زهر غم نوش کن و لب به شکایت مگشا
که شکایت زالم شیون عالم است این جا
بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گسر بر همین بیند مرا

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا
در برخی اشعار افکار بهگوت گیتا که کتاب حکمت و عرفان هندو هاست دیده میشود:
نی ز شادی باشم نی ز غم آزده ام
پیش اهل دیده فرقی در گل و در خار نیست
برو آئینه دل را به آب دیده صیقل کن
که اسرار دوعالم را در آن يك يك عیان بینی
گویا گاهی به فکر ازدواج نیز می افتاد. چنانچه می گوید:
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل به فرقی جا گرفت
غنچه باغ دل ما زیب دستیاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهوشد گره
مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

ناصر علی سرهندی

سبکی که اخیراً معروف به سبک هندی شده پیشرو آن در هند جلال اسیر بود و بعد ناصر علی سرهندی شد و به تقلید او عبدالقادر بیدل آنرا به نهایت عروج رساند. خصوصیت سبک هندی جمله بندی ویژه، سخن پیچیده، تشبیهات و استعارات مبهم که معانی در پرده الفاظ ناپدید میشوند.

ناصر علی معاصر اورنگ زیب عالمگیر شاعر و ادیب و استاد زیب النساء بیگم دختر عالمگیر در خصوص اشعار او شاعر معروف شیخ محمد علی حزین گیلانی چنین گفته:
«از نظم ناصر علی و نثر عبدالقادر بیدل هیچ نمی فهمم. اگر به ایران میرفتم برای ریشخند یاران ده آوردی از آن خوبتر نبود» زیب النساء بیگم مصرعی از لطافت و شیرینی لب معشوق گفته بود. از استادش خواست که مصرع بعدش بگوید. ناصر علی سرشوخی آمد و جسارتاً گفت (گویا رسید بر لب زیب النساء لبم) و زیب النساء چنین پاسخ داد:

ناصر علی به نام برده ای پناه ورنه به ذوالفقار علی سربریدمی
ناصر علی دیوان دارد - از سخنان اوست. به استقبال خواجه حافظ (الایا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها) گفته:

محبت جاده‌ای دارد نهان در خلوت دلها
 چو تار سبجه گم گردید این ره زیر منزلها
 توره از کثرت اسباب بر خود تنگ می‌سازی
 ادا فهمان چو بوی گل رها کردند محملها
 پس از مردن چو شمع کشته روشن شد حریفان را
 که هر یک دیده‌ی بیدار پنهان بود حائلها
 علی امشب می شیراز در جام و سبو دارد
 الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها
 نکوئی گر رود زین بحر نیکوتر شود پیدا
 چو گیرد قطره‌ای را عدم گوهر شود پیدا
 به طاعت گوش گر عشق بلا انگیز می‌خواهی
 متاعی جمع کن شاید که غارت‌گر شود پیدا
 به پیری سعی کن گر در جوانی رفت کار از دست
 گم گشته در آتش ز خاکستر شود پیدا
 علی شرم به ایران می برد شهرت از آن ترسم
 که صائب خون بگیرد آب در دفتر شود پیدا
 بلبل بجای خویش گل از خویش رفته است
 معشوق عاشق است حکایت شنیدنی است

سراج‌الدین علی‌خان آرزو فرزند حسام‌الدین گوالیاری

یکی از دانشمندان برجسته هند که بر زبان فارسی و عربی و هندی (اردو) تسلط تام داشت و از شعرای معروف هند شاعری بنام تیک چند بهار از شاگردان اوست. در سال ۱۱۰۱ ه. ق. (۱۶۹۰ م.) در آگرا (اکبرآباد) دیده به جهان گشود و از آغاز جوانی یعنی چهارده سالگی شعر می‌سرود. در سن بیست و چهار سال بفرمان پادشاه وقت فرخ سیر در شهر گوالیار مأموریت یافت و در سال ۱۱۳۲ به دهلی رفت و در ۱۱۶۸ به لاهور نقل مکان کرد و در همان شهر به سال ۱۱۶۹ (۱۷۵۵) به رحمت ایزدی پیوست. از آثار او:

(۱) دیوان غزل دارای پنج‌هزار بیت (۲) پیامبر شرق (۳) گلزار خیال در توصیف بهار هند (۴) مثنوی جوش و خروش (۵) سراج منیر (۶) فرهنگ چراغ هدایت (۷) رساله

ادب عشق (۸) معیار الافکار (در قواعد صرف و نحو فارسی) (۹) سراج اللغات) در سال ۱۱۴۷ به پایان رساند (۹) تنبیه الغالین در انتقاد بر اشعار شیخ محمد علی حسنین گیلانی (۱۰) شرح گلستان سعدی بنام خیابان گلستان (۱۱) شرح قصاید عرفی (۱۲) شکوفه‌داز در شرح اسکندر نامه نظامی (۱۳) عطیه کبری، در علم بدیع (۱۴) موهبت عظمی در علم معانی (۱۵) جمع النفایس. در تذکره شعراء

میرزا عبدالقادر بیدل

شاعر معروف هند در آگرا یا عظیم آباد (پتنا) به سال ۱۰۵۶ متولد شد. چنانکه خود او گفته:
 بسالی که بیدل به ملک ظهور ز فیض ازل تافت چون آفتاب
 بزرگی خیر داد از مولدش که هم فیض قدس است و هم انتخاب
 او شاعر برجسته عصرش شمرده میشود. گذشته بر کلیات، مجموعه‌ای به نظم و نثر بنام نکات دارد. اشعار گفته او را تا صد هزار بیت تخمین کرده‌اند. شش سال و شش ماهه بود که پدرش رحلت کرد و در سن ده سالگی قرآن مجید را ختم نمود و در جوانی ملازم شهزاده محمد عظم شد. در تصوف دست ارادت به شیخ کمال قادری داده بود. نواب آصف جاه - نظام‌الملک حاکم حیدر آباد دکن او را به حیدر آباد خواست ولی نپذیرفت. از بنیان‌گذاران سبک هندی جلال اسیر معاصر شده جهان و از پیروان او ناصر علی سرهندی و قاسم دیوانه معاصر عالمگیر و کسبیکه سبک نامبرده را به اوج رساند و پیروان زیاد چه در هند و چه در افغانستان یافت میرزا عبدالقادر بود و تا کنون شعرائی هستند که تقلید از سبک او میکنند. در سنه ۱۱۳۳ در دهلی درگذشت.

آثار او:

(۱) محیط اعظم (۲) ظهور معرفت (۳) عرفان (۴) طلسم حیرت (۵) چهار عنصر در احوال اولیاء (۶) نکات.
 نمونه از اشعار او:

ای که صید فریب آب و گلی
 آب و گل نیست در کمند ولی
 شاخ و برگت ز دانه می‌جوشد
 دامت از آشیانه می‌جوشد
 این خیال دل است منزل نیست
 بحر کف ریخته است ساحل نیست

آفتابست در آستین خفته است
 سیر پرتو دماغت آشفته است
 دل گرفته است در کف خونت
 ای کف خون درون و بیرونست
 آن سوی چرخ اگر پرافشانی
 نیست ممکن ز دل بیرون رانی
 هر طرف می‌روی دل افتاده است
 رفتن از خویش مشکل افتاده است
 جز درون نیست رنگ بیرونها
 در دل است این چکیدن خونها
 با همه صلح جنگها دارد
 دل بهار است رنگها دارد
 به که جز فال انزوا نرنی
 دل به راه است پیش پا نرنی
 زیر بال است آشیانه‌ی ما
 چون کمان در خود است خانه‌ی ما
 بیش از این در خیال بوج میبچ
 هر دو عالم دل است و باقی هیچ
 تواضع بیش سازد خصم ازوایمن شوبیدل
 به خون‌ریزی بودچالاک شمشیری که خم‌دارد
 هم‌چو گل‌دل از ازل صید نگاهش بوده‌است
 بلبل ما بیضه را نشکست تا بسمل نشد
 قومی به تمنای زر و مال خوش‌اند
 قومی به تماشای خط و خال خوش‌اند
 بیدل همه را به حال بد می‌بیند
 خوشحال کسانی که بره‌حال خوش‌اند
 چشم‌واکن رنگ اسرار دگر دارد بهار
 آنچه در و همت نه‌گنجد جلوه‌گردارد بهار

ساعتی چون بوی گل از قید پیراهن بر آ
 از تو چشم آشنائی آنقدر دارد بهار
 بی فنا نتوان گلی از هستی موهوم چید
 صفحه ما گر زنی آتش شرر دارد بهار
 ابر می نالدکز اسباب نشاط این چمن
 هرچه دارد در فشار چشم تر دارد بهار
 از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانعم
 این معانی در گلستان بیشتر دارد بهار
 زین چمن بیدل نه سروی جست و نه شمشاد درست
 از خیال قسامتش دودی به سر دارد بهار
 باز دل مست نوائی است که من می دانم
 وین نوا نیز ز جایی است که من می دانم
 در مقامی که به جایی نرسد کوشش ما
 یا که اقبال رسائی است که من می دانم
 دل ز کویت چه خیالی است قدم بردارد
 آخر این آبله پائی است که من می دانم
 بانگ زد شمع که ای سوختگان خوش باشید
 شعله هم آب بقائی است که من می دانم
 چشم وا کرده و طوفان قیامت دیدم
 زندگی روز جزائی است که من می دانم
 خونم آخر به کف پای کسی خواهد ریخت
 این همان رنگ حنائی است که من می دانم

مولانا احمد معروف به شاه ولی الله دهلوی متخلص به امین

فرزند شیخ عبدالرحیم ابن وجیه الدین شهید فاروقی یکی از دانشمندان بزرگ است که
 نام او تا کنون به احترام برده میشود. آثار برجسته دارد از جمله:

۱- حجة الله البالغه

۲- ازالة الخفا عن خلاقه الخلفاء

۳- فتح الرحمن تفسیر القرآن

۴- شرح مولا

۵- قول الجمیل

دیگر: تفهیمات. لمعات (لمحات) سطحات. صمعات. الطاف المقدس. انفاس العارفين.
فیوض الحرمین. بدورالبازغه. سرورالمحزون و غیره
درسال ۱۱۱۴ متولد شد و درسال ۱۱۷۶ به رحمت ایزدی پیوست و در دهلی مدفون
گشت. در نظم و نثر فارسی و عربی استاد بود.
ازسخنان او:

نخستین باده کاندرجام کردند
مزاجش عکس آن گلفام کردند
ز دریای قدم موجی برآمد
مراورا بحر امکان نام کردند
شراب وحدت از خم خانه غیب
مرا صبح ازل در کام کسردند
امین رمز دقیقی با تو گویم
به خود آغاز دهم انجام کردند
من ندانم بادهام یا باده را پیمانم
عاشق شوریدهام یا عاشق جانانم
با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد
چشم او را سرمه‌ام با زلف او را شانم
غافل از خودماننداز صورت چون پر شد آئینه
تا ترا بشناختم جانان خود ییگانم
ای امین بر مستیم نام تجدد تهمت است
در ازل پیش از زمان تعمیر شد میخانه‌ام
تا به کی محنت مهجوری و دوری بکشم
نازنین وطنم سوی وطن باز روم

میرزا محمد ملقب به نعمت خان متخلص به عالی

فرزند حکیم فتح الدین شیرازی - پدرش از شیراز به هند هجرت کرد و میرزا محمد در

هند ولادت یافت و در کودکی به شیراز رفت و دوباره به هند آمد و به حضور عالمگیر باریافت با وجودیکه اوشیعه متعصب و عالمگیر نیز سنی متعصب بود، عالمگیر به او اعتماد داشت و او به عالمگیر با وفا و ارادت مند بود. عالمگیر او را پیش آشپزخانه شاهی نمود و به لقب نعمت خان مفتخرش کرد. او بایستی سر سفره حضور بهم رساند و هر يك از غذاها را به چشید و بعد پادشاه تناول کند. همواره در حضور عالمگیر بود و به سخنان خوش و شیرین او را خوش مینمود. گاهی جسارت میکرد و بر عقیده دینی عالمگیر انتقاد مینمود و عالمگیر نیز بر تعصب او ایراد میگرفت ولی مقام ادب رانگه میداشت و از حد تجاوز نمیکرد. نوشته او عبارت انتقادی و فکاهی است. استماره و کنایه زیاد دارد. از پزشکی آگاه بود. در آغاز حکیمی تخلص میکرد. پس از رحلت عالمگیر در سال ۱۷۱۹م از جهان درگذشت. از جانشین عالمگیر (شاه عالم بهادر شاه) لقب دانشمند خان یافت.

آثار او. -

(۱) وقایع نعمت خان عالی و یا تاریخ محاصره و فتح گولکنده پای تخت قطب شاه. در

بمبئی در ۳۱۹ صفحه چاپ شد

(۲) جنگ نامه - از جنگ عالمگیر با رانای اودیپور آغاز شده و به جلوس شاه عالم

به پایان میرسد.

(۳) خوان نعمت

(۴) مثنوی حسن و عشق

از سخنان او. -

داغها سینه ما چمنی ساخته اند

بسر دل زار گل پیرهنی ساخته اند

تا دهان تو بود کی سخن غنچه رواست

پیش ازین نیست که شکل دهنی ساخته اند

جلوه حسن محال است که بی عشق شود

هر کجا هست بتی برهنی ساخته اند

*

دوش از آن شوخ جفا پیشه خود نالیدم

دل کشیده آه که یار است چه می باید کرد

در محبت همه دل بردن و دل باختن است

عشق مانند قمار است چه می باید کرد

دوست میخواست صبوری زمن اما دل من

دشمن صبر و قراد است چه می باید کرد

*

شد آمدنم رفتن چون موج آب اندر

نا دیدن من دیدن چون چشم به خواب اندر

پیدایم و پنهانم چون معنی هر لفظی

موجودم و معدومم کیفم به شراب اندر

بنمایم و نمایم چون قلعه آئینه

پیدایم و پنهانم آبم به سراب اندر

مجبورم و مختار در کردن هر کاری

در کارم و بیکارم صفرم به حساب اندر

عالی چو کتابم من هم خامش و هم گویا

مضمون سوالم من پنهان به جواب اندر

دل خلوت دل بود نهان یار تو عالی

بی جا به طلب در همه جا آمده رفتی

نواب قمرالدین فرزند غازی الدین سهروردی

ملقب به چین قلیچ خان فیروز جنگ ابن عابدخان از نژاد شیخ شهاب الدین سهروردی عارف بزرگ و نویسنده معروف نسب او به خلیفه نخستین ابوبکر بن نحانه می پیوندد. نیاکان او از سهرورد به سمرقند هجرت کردند و پدر بزرگ او عابد خان در زمان شاه جهان به هند آمد و با دختر سعدالله خان صدر اعظم را ازدواج کرد و کم کم ترقی نمود. پس از او غازی الدین فیروز جنگ بمدارج عالی رسید و فرزند او قمرالدین ملقب به نظام الملك آصف جاه در سلطنت شاه عالم و فرخ سیر و محمد شاه مقام شامخ داشت. در حمله نادر شاه به هند و فرمان قتل عام نادر به مردم دهلی اوشفاعت کرد و به ائتماس او نادر گناه مردم دهلی را بخشید. پس از مراجعت نادر به ایران قمرالدین از بی نظمی دربار و نفاق میان درباریان را به نظر آورده به دکن که مرکز شهر حیدرآباد بود بفرمان محمد شاه رهسپار شد و به حکومت آنجا پرداخت و بعد مستقل شد و او مؤسس خانواده ایست که به لقب نظام در دکن سلطنت کردند. نخستین قمرالدین آصف جاه و دوم نظام علیخان فرزند او بود در زمان او دولت انگلیس به همراهی قوم مرهته و نظام بر امارت میسور که پادشاه آنجا تیپور سلطان فرزند حیدر علی بود حمله آورد. متفقین فاتح شدند و تیپو دلیرانه رزم

نمود و به درجه شهادت رسید و امارت میسور تقسیم گشت بر بهره بزرگ انگلیسها از خانواده متسزوی کودکی را بنام کرشناراج مهاراجه نمودند. بهره کوچک تر به نظام رسید و بهره ای را هم مرهنه گرفت بهره ای که به نظام داده شد بعداً به عنوانی از او پس گرفته شد پس از نظام علیخان نظام دوم میرسن سکندر جاه سیوم شد و بعد پسر او ناصرالدوله نظام چهارم سپس ابوالفضل الدوله نظام پنجم و بعد پسرش محبوب علیخان و نظام را خانه نشین کرد. عثمان علیخان در سال ۱۶۱۱ از جهان درگذشت.

نمونه‌ای از اشعار او. -

هر که به کردیما خوب نکرد از مکافات عمل غافل بود
 یأس در پیری و عشرت به جوانی باشد رنج و راحت همه در لیل و نهار است اینجا
 به تبسم نشود همت عاشق قانع نیم ساغر نبرد تشنگی مستان را
 آصف ز حدیث نبوی میکشد این جام بی مهر علی آبز کوثر نتوان یافت
 نخواهد کرد ترك بت پرستیا این دل زارم که چون سنگ سلیمان است مادر زاد ز نارم
 بی دل بردن مردم تملق را سبب کردم به دشمن نیز جوشیدم بدان گرمی که تب کردم
 ای بت به تو حال دل شیدا نتوان گفت آری سخن از کعبه به ترسا نتوان گفت

محسن کشمیری

به فضل روانش معروف است. محضر و مرکز دانشمندان بود. کتابی بنام دبستان مذاهب را به او نسبت داده‌اند. این کتاب از دوازده مذهب ذکر میکند. برخی تردید دارند که او مؤلف چنین کتابی بوده. در اشعار او الفاظ هندی دیده می‌شوند.

میر غلام علی فرزند سید محمد فوح حسینی بلگرامی

مؤلف تذکره خزانه عامره در سال ۱۱۱۶ متولد شد و در سال ۱۲۰۰ از جهان درگذشت.

علی قلی خان متخلص به واله

در سال یکهزار و یکصد و بیست و چهار (۱۱۲۴) در اصفهان متولد شد. زمانی در خدمت شاه تهماسب دوم فرزند شاه حسین صفوی بود. پس از رنج بردن از آشوب افغان و کشته شدن شاه حسین صفوی و شهزادگان در جوانی در سال ۱۱۵۵/۵۶ هـ به هند آمد و نواب او ده (Oudh) او را به خدمتی منصوب کرد تدریجاً به مراتب بلند رسید تا اینکه در سلطنت

احمد شاه فرزند محمدشاه تیموری رتبه شش هزار سوار و لقب زمان خان یافت و عالمگیر ثانی به او رتبه هفت هزار داد و او مؤلف تذکره معروف بنام ریاض الشعر است.

عشق و اله و خدیجه و ناکامی و اله

دوشیزه ای بنام خدیجه از خویشان و اله و همدرس او بود. و اله عاشق او شد و هرگاه افغان بر اصفهان دست یافتند و اله ناچار از شهر فرار کرد و خدیجه بدست افغانها افتاد و یکی از آنها بنام کریم داد به جبر و اکراه با او ازدواج کرد و چون نادر افغانها را از اصفهان بیرون نمود و فراریان افغان را تعاقب کرد. کریم داد زمان گریز کشته شد و خدیجه به چنگ نادر افتاد. نادر او را به شخصی بنام قلی بیگ بخشید که ازدواج کند و هنوز نجف قلی لذتی از همسر زیبا نیافته بود که بدست کریم خان زند کشته شد و خدیجه را میرزا احمد نام وزیر حاکم اصفهان به همسری پذیرفت ولی او هم به قتل رسید. خدیجه بدیخت از نکبت دنیا چندان خسته و عاجز شده بود که برای تسکین رنج و آلام به زیارت کربلا و حج کعبه رفت ولی نرسیده به کرمانشاه از جهان درگذشت. در تمام این زمان با وجود دوری و اله او را فراموش نکرده بود و میکوشید راهی پیدا کند و او را بیابد یا به او برسد یا او را به خود میرساند تا اینکه یکی که نزد او امین و معتمد بود به ایران فرستاد که از خدیجه تجسس کند این شخص میرزا شریف نام چون به ایران رسید و در پی خدیجه میگشت آگاه شد که خدیجه از جهان درگذشته و از رنج دنیا آسوده شده و اله را آگاه نمود و به این ترتیب معشوق با درد و رنج به گور شد و عاشق مأیوس و ناکام زنده ماند.

سید محمد پادشاه متخلص به شاد

فرزند غلام محسن الدین نسیم و منشی مهاراجه و بجای نگر (جنوب هند) و مؤلف فرهنگی بنام فرهنگ آنند راج که لغات مندرج آن از چندین لغت نقل شده اند و مؤلف حق امانت را نگه داشته پهلوی هر لغتی که نقل کرده نام لغتی که از آن نقل کرده مینویسد بنا بر این می توان گفت که فرهنگ آنندراج نقل لغات چندین لغت است و روی هم رفته فرهنگ سودمندی است که در سال ۱۳۰۰ هـ به پایان رسید و در سنه ۱۳۷۰ در سه جلد و در ۳۰۱۱ صفحه صفحه در مطبعه نولکشور (لکنهو) طبع شد.

محمد علی فرزند محمد صادق فیسابوری

مؤلف تاریخی بنام برهان الفتوح که به برهان الملک وزیر شاه تیموری تقدیم کرد تاریخ

نامبرده در سال ۱۷۳۵ هـ. ق نوشته شد و خدا می‌داند به چه سبب مؤلف بعداً نام آنرا به مرآت‌الصفا مبدل کرد و به‌اعیانی غیر از برهان‌الملک اهداء نمود. این تاریخ در هجده دفتر به پایان می‌رسد و هر دفتری در چندین فصل تقسیم شده است.

اسدالله خان غالب دهلوی

فرزند عبدالله خان از نژاد ترکان میان آسیا و تیره ایبک که یکی از آنها بنام ترسم خان نیای بزرگ غالب بود.



پدر بزرگش در زمان شاه عالم دوم از ترکستان هجرت کرد و به‌هند آمد. غالب در سال ۱۲۱۲ هـ. ق در آگره متولد شد و پنج ساله بود که پدرش رحلت کرد و عمویش نصرالله یبگ او را تربیت نمود و هرگاه عمویش نیز از جهان درگذشت غالب نه ساله بود. کودک یتیم را خویشانش تربیت کردند و چونکه استعداد داشت خوب تربیت شد و بجای شغل لشکری که شغل نیاکانش بود به ادبیات پرداخت و شخص ادیب و شاعر گشت.

در سال ۱۸۵۰ م بهادر شاه دوم آخرین پادشاه تیموری او را به لقب نجم‌الدوله دبیرالملک نظامت جنگ مفتخر نمود. در آنوقت غالب مرد پنجاه و چهار سال بود. بهادر

شاه فرمان داد که تاریخ تیموریه هند را بنویسد و ماهانه پنجاه روپیه حقوق که اکنون بسیار کم و در آن زمان مبلغی کلان میشد برای او تعیین کرد و چون که شاعر بوده به استادی او راپذیرفت که اشعارش را اصلاح کند. از واجد علیشاه پنجاه روپیه ماهانه می‌یافت و چون در سنه ۱۸۵۶ م) واجد علیشاه و در سنه ۱۸۵۷ م بهادر شاه از سلطنت محروم شدند غالب از حقوق دهلی و لکنهو محروم گشت ولی یوسف علیخان نواب رامپور به یاری او رسید و در سنه ۱۸۵۹ ماهانه صد روپیه وظیفه تعیین کرد. غالب در سنه ۲۸۵ هـ (۱۸۶۹) از جهان درگذشت. وهفتاد و سه سال زندگی نمود و او پس از امیر خسرو بزرگترین شاعر فارسی‌گوی هند است. به زبان اردو نیز شعر گفته. دیوان او بزبان فارسی در سنه ۱۸۷۲ م در لکنهو چاپ شد و دیوان هندی نیز بعداً به طبع رسید.

آثار او:

نظم: ۱- دیوان فارسی در دوازده هزار بیت

۲- دیوان اردو یک هزار و دو بیست بیت

۳- مثنوی بنام ابو گوهر بار در زندگی پیغمبر (ص)

نثر- سه نثر نیمروز - پنج آهنگ. دستنبو. درفش کویانی. عود هندی. اردوی معلی.

فرهنگ قاطع برهان. تاریخ شهر یاران تیموری. بلوای هند

نمونه اشعار: ترکیب بند در زندان گفته شده...

خواهم از بند به زندان سخن آغاز کنم

غم دل پرده دری فغان ساز کنم

چون سرایم سخن انصاف ز مجرم خواهم

چون نویسم غزل اندیشه‌ی غماز کنم

یار دیرینه! قدم رنجه مفرما کاینجا

آن نه گنجد که تو در کوی و من باز کنم

اهل زندان به سر و چشم خودم جا دادند

تا بدین صدر نشینی چه قدر ناز کنم

هله! دزدان گرفتار وفا نیست به شهر

خویشتن را بشما همدم و همراز کنم

به استقبال قصیده خاقانی گفته:

رهروان چون گهر آبله پا بینند

پای را پای فرانر ز ثریا بینند

هرچه در دیده عیان است نگاهش دارید
 هرچه در سینه نهان است زسیما بینند
 راستی از رقم صفحه هستی خوانند
 نقش کج بر ورق صفحه‌ی عنقا بینند
 راه زین گرم روان پرس که درگرم روی
 جاده چون نبض تپان در رگ صحرا بینند
 به استقبال قصیده عرفی. مطلع. «این متاع درد در بازار جان انداخته»
 ای ز وهم غیر غوغا در جهان انداخته
 گفته خود حرفی و خود را درگمان انداخته
 نقش برخاتم نه حرف بی صدا انگیخته
 شور در عالم ز هستی بی نشان انداخته
 آتشی از روی گلهای بهار افروخته
 شعله‌ای در جان مرغ صبح خوان انداخته
 نازم نگه شرم که دلها ز میان برد
 ز آنسان که خود آن چشم فسون سازندانست
 و برخواندی سوی خویش و زودفهمیدم دریغ
 بیش از این پایم زگرد راه پیچیدن نداشت
 گرمنافق اصل ناخوش در موافق هجرتلخ
 دیده داغم کرد روی دوستان دیدن نداشت
 برد آدم از امانت هرچه گردون برتافت
 ریخت می بر خاک چون در جام گنجیدن نداشت
 با دوست هر که باده به خلوت خورد مدام
 داند که خورد کوثر دارالسلام چیست
 خون چکانست نسیم از اثر ناله من
 کیست کز سعی نظری به دربار برد
 تو نیایی به لب بام و برکوی تو مدام
 دیسده‌ی ذوق نگه از روزن دیوار برد
 بلبل به چمن بنگر و پروانه به محفل
 شوق است که در وصل هم آرام ندارد

بوسی که ربایند به مستی ز لب یار
 نغز است ولی لذت دشنام ندارد
 نشوی رنجه ز زندان به صبحی کان قدم
 نفس باد سحر غالیه‌سا نیز کنند
 گفته باشی که زما خواهش دیدار خطاست
 این خطائی است که در روز جزا نیز کنند
 حلق غالب نگردد دشنه سعدی که سرود
 خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند
 به شرع آویز و حق میجو کم از مجنون نه‌ای باری
 دلش با محمل است اما زبان ساریبان دارد
 دلم در حلقه دام بلا می‌رقصد از شادی
 همانا خویشتن را در خم ز نقش گمان دارد
 بنام سادگی طفل است و خونریزی نمیداند
 به گل چیدن همان ذوق شمار کشتگان دارد
 کردم ایمان خود را دستمزد خویشتن
 می‌تراشم پیکر از سنگ و عبادت می‌کنم
 زنگ غم ز آئینه دل جز به می‌توان زدود
 در دم از دهر است و با ساقی حکایت می‌کنم
 لب بر لب دلبر نهم و جان بسپارم
 ترکیب یکی کردن صد ملتمس است این
 و حافظ فرموده: لبم به لب بنه ساقی و بستان جان شیرینم.
 خوش بود فارغ ز بند کفر و ایمان زیستن
 حیف کافر مردن و آوخ مسلمان زیستن
 تا چه راز اندر نه این پرده پنهان کرده‌اند
 مرگ مکتوبی بود کو راست عنوان زیستن
 گر چرخ فلک گردی سر بر خط فرمان نه
 ورگویی زمین باشی وقف خم چوگان شو

غالب در اوایل اسد تخلص می‌کرد و از سبک میرزا بیدل پیروی می‌نمود بعداً غالب
 بتخلص اختیار کرد گرچه به فارسی علاقه داشت ولی در زبان اردو نیز یکی از شاعران بزرگ

آن زبان شمرده میشود.

خواجه میردرد

ادیب و شاعر و عارف. به زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود و یادشاعر بزرگ به تخلص سودا و میر (تقی) معاصر بود. در سال ۱۱۳۳ مترلد شد و در سال ۱۱۹۹ در سن شصت سالگی به رحمت ایزدی پیوست.

آثار او :

۱- دیوان اشعار

۲- کتاب مهم و معتبر در تصوف بنام (الکتاب)

از سخنان فارسی:

رسید موسم پیری غم زمانه نماند	برای طول امل حرص را بهانه نماند
بیا که داد محبت کنون توان دادن	وگر نه لیلی و مجنون به جز فسانه نماند
ز بس که عالم دنیاست خود همه فانی	اگر چه ماند دراو خضر جاودانه نماند
بود چون نور نظر درد را سفر به وطن	به خانه ماند مدام و گهی به خانه نماند

مولانا محمد شوشتری

متخلص به خطا، شاعر و عارف.

آثار او : دیوان در دوازده هزار بیت

بنابر نوشته مؤلف کتاب تحفة العالم در زمان حکومت آصف الدوله به لکهنو آمد و چون سعادت علیخان برمسنند ریاست جلوس کرد در تهنیت و تاریخ جلوس شعر زیر سرود:

«حق تاج امل از سر باطل برداشت» و حق به حق دار رسید

از سبک سلمان ساوجی پیروی می‌کرد.

میر محمد رضی فرزند سید نورالدین شوشتری

پدر و نیاکانش شیخ الاسلام شوشتر بودند. او از شوشتر هجرت کرد و به هند آمد و پس از سفر به شهر سورت و مرشد آباد به حیدرآباد دکن رفت و مقیم آنجا گشت و همانجا به رحمت ایزدی پیوست.

از سخنان اوست:

نرم شوکز سخت روبان کار صورت گیر نیست

خانه‌ی فولاد هرگز لایق تصویر نیست

مست پیمانی و همی گویی
 دوستی استوار می‌باید
 ساقیا! نشئه نیست منظوم
 رفع رنج خمار می‌باید
 درد در کوچها چه مینالی
ناله در کوهسار می‌باید
 یاد ایامی که ما لیل و نهاری داشتیم
 بارخ و زلف کسی خوشی کار و باری داشتیم
 ای گل خندان در این گلزار ما هم مثل تو
 از شگفتن‌های دل گاهی بهاری داشتیم

میرزا نصرالله خان فدائی اصفهانی

ملقب به دولت یار جنگ فرزند محمدحسین سالک که نامش در گنج شایگان و مجمع-
 الفصحاء ذکر شده فدائی در ۱۲۴۳ ه. ق در اصفهان متولد شد و در سن هجده سالگی به



هند آمد و چندی در بمبئی ماند. در آنجا به افسران ارتش انگلیس فارسی تدریس می‌کرد
 و ضمناً خود زبان انگلیسی تحصیل می‌نمود. در سن سی سالگی به حیدرآباد دکن رفت و دختر
 موسی خان ایرانی را ازدواج نمود و قصیده‌ای در ستایش نخست وزیر وقت بنام سالار جنگ

سرود توسط پدر زنش به حضور نخست وزیر رسید و مورد توجه او شد. در آغاز سالار جنگ ماهانه هفتاد روپیه وظیفه برای او تعیین کرد و بعد به صد و پنجاه و سپس به سیصد روپیه افزایش داد. فدائی برای تکمیل زبان انگلیسی به اجازه سالار جنگ به انگلستان رفت و پس از شش سال به حیدرآباد بازگشت. در آنوقت رئیس کشور محبوب علیخان هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و سالار جنگ گذشته بر نخست وزیر نیابت سلطنت نیز در دست داشت. فدائی را معلم فارسی محبوب علیخان تعیین کرد و حقوق او را از سیصد به ششصد افزود و هرگاه محبوب علیخان به سن رشد رسید و امور سلطنت را بدست گرفت، فدائی را به لقب دولت یار جنگ مفتخر نمود و حقوق او را از ششصد به هزار روپیه ماهانه افزایش داد. در سنه ۱۳۰۳ ه. ق فدائی سفری به پونه رفت ولی در ده پنجه گری از جهان درگذشت. در آنوقت شصت سال از مراحل عمر طی کرده بود.

خدمات دولتی او:

استاد نظام در زبان فارسی - ناظم ضرب سکه .

آثار او:

در زمان ناصرالدین شاه توجهی به نوشتن فارسی سره شد یعنی ساده نویسی و کاستن الفاظ عربی در عبارت و افزودن الفاظ فارسی بود. جلال الدین میرزای قاجار کتابی بنام نامه خسروان در سه جلد به عبارت ساده نوشت و انتشار داد دیگران از او تقلید کردند از جمله دولت یار جنگ کتابی در تاریخ هند بنام ترکتازان هند در پنج جلد به فارسی سره نوشت و به انضمام لغات تازه در حیدرآباد انتشار داد و دیگر از آثار او دیوان اشعار است.

نمونه عبارت نامه ترکتازان هند

«گردآور نامهی داستان ترکتازان هند در نگارش فرهنگ از انروی پوزش می نماید که چون آن نامه (با آنکه ساختار نهال سخنانش از پیوند برگ و بار بیگانه برهنه و آزادست باز) مانند گفتگوی روزانه نوشته شده است.»

بایر برای اینکه در آینده چه کند با امیر محمد باقر فرماندار ترمذ کنکاج نمود او نیز چون دلش از رهگذر اوزبکان پهراس بود گفت شبیانی همه کشورهای آنسوی رود را امروز چراگاه الوس خود می داند و کار ما نیز اکنون از آن گذشته است که با او بتوانیم بر آئیم ازین روی من بهتر آن می دانم که خود را به کابلستان افکنیم و دیگر باره روی از بک را نبینیم. بایر آن گفتار را پسندید و آهنگ آنسو نمود.»

در این عبارت مختصر با وجود کوشش که لفظ عربی نداشته باشد، لفظ الوس ترکی

است و کنکاخ نیز نباید فارسی باشد. داستان را بمفهوم تاریخ گرفته و خوانندگان پی خواهند برد که روان و طبیعی هم نیست و احتمال دارد به همین علت نویسنده به آسانی نمی تواند افکار خود را بنویسد.

سراج الدین محمد متخلص به شبلی نعمانی

در سال ۱۲۷۴ هـ. (۱۸۵۷ م.) متولد شد و در سال ۱۳۳۱ هـ. (۱۹۱۴ م.) به سن پنجاه و هفت سال به رحمت ایزدی پیوست. دانشمندی ادیب و شاعر و مورخ و محقق بود. نیاکان او از قوم راجپوت هند بودند. نیای او شیوراج سنگه دین اسلام پذیرفت. شبلی پس از تحصیل زبان و ادبیات اردو و فارسی و عربی و فلسفه اسلام نزد مولوی محمد فاروق در سال ۱۸۷۶ م. به سن نوزده سالگی به زیارت وحج، به مکه رفت و در سال ۱۸۸۳ م. در دانشکده علیگیره در زبال عربی استادیار شد. چهل رویه ماهانه حقوق می گرفت. در ۱۸۹۲ م همراه با پرفسور آرنالد سفر کرد. آرنالد به انگلستان رفت و شبلی در مصر از او جدا شده سوی استانبول شتافت و سلطان عبدالحمیدخان به او مدال مجیدیه مرحمت فرمود و هرگاه به هند بازگشت دولت انگلیس به او لقب ممتاز شمس العلماء داد در ۱۹۱۲ م کتاب معروف سیرة النبی تألیف نمود ولی پیش از آنکه به پایان برساند در ماه نومیر ۱۹۱۴ هـ. به رحمت ایزدی پیوست. میان نویسندگان معروف هند او یگانه نویسنده هست که در نوشته اش تحقیق می کرد ولی در انتشار تألیفش گاهی شتاب می ورزید و در نتیجه برخی نکات تاریخی که او نوشته مورد انتقاد شده اند. از نویسندگان ایران شادروان سید محمد تقی رشتی فخر داعی به او ارادت داشت. آثار دیگر او:

- (۱) تذکره برجسته شعرای ایران دو پنج جلد بنام شعر العجم که فخر داعی ترجمه اش نموده.
- (۲) دیوان اشعار به زبان فارسی
- (۳) علم الکلام
- (۴) مقالات

گرچه به ایران نیامد ولی اشعار فارسی او نسبت به معاصرین فارسی گوی هند به فارسی ایران نزدیکتر گفته شده اند. او یکی از پنج دانشمند و نویسندگان معروف هند بود. نخستین آنها شادروان سید احمدخان بانی دانشکده علیگیره دوم محمد حسین آزاد دهلوی سوم مولوی حافظ تذیر احمد نویسنده داستانهای اخلاقی و اجتماعی و مترجم و مفسر قرآن مجید و چهارم مولوی ذکاء الله مورخ آزاد که سفری به ایران نمود مؤلف تاریخ هند و تذکره شعرای اردو و برخی کتابهای دیگر است و بعد شبلی است - پنج تن نامبرده قهرمانان نویسندگان هند و

نمونه‌ای از اشعار فارسی - به استقبال خواجه حافظ (مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید)

يك فرخنده قدم مژده سرا می‌آید
کز سفر یار سفر کرده‌ی ما می‌آید
رفت از شهر بدان سان که بهاران چمن
آمد آنگونه که در باغ صبا می‌آید
گوئیا یوسف گم گشته به کنعان آمد
با نگار یمنی سوی صنا می‌آید
رفتش گرچه به کام دل احباب نبود
چون بیامد به مراد دل ما می‌آید
خوی‌خویش به همان لطف و صفا هست که بود
هم بدان قاعده‌ی مهر و وفا می‌آید
بوی جانی که مشام دل و جان تازه کند
می‌توان یافت کز آن بند قبا می‌آید
هرکجا می‌گذرد عطرافشان می‌گذرد
هر نسیمی که از آن زلف دو تا می‌آید
ای دعای سحر از چرخ فرود آکون
کان که می‌خواستی او را به دعا می‌آید
شیلی غمزده آورد دل و دین به نثار
غیر ازین چیست که از دست گدا می‌آید
يك سروصد گوشه سودای نهانی داشتم
یاد آن روزی که من با خود جهانی داشتم
یاد آن روزی که دست افشان گذشتم از حرم
از غرور آنکه من هم آشیانی داشتم
هیچ باك از گردش گردون گردانم نبود
کز زمین کوچی او آسمانی داشتم
خلد و حور و کوثرای واعظا اگر خوش کرده‌ای
بزم ما هم شاهد و نقل و شرابی بیش نیست

داد ز آن بیرحم کز چشمم چو سیل اشک ریخت
 خنده اش بگرفت و گفت از ناز آبی بیش نیست
 بر غلط هم بر شبلی نشستی یکبار
 گرچه بیچاره به سودای تو از جان برخاست
 خال جا کرده بر آن عارض روشن گوئی
 آتش افروخته هندوی فسون خوانی هست
 داشت دعوی مسیحائی و از من بگذشت
 چون بدید آنکه هنوزم رمق جانی هست
 روشنی شد ز نوا سنجی شبلی کامروز
 هند را نیز قمی هست و جفاهانی هست
 کار عشق خوب رویان نامکرر شیوه ایست
 گرچه صدره کرده ای دل باز می بایست کرد
 هر کسی چون شیخ میدان ریا را مرد نیست
 شرح اسرار نهان بردار می بایست کرد
 جام می با بوسه ی لعل شراب آلود او
 زین دو کار دل نشین يك کار می بایست کرد
 منبر و محراب درس عقل را شایسته نیست
 اندرین فن زحمت بسیار می بایست کرد
 بارها گفته ام و حاجت تکرار نماند
 که مرا جز به می و باده سرو کار نماند
 دانی که در این معرکه با نام و نشان کیست
 آن است که از نام و نشانش اثری نیست
 نی ذوق نگاهی و نه هنگامه ی عشقی
 ای وای به شهری که در او فتنه گری نیست
 زمانیکه بشیرالدوله آسمان جاه نخست وزیر حیدرآباد دکن به دیدن دانشکده علیگره
 آمد در ستایش او قصیده ای سرود و این است چند بیت از آن ، به استقبال رودکی:
 هم چنان باشیم گرم گفتگو قاصد از در ناگهان آینده می
 افکند شور مبارکباد و پس این حدیثش بر زبان آید همی
 آسمان جاه از سوی ملک دکن جانب هندوستان آید همی

محمد علی فرزند علی رضا شوشتری

متخلص به حزین در سال ۱۲۶۶ ه. (۱۸۴۹ م.) متولد شد تحصیل ابتدائی را نزد والدش کرد و بعد در کاظمین (عراق) نزد سید مهدی معروف به کافی و شیخ جابر و ملا عبد الله



و سید حسین یزدی ادبیات فارسی و عربی را مطالعه کرد و در سال ۱۸۷۱ م. به هند سفر نمود و در سال ۱۳۰۴/۲ ه. ق. از جانب دولت ایران به صوابدید سرقونسل ایران مقیم بمبئی و اتفاق وزیر خارجه وقت میرزا یحیی خان مشیرالدوله به خدمت قونسل ایران در حیدرآباد منصوب گشت و فرمانی به این عبارت صادر شد:

«نظر به استعداد و صوابدید جناب مستطاب قواما للفرقة والاقبال نظاما للشوكة والاجلال مشیرالدوله یحیی خان وزیر خارجه در بار عالیجاه عزت همسراه آقا محمد علی شوشتری در هذه السنه تنكوزئیل او را به قونسل حیدرآباد دکن مفتخر و سرفراز فرمودیم که موافق عهود مقدسه و دستور العمل کارپرداز اول این دولت مقیم بمبئی در احقاق تبعه و تجار ایندولت کمال مراقبت و اهتمام را به عمل آورده در عهده شناسد - حررفی شهر رمضان ۱۳۰۴ هجری.

ولی از دولت انگلیس بنا بر مصلحت سیاسی وقت که نمی‌خواست نماینده‌ای از کشور خارجه در حیدرآباد باشد و نظام حیدرآباد قدرت و خصوصیتی بیابد خواهش دولت ایران پذیرفته نشد. در سال ۱۹۲۱ محمد علی متخلص به‌حزین در بنگلور (جنوب هند) به رحمت ایزدی پیوست و همانجا مدفون شد. شخص ادیب و شاعر ومیهن پرست بود. آثار او : ۱- ناله‌ی حزین در ۳۰۰ صفحه به‌شعر در واقعه کربلا و شهادت امام سیوم حضرت حسین

۲- دیوان دشعار به فارسی

۳- تحفة الاحباب با مختصر تاریخ دکن (جنوب هند) و بیوگرافی شخص خود.

۴- ترجمه الکلام

نمونه از اشعار او:

در خیال وصل جانان این قدر بگریستم

تا که چشم در فغان آمد که دریا نیستم

گر نه بد امید وصلش زندگی بود محال

در همین امید وحسرت این قدرم زیستم

رشته‌ی امید را چون بگسلم از خود حزین

منکه تار و پود او را از محبت ریستم

شربت قند مقطر زدهام

تا که بر لب دلبر زدهام

سکه بر ملک سکندر زدهام

ساقیم حضورم آب بقاست

طعنه بر سرو صنوبر زدهام

دیده‌ام تا به چمن سرو قدش

روی بر زلف معنبر زدهام

چه کنم غالیه و مشک عبیر

دست بر دامن حیدر زدهام

نیست اندیشه‌ای از حشر حزین

مدد بهر دریا و باران فرستم

سرشک رخم سوی عمان فرستم

که سیلی از آن بهره طوفان فرستم

زند چشمه چشم من جوش زانسان

ختن بهر مشکین غزالان فرستم

پی ارمغان نکهت زلف او را

ز بهر صدف ماه نیسان فرستم

گهرهای اشکم کنم جمع وانگه

جان از تن رفته باز آید همی

بوی یار دلنواز آید همی

یار من با چنگ و ساز آید همی

ساغر می در کف و خندان و شاد

در دو عالم سرفراز آید همی

هر که بیند یک نظر بر روی او

صبحم ز جفای چرخ چون شام گذشت

در غفلت وقت آه که ایام گذشت

بردییم نه حاصلی به جزرنج حزین این عمر دو روزه کام و ناکام گذشت

سید محمد اسماعیل فرزند میرزا محمدعلی تهرانی

متخلص به حیرت یکی از نیاکان اوبنام میرزا جعفر معاصر کریم خان زند رتبه صدارت مملکت را داشت و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص به نشاط از خویشان مادرش بود . در سال ۱۲۶۲ هـ ق (۱۸۳۶ م) در تهران منولد شد . چهار ساله بود که پدرش رحلت کرد . در شش سالگی به حضور محمد شاه رسید و مورد عنایت او شد و کیسه‌ای پراز زر و قلمدان مطلا به او مرحمت گردید .

در جوانی (۱۸۵۱ م) با میرزا حبیب قاآنی و میرزا ابوالحسن یغمای جندقی گرچه از او در سن بزرگتر بودند ، علاقه نزدیک داشت و اکثر در صحبت آنها بود . سفری از راه قم و کاشان به اصفهان رفت و در سن نوزده سال از راه تبریز به ترکیه مسافرت نمود و در ارض روم هشت ماه ماند و در آنجا از کشیش‌های فرانسوی زبان فرانسه آموخت . بعد در استانبول سه سال ماند و زبان ترکی فراگرفت . پس از آن به مصر رفت و از آنجا به حج کعبه مشرف گشت . میخواست در صفای یمن سکونت اختیار کند و به آن قصد به عدن رسید و اتفاقاً در آنجا به تماشای دژی که برای مردم ممنوع بود میگشت که نظر سر بازحافظ دژ بر او افتاد و او را گرفتار کرد و به فرمان رئیس نظامی دژ به هند فرستاده شد و در شهر بلکام تحت مراقبت ماند و بعد که بدگمانی نظامیها دور شد آزاد گردید . ولی در همانجا ماند و زبان انگلیسی فراگرفت و چندی در دفترخانه دیوان بمبئی مترجم انگلیسی بود . کتاب تاریخ ایران سر جان ملکم را به فارسی ترجمه کرد و در سنه ۱۸۷۲ در دانشکده الفن استون Elphin – Stone استاد زبان فارسی شد و بیست و شش (۲۶) سال به آن خدمت گذراند . به شعر و حکمت به ویژه الهیات علاقه زیاد داشت . از دولت انگلیس لقب ممتاز شمس العلماء یافت و بعد خدمت افتخاری داد . و در Justice of peace از دولت انگلیس به او داده شد و عضو دانشگاه بمبئی گردید .

در سنه ۱۳۱۶ هـ ق (۱۸۰۸ م) باز نشسته شد و در همان سال در ماه اکتبر ۱۸۹۸ م از جهان درگذشت . شصت و دو (۶۲) زندگی نمود و در گورستان ایرانیان بمبئی سمت غربی شهر مدفون شد .

از سخنان او : به استقبال غزل سعدی که مطلع آن «لابالی چه کند دفتر دانائی را - طاقت وعظ نباشد سر سودائی را» و چنین گفته :

هر که آگاه شود لذت رسوائی را

به دو عالم ندهد عالم شیدائی را

بسکه در سلسله‌ها گردن دیوانه بسوزد
 عاقبت چاره نشد این سر سودائی را
 سبقش هم ز نخست از ورق نادانی است
 به جنون عرضه مکن دفتر دانائی را
 سر به پای تو و پا بر سر عالم به عبث
 خواجه بسته است به من بی سروبی پائی را
 همه گفتند ولی کس نتواند توصیف
 تا دم صبح قیامت شب تنهائی را
 به استقبال خواجه حافظ - خوشتر از فکر می‌وجام چه خواهد بودن:
 جام در کش مگو انجام چه خواهد بودن
 حاصل از گردش ایام چه خواهد بودن
 نام گشوئید بود حاصل عمر از دو جهان
 ای عجب حاصل ازین نام چه خواهد بودن
 کس ندانست که آغاز چه بوده است اکنون
 هم فرو مانده که انجام چه خواهد بودن
 هر کس از روز جزا حیرت امیدی دارد
 تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

دکتر محمد اسحاق بنگالی

در سال ۱۸۹۶/۷ متولد شد. ایران شناس هند بود. پایان نامه خود را زیر عنوان
 شعر نوین فارسی نوشت و از دانشگاه لندن رتبه دکتری یافت. در کلکته انجمن ایران و هند نایب
 نمود.

آثار او: ۱- سخنوران ایران در سه جلد

(۲) مجله بزم ایران بزبان فارسی و انگلیسی

مجموع تألیفات او به بیست جلد کتاب و رساله میرسد.

سید محمد علی داعی الاسلام

فرزند سید فضل‌الله از سادات حسنی در سال ۱۲۹۵ متولد شد و پس از تحصیل
 ادبیات عرب در ۱۳۲۴ به زیارت کعبه مشرف شد و به هند سفر کرد و در بمبئی اقامت گزید

و دین اسلام تبلیغ نمود و ضمناً زبان اردو و گجراتی را فرا گرفت و پس از دو یا سه سال از بمبئی به حیدرآباد دکن رفت و در دانشکده نظام (نظام کالج) استاد زبان فارسی شد و پس از بازنشستگی در ۱۹۵۱م در سن هفتاد و شش سالگی به رحمت ایزدی پیوست. زبان اردو و گجراتی و سنسکرت و انگلیسی به خوبی میدانست و به سبک صائب شعر میسرود. دیوان او تاکنون به چاپ رسیده و در هیچ مجله‌ای از اشعار او نگارنده شعری ندیده. از آثار برجسته او فرهنگی است بنام فرهنگ نظام که به خواهش اداره فرهنگ دولت حیدرآباد در چندین سال در پنج جلد به ترتیب زیر به پایان رساند و انتشار داد.

جلد اول: در ۸۷۵ صفحه با مقدمه از حرف الف تا ب

جلد دوم: در ۶۴۷ از حرف ب تا غ

جلد سوم: در ۷۸۳ از حرف د تا خ

جلد چهارم: در ۶۱۵ از حرف ف تا ل

جلد پنجم، در ۶۱۶ از حرف م تا ی

میرزا طاهر متخلص به نیری فرزند قدیم خان شیرازی

در آغاز جوانی از شیراز به هند آمد و به حضور نخست وزیر وقت بنام چند ولال رسید و مورد توجه او گشت و پس از چند سال به ایران مراجعت و بار دیگر به هند آمد و مقیم حیدرآباد دکن شد. مداح چندولال بود. چندولال درسخاوت و دهش اسراف مینمود و پس از اونوه اش بنام راجه کش پرشاد بوزارت رسید و او نیز به زبان فارسی علاقه داشت. یکی از مداحان او شادروان سید محمد علی داعی الاسلام مؤلف فرهنگ نظام بود. از سخنان نیری:

عید همایون به ذات صدر اجل باد

بر در قدرش ستاره اوج زحل باد

قبضه چرخ فلک گرفت و بگفتا

ختم بر این داستان جنگ و جدل باد

مهراجه قضا قدرت جهان بود چند ولال

که گردونش بود ایوان و کیوان است در بانش

هوا شاگرد رفتارش فلک حیران گفتارش

ملك مزدور تیمارش زمین اقطاع جولانش

چوبانگ کوس رزم آید زمین ازهم بفرساید

شاعر بخش خود را از آقای وزیر دریافت اگرچه اشعار ارزش بخشی را نداشتند.

دکتر سر محمد اقبال

شاعر ادیب و فیلسوف نیاکانش از برهمنان کشمیر در سال ۱۸۷۳ م در سیالکوت (پنجاب) متولد شد. تحصیلات را تا درجه فوق لیسانس (M.A) در پنجاب نمود و از دانشگاه پنجاب تصدیق نامه دریافت پس از آن به اروپا سفر کرد و رساله علمی برای رتبه دکتر زیر عنوان Development of Persian Metaphysic نوشت و از دانشگاه آلمانی رتبه دکتر در فلسفه گرفت. از آغاز جوانی ذوق شاعرانه داشت. با دیانت و طبیعتاً اندیشه مند بود. افکار عرفانی و اجتماعی و سیاسی را به زبان اردو و فارسی میسرود. و از وضعیت هم‌میهنانش که در جهل و بیچارگی و یأس و بندگی به بیگانگان گرفتار شده بودند سخت متأثر بود. تا اینکه نام‌های منظوم او بنام «اسرار خودی» مورد توجه پروفیسر نکلسن شد و او آنرا با مقدمه و معرفی گوینده بزبان انگلیسی ترجمه کرد و انتشار داد که وسیله شهرت اقبال شد. در ایران و هند اگر شاعریا نویسنده خوش بختی از دانشمند خارجه به‌ویژه فرنگستان ستوده شود و معرفی گردد در میهن خود گمنام باشد خوش نام و مشهور و معروف می‌شود برای نمونه عمر خیام و عرفی در ایران و اشخاصی مانند اقبال در هند میباشند. او شاعر قصیده یا مثنوی بزمی یا رزمی نبود ولی از مسلمانان با غیرت و دانش بود. پس از دریافت تصدیق نامه Phd چون به وطن بازگشت در دانشکده Oriental College در فلسفه به سمت استاد پارمنصوب گشت مانند دیگر روشنفکران میهن پرست در ددل میگرد و آرزو مند بود که پاکی و دیانت و امانت و شهادت عصر نبوی و خلفای راشدین میان مسلمانان تجدید بشود و روحیکه حضرت ختمی مرتبت بر قریش دمید آنرا از جمود بدر آورد و جهانگیر نموده بار دیگر تجلی کند. دین اسلام را دین فطری و طبیعی میدانست و بر اساس این اندیشه او فلسفه خود را تقدیم هم‌وطنان نمود. بعقیده او بشر نباید از مرگ بهراسد و نباید خود را زبون و بیچاره تصور کند و مأیوس بگردد گویا در نظرش این آیه از قرآن مجید بود که میفرماید «لا تیسوا من روح الله انه لا یایس من روح الله الا القوم الکافرون ۱۲/۸۷ یعنی نوید مشوید از رحمت ایزدی بد دستیکه نوید نمیشود از رحمت ایزدی مگر او که (از رحیم بودن خداوند) انکار میکند. مقصود از فلسفه خودی اقبال ثابت کردن شخصیت و وجود خود است. بشر در اثبات شخصیت وجود خود اگر کوتاهی نمود بشر نیست. اشعار او چه به زبان اردو



وجه بزبان فارسی به سرعت مطلوب و مرغوب عموم خوانندگان و شنوندگان شدند و چون از دانشمند انگلیسی ستوده شدند بر زبان همه دانشمندان و دانش جویان هند و ایران جاری گشتند رتبه اقبال از رتبه شاعر محض برتر شد و او رهبر اخلاقی و سیاسی فکری گشت و گرچه در فلسفه و عرفان هند یا اسلام مطالعه عمیق نکرده بود ولی از آنچه میدانست به نوعی بیان کرد که خوانندگان متأثر شدند اقبال معتقد بود که پیغمبر اسلام وحدت و قدرت پروردگار را در اعلا ترین صورتی اعلام کرده است و این عقیده یعنی عقیده وحدت ایزدی را با مساوات و اخوت افراد بشر بدون استثناء توأم نموده. مسلمانان از هر نژاد و ملت که باشند خود را فرع يك اصل و برادر یکدیگر بدانند و چه به زبان و چه در اندیشه و عمل برادران رفتار کنند. اقبال از قهرمان پرستی که خارج از اسلام باشد خوش ندارد و خطاب به ایرانیان میگوید:

کاروان وارفته ملک و نسب ذکر شاپور است و تحقیر عرب
 با وطن پیوست و از خود رگدشت دل به رستم داد و از حیدر گسست

اثبات وجود و شخصیت را واجب میدانست و این عقیده او دلهای وارفته و پژمرده مسلمانان را که آرزوی آزادی و مساوات داشتند به نشاط درآورد. اقبال هم چنانکه اثبات وجود با عزت نفس را لازم میدانست از نفی وجود و رهبانیت انکار داشت و از عجز و تسلیم سر باز میزد و این اندیشه مکرر در اشعارش بیان شده بلکه میتوان گفت که سرتاسر اشعار او بر همین زمینه است. او قهرمان روحانی مانند حضرت حسین یا قهرمانی تنی چون تیبو سلطان را دوست میداشت زمانیکه به میسور آمد به مقبره تیبو رفت و گریست و یادی از نبرد مردانه و شهادت دلیرانه تیبو نمود. میان شعرای بزرگ فارسی زبان هند رتبه اقبال را پس از امیر خسرو و غالب باید شمرد ولی در اندیشه و ابتکارمانندی ندارد. اشعار او برخی ساده و روشن و بعضی پیچیده هستند ولی چون مکرر خوانده شوند خواننده به اندیشه او بی میبرد:

آثار او:

- ۱- رموز بیخودی یا علاقه فرد با افراد در اجتماع
- ۲- رموز خودی. زیست و قوه فعاله آن: چگونه باید تربیت شود و چگونه به فعالیت درست درآید.

۳- زبور عجم

۴- پیام مشرق

۵- جاوید نامه

۶- پس چه باید کرد ای اقوام شرق

نمونه ای از سخنان او -

از جاوید نامه (نیچه و فلسفه آلمانی او)

من به رومی گفتم ابن دیوانه کیست	گفت این فرزانه المانوی است
در میان این دو عالم جای اوست	نغمه دیرینه اندر نای اوست
باز این حلاج بی دار و رسن	نوع دیگر گفت آن حرف کهن
حرف او بی باک و افکارش عظیم	غریبان از تیغ گفتارش دو نیم
هم نشین بر جذبه‌ی او پی نبرد	بنده مجذوب را مجنون شمرد
عاقلان از عشق و مستی بی نصیب	نبض او دادند در دست طیب
با پزشکان چیست غیر از ریوفرنگ	و این مجذوبی که زاد اندر فرنگ
بیا ای عشق ای رمز دل ما	بیا ای کشت ما ای حاصل ما
کهن گشتند این خاکی نهادان	دگر آدم بنا کن از گل مسان
به برگ لاله رنگ آمیزی عشق	به جان ما بلا انگیزی عشق
اگر این خاکدان را واشگافی	دروش بنگری خونریزی عشق

در فلسفه اقبال زندگی امانت ایزدی است. امانت را باید نگه داشت و نباید از آن سوء استفاده کرد. بلکه باید کوشید که به بهتر گردد و ناقص کامل شود. نظم و ترتیب در اعمال ما راه راه راست دهنما میشود و عزم استوار آینده‌ی ما را ثابت میکند آزادی از بونوی و بندگی بنا بر کمیت و کیفیت در مقاومت صورت میگیرد. دردها و بندشها گذرنده هستند. اقبال به جلال الدین بلخی صمیمانه ارادت داشت. شجاعت و جسارت و از خود گذشتگی رادوست میداشت بنا بر این قره العین قزوینی رادوست میداشت و هم چنین تیپو سلطان پادشاه میسور را. چونکه اود لیرانه از جان گذشته هفده سال با دولت انگلیس مردانه زدو خورد کرد و سر انجام شربت شهادت نوشید. ولی تسلیم نگشت. و برعکس بر خواجه حافظ ایراد میگرفت و اشعار او را انتقاد میکرد زیرا به عقیده او اشعار حافظ گرچه عرفانی و طرب انگیز هستند خواننده‌ی بی شعوری را تن پرور میکند. و ضمناً به استقبال غزل حافظ و مطلع «تاز میخانه می نام و نشان خواهد بود». چنین گفته ..

زندگی جوی روان است و روان خواهد بود

این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود

آنچه بود است و نباید از میان خواهد رفت

آنچه بایست و نبود است همان خواهد بود

عشق از لذت دیدار سرا پا نظر است

حسن مشتاق نمود است و عیان خواهد بود

آن زمینی که بر آن گریه خونین زده‌ام
 اشک من در جگرش لعل گران خواهد بود
 مژه صبح در این تیره شبانم دادند
 شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند
 در بیت آخرگویا از آزادی و استقلال آینده‌ی هندبه‌ویژه پاکستان پیشگویی نموده و به
 اسارت‌گذشته و آزادی آینده اشار کرده.

ز خاک خویش طلب آتشیکه پیدا نیست
 تجلی دگری در خور تماشا نیست
 اگر چه عقل فسون پیشه لشکری انگیخت
 تو دل گرفته نباشی که عشق تنها نیست
 مرا به راه طلب پای درگل است هنوز
 که دل به قافله و رخت و منزل است هنوز
 کجاست برق نگاهی که خانمان سوزد
 مرا معامله با کشت و حاصل است هنوز
 تپیدن و نرسیدن چه عالمی دارد
 خوشا کسیکه به دنبال محمل است هنوز
 کسیکه از دوجهان خویش را برون نشناخت
 فریب خورده‌ی این نقش باطل است هنوز

در مثنوی «چه باید کرد» گفته است...

آدمیت زار نسالید از فرنگ	زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کردای اقوام شرق	باز روشن میشود ایام شرق
در ضمیرش انقلاب آمد پدید	شب گذشت و آفتاب آمد پدید
یورپ از شمیر خود بسمل فتاد	زیر کردن رسم لادینی فتاد
گرگی اندر پوستین بره‌ای	هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات فطرت انسان ازوست	آدمیت راغم پنهان ازوست
در نگاهش آدمی آب و گل است	کاروان زندگی بی منزل است

شاعر کیست؟ و شاعری چیست؟

کس نداند در جهان شاعر کجاست

پرده‌ی او از بم وزیر نی نواست

آن دل گرمی که دارد در کنار
 پیش یزدان هم نمیگیرد قرار
 از نگاهش خوب گردد خوبتر
فطرت از افسون او محبوب تر
 از دمش بلبل نوا آموخت است
 غازه اش رخسار گل افروخت است
 سوز او اندر دل پروانه هاست
عشق را رنگین از او افسانه هاست
 بحر و بر پوشیده در آب و گلش
صد جهان تازه مضمر در دلش
 اهل عالم را صلا بر خوان کند
 آتش خود را چو باد ارزان کند
 ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد
 چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
 رخت ناز از نیستی بیرون کشید
چون گل از خاک مزار خود دید
 سینه شاعر تجلی زای حسن
 خیزد از سینای او انوار حسن
کاروانها از درایش گام زن
 در پی آواز نسایش گام زن
 در علو همت و حوصله بلند فرمود -
 دانه سبجه به زنار کشیدن آموز
 گر نگاه تو دو بین است ندیدن آموز
 یاز خلوت کده غنچه برون زن چو نسیم
 با نسیم سحر آمیز و وزیدن آموز
 آفریدند اگر شبم بی مایه ترا
 خیز و بر داغ دل لاله چکیدن آموز
 اگر ت خار گل تازه رسی ساخته اند
 پاس ناموس چمن دار و خیلیدن آموز

باغبان گرز خیابان تو بر کند ترا
صفت سبزه دگسر باره دمیدن آموز
تا کجا در ته بال دگران میاشی
در هوای چمن آزاده پریدن آموز

موازنه میان روشنفکران و میهن پرستان هند و ایران

در اواخر سده نوزده و اوایل بیست میلادی، در هند و ایران دانشمندان و روشنفکران و آزادی خواهان برجسته پدید شدند و البته با جمعیت قریب چهارصد میلیون هند و مقابل پانزده یا شانزده میلیون ایرانی شماره چنین اشخاص در هند بیش از ایران است. از جمله در هند: جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید شخصی بود نویسنده از خانواده اشراف مورخ و سیاستمدار آزادمنش و میهن پرست که در راه آزادی به همه زحمت و مرارت تن داد و یک بهره از عمرش را در زندان گذراند و بهترین تصانیف در زندان نگاشت و در پاداش هرگاه هند استقلال یافت او به رتبه نخست وزیر رسید و هم چنان در آن رتبه باقی مانده عمرش را بسر برد. شهرت او نه تنها در هند بلکه در جهان به فرهنگ بود و نظیر او در ایران نمی یابیم خدا می داند قائل مقام فراهانی یا میرزا تقی خان اتابک اگر مهلتی می یافتند و دچار مشکلات و دسیسه ها و ریا نمی شدند چه خدمات برجسته می نمودند برای خدمت و شهرت منتها استعداد نامبرده نه از سوی دولت و نه از افراد ملت کسی را پیدا نکردند که جلو حسود و رئیس مستبد بگیرد که استعداد خود را نشان دهند. اگر بود قحطی اشخاص نبوغ نمی شد. از روشنفکران و اندیشمندان در هند تا گور بنگالی است. شخص ادیب و به همه مفهوم شاعری آزادمنش روحانی و معنوی که شهرت جهانی یافت نظیر او در ایران اگر شادروان دهخدا یا ملک الشعراء بهار یا میرزا صادق قام مقامی را بگیریم هیچ یک از آنها به پای تاگور نمی رسند. دیگر دکتر سر محمد اقبال در هند پدید شد و او ادیب و فیلسوف و مرد سنجش و اندیشه آزادمنش ولی متدین و قانع کسارها را آسان می گرفت در اندیشه ثابت بود و ابتکار داشت. در هوش و ذکاوت و معلومات ممکن است در ایران نیز مانند او بودند ولی روزگار به آنها موقع نداد که هنر خویش را نشان دهند. زمینه برخلاف آمال آنها بود و بنا بر این ستارگان درخشنده بودند که به خسوف استبداد درآمدند دور تاریکی ماندند و گمنام درگذشتند.

دکتر سیدهادی حسن

فرزند سیدامیر حسن مادرش اصلا شیرازی استاد دانشگاه علیگره ادیب و سخنران فصیح

مرد با جسارت و کار در حیدرآباد دکن در سوم ماه سپتامبر ۱۸۹۴ م. متولد شد. پس از تکمیل دوره‌ی دبیرستانی به پونه رفت و در آنجا در دانشکده فرگوسن تصدیق‌نامه رتبه BSc را گرفت و بسبب ذکاوت و هوشی که داشت به کمک وزارت فرهنگ حیدرآباد به انگلستان سفر کرد و از دانشگاه کمبریج در زمین شناسی و شیمی درجه BSc یافت و هرگاه به هند بازگشت در دانشکده علیگره دانشیار شد که گیاه‌شناسی تدریس کند ولی طبیعت او را به شغل دیگر خلق کرده بود. او دوباره به انگلستان رفت و این بار بجای علوم ددادیات ایران درجه دکترا یافت و پس از بازگشت به هند استاد زبان فارسی شد و تا آخر به همان وظیفه ماند. مولانا جلال‌الدین بلخی در مثنوی می‌فرماید هر کسی را بهر کاری ساختند. بنا بر هر دانشجو پیش از گرفتن رشته‌ای از علم باید در خود مطالعه و گرایش طبیعی خود را درک نماید و بموجب گرایش رشته‌ای از علم مطالعه کند و عمر خود را در دانستن آن وقف سازد در آن صورت به آسانی او استاد آن رشته شده می‌تواند به جامعه نیز از خود سود برساند و خدمتی نماید. دکتر سیدهادی‌حسن چند بار به میسور سفر کرد و یکبار به دعوت دانشگاه میسور سخنرانی نمود و سخنرانی او زیر عنوان موازنه میان فردوسی و خاقانی بود و او از یک جهت خاقانی را در هاعری و حفظ لغات بر فردوسی برتری داد.

چونکه دانشگاه علیگره ملی بود و نیازمند به همراهی و کمک ثروتمندان ملت می‌شد و گاه بگاه استادان دانشگاه به اطراف سفر می‌کردند و اعانه جمع می‌نمودند و در این میدان دکتر سیدهادی‌حسن بی‌مانند بود. چنانچه برای دانشکده پزشکی او باطراف هند سفر نمود و توانست که سه میلیون روپیه که در آنوقت مبلغ هنگفت شمرده میشد اعانه جمع کند. نظر بر خدمات برجسته و فعالیت در امور علمی و اجتماعی دولت هند یک‌هزار و پانصد روپیه وظیفه تعیین کرد و دولت ایران نشان رتبه اول دانش را به او داد و از دانشگاه علمی چهار هزار روپیه سالانه پاداش خدمت می‌یافت.

این استاد دانشمند در ۲۳ ماه می سال ۱۹۶۳ ساعت شش و نیم عصر در سن شصت و نه سال به رحمت ایزدی پیوست. مردی فعال و جسور و بزم‌آرا و سخنران بود در حین سخنرانی او چه بزبان انگلیسی و چه بزبان فارسی و اردو شنوندگان مجذوب شیرینی سخن و فصاحت آن میشدند.

آثار او:

- ۱- تاریخ دریانوردی ایران بزبان انگلیسی
- ۲- مطالعه در تاریخ ادبیات ایران
- ۳- تصحیح دیوان فلکی شیروانی به فارسی

- ۴- شعر فارسی در عصر مغول به انگلیسی
- ۵- تصحیح دیوان شهنشاه همایون به فارسی
- ۶- ترجمه نمایشنامه شکنتلا اصل بزبان سنسکرت ترجمه به فارسی
- ۷- تحقیق در ادبیات ایران

برخی دیگر از مؤلفین فارسی زبان در هند

- ۱- از متقدمین ابوریحان بیرونی است که در جلد عصر سامانی این نامه شرح حال او بتفصیل ذکر شده و تکرار لازم نیست بیرونی اوائل عمر را در خوارزم و خراسان گذراند و کتاب آثار الباقیه را در آن ایام نوشت و از استادانی مانند ابونصر منصور بن علی و ابومحمود حامد بن الخضر خجندی و محمد بن جلیل سنجری استفاده نمود و سرانجام به هند سفر کرد و چهل سال در آنجا اقامت گزید و نامه های سودمند نوشت که تا کنون مورد توجه دانشمندان شرق و غرب است در غزه تخمیناً در سن هفتاد یا هفتاد و پنج از جهان درگذشت.
- ۲- ابوصالح بن شعیب مترجم کتابی از زبان سنسکریت (که احتمال دارد در رزمنامه مهابهارتا باشد) به فارسی ترجمه نمود و بعداً همان نامه را ابوالحسن جلی در سال ۱۰۲۶ ترجمه کرد.
- ۳- یحیی بن احمند سرهندی نویسنده تاریخ مبارک شاهی (قطب الدین مبارک خاجی)
- ۴- محمد شفیع بن محمد شریف تهرانی-مؤلف تاریخ چغتائی (یا مرآت الورداه) پدر او از ایران به هند هجرت کرد و او در هند ولادت یافت. تاریخ چغتائی از زمان بابر آغاز گشته تا اواسط سلطنت محمد شاه به پایان میرسد. عبارتش دلپذیر ولی به سبکی نوشته شده که زود فهم نیست.
- ۵- مرزاخان بن فخرالدین محمد- نویسنده کتاب تحفة الهند در دو جلد بنابر خواهش شاهزاده محمد اعظم فرزند عالمگیر در این کتاب از هنر ادبی هند یعنی عروض و اوزان و صنایع شعر و موسیقی و علاقه به ترتیب زیر ترجمه شده.
- ۱- پنگل یا علم عروض بزبان هندی
- ۲- اوزانی یا نك Tuk
- ۳- صنایع شعر سرن گار Saringar
- ۴- موسیقی سنگیتا Sangita
- ۵- علاقه جنسی كوك Kok
- ۶- عبدالقادریدابونی- نویسنده نامه حزد افزایا ترجمه کتابی بزبان سنسکریت بنام

سنگاسن بتیسی (۱۳۲ افسانه) و بحرالاتمار یا ترجمه داستانها از زبان سنسکریت به فارسی و کتابی بنام منتخب التواریخ یا تاریخ هند تا سال چهارم سلطنت اکبر شاه (۱۰۰۴) و جلد سوم این تاریخ پراهمیت احوال شعرا و دانشمندان دربار اکبر شاه را از جمله ۳۸ تن از مشایخ و چهل و نه از علما و پانزده از پزشکان و یکصد و شصت و هفت از شعراء که بیشتر از آنها ایرانی هستند.

۷- محمد کاغم شیرازی ۱۶۶۷ م - ق مؤلف عالمگیرنامه

۸- عبدالحمید لاهوری ۱۶۱۴۷ م عمل صالح

۹- احمد یادگار نویسنده تاریخ افغان

۱۰- حیدر میرزا و نملت - نویسنده تاریخ مغل یا زمین شناسی میان آسیا

۱۱- محمد شریف ملقب به معتمد خان - نویسنده اقبال نامه جهانگیر

۱۲- محمد طاهر غیاث خان متخلص به آشنا - معاصر شاه جهان و مؤلف تاریخی بنام

شاه جهان نامه

این است شمه‌ای از بسیار نویسندگان و شعرای مسلمان در هند چه از ایران و چه از هند

که بزبان فارسی شعر گفته یا کتابی نوشته‌اند.

ادبا و شعراء فارسی زبان از هندوان

زبان مادری شاهان تیموری البته ترکی بود ولی پس از آنکه تقریباً صد و پنجاه سال نیاکان بابر در ایران سلطنت کردند به زبان فارسی نیز کاملاً آشنا شده بودند و به دو زبان سخن می گفتند یکی ترکی که محدود به خودشان بود و دیگر فارسی که آنرا زبان درباری و رسمی وادبی نمودند و در سرتاسر هند انتشار دادند. البته فارسی هند مخصوص به هند است و از بخارا و سمرقند و بلخ و افغانستان به هند رسیده ایرانی اگر نوشته فارسی هند را بخواند زود مطالب آن را درک نمیکند و الفاظی می یابد که گاهی نشنیده بلکه در فرهنگ ایرانی نخوانده مثلاً عبارت زیر:

ارشاد شده که چه کره اموال و اقیال باری خانسامان در کچهیری آمد و دوازده کس با چرخ و بهاله همراه داشت.

سمتی یوزو آهو داده نگامه آرائی داده و جانی قفس طوطی و کوکلا و مرغ کوهی

چیده

در هند تا کنون خانواده هائی هستند که بقاری علاقه دارند از جمله خانواده نهر و سپرو

در کشمیر و همچنین برخی در حیدرآباد دکن و لکهنودهی مانند دکتر تاراچنده و غیره.

چونکه فارسی برای هندیان به ویژه هندوان زبان یگانه بود نسبت به ایرانی‌ها بیشتر بدانستن مصطلحات فارسی نیازمند بودند از اینرو نامه‌ها در شرح اشعار انوری و خاقانی و خرفی و غیره باندازه‌ای که درهند نوشته شده در خود ایران نشده.

از شعرا ادبا - پندت نراین داس فرزند راجه رام دهلوی.

شاعر و ادیب ضمیر متخلص میکرد از اوست.

بیاض دیده‌ی خونبار رساله ما بود معانی برجسته آه و ناله ما
اگر ضمیر به عمر دوباره مشتاقی بنوش آب حیات از می دو ساله ما

بن ولی داس Banvalidas

کتابی بنام پرا بودا چندرود یا از سنسکریت بفارسی ترجمه نمود.

درگاداس

شخصی بود عارف و آزاد منش و معتقد بود که هدف همه موسس ادیان یگانه و همه روزه پروردگار رفته بودند و پروردگار یکتا را خواسته‌اند. اگر اختلافی است در طرز بیان است که اختلاف واقعی و اساسی نیست. از گفته اوست

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست
از يك چراغ كعبه و بت‌خانه روشن است

بهیم سنگه فرزند رگهونندن داس

مورخ در ۱۰۵۹ متولد شد و در اورنگ آباد زبان فارسی و ادبیات ایران تحصیل کرد

سبک عبارت او روان و عام فهم است.

آثار او: کتابی بنام تاریخ دلگشا - از جلوس اورنگ زیب عالمگیر آغازگشته تا زمان شاه عالم بادره شاه به پایان میرسد.

نراین کول متخلص به عاجز

نویسنده تاریخ کشمیر که بنا بخواهش عارف خان حاکم کشمیر در ۱۱۲۳ از کتابی بنام راج ترنگنی بزبان فارسی ترجمه نموده عبارات آن روان نیست.

منوهر فرزند لون گرن معروف به محمد منوهر

متخلص به توسنی معاصر شهنشاه اکبر که از اولقب مرزایافت شاعر و ادیب ازسخنان

اوست:

غرض خلقت سایه همین که کسی
به نور حضرت خورشید پای تنهد
خدا به مسند فرمان دهیش جا ندهد
که آشنا بود و داد آشنا ندهد
شیخ مستغنی به دین و برهمن مغرور کفر
مست حسن دوست را با کفرو با ایمان چه کار

از کتاب انیس العاشقین:

دلی ده معدن گنجینه راز	الهی سینه کن با عشق دمساز
نشان مهر خود بر ذوق جان ده	بدل داغ محبت جاودان ده
که نومیدی ز درگاهت حرام است	امید من ز تو انعام عام است
گرفتار کمند این و آن کیست	نمیدانم خدا یا کفرو دین چیست
	بیت زیر را صائب از او یاداشت نمود:
هم بت وهم بتکده هم بت پرست	از اثر يك تگه اوست مست
	شهنشاه جهانگیر در توزك خود مینوبسد:

منوهر که از قوم کجهوئیان سیکاوت است پدر من در خرد سالی به او عنایت بسیار میکردند فارسی زبان بود شعر خوب میگفت توسنی زمانیکه جهانگیر ولیعهد بود در خدمت او میگذراند و مورد مرحمت و توجه او بود و احتمال دارد که در زمان سلطنت او از جهان درگذشت.

اندر من فرزند لاله کبول رام

شاعر نایبنا۔ از اوست:

تو به هر جا که نهی آن کف پا گل خیزد
بر زمینی که فتد زلف تو سنبل خیزد
گر در آئی به چمن با قد و بالا گلرو
سرو از پسا فتد و ناله ز بلبل خیزد

منشی رام جس متخلص به محیط

به تقلید نظامی پنج مثنوی گفته به این ترتیب:

- ۱- محیط عشق - محیط درد - محیط غم حسن و عشق - محیط الحقایق - محیط الاسرار
- ۲- انوار سهیلی را از فارسی به اردو ترجمه کرد

رتن سنگه

متخلص به زحمی مؤلف انیس العاشقین و سلطان التواریخ یا تاریخ شاهان اوده که در ۱۲۵۸ هـ به پایان رساند - نیز دیوان اشعار از سخنان اوست:

مانده باقی زمن و دل نفسی یا قسمت

نیست از حال من آگاه کسی یا قسمت

هم سفیران بشما بباد مبارک گلزار

باد تنهایی و کنج قفسی یا قسمت

وفا کردم خطای من همین بود

جفا کردی سزای من همین بود

کشن چند اخلاص

شاعر وادیب نویسنده تذکره همیشه بهار - نمونه عبارت آن:

سبحان الله زهی رتبه سخن که اگر اورا میوه پیش رس بوستان مظاهر تجلیات گوناگون خوانم بجاست و اگر باعث نشو و نمای اشجار روضات انفس و آقای موافق امر کن فیکون گویم سزاست اگر واسطقه العقد ثبوت عالم ربوبیت بموجب آیه (الست بر بکم قالوا بلی) بر زبان آرم روا و اگر شیرازهی بند مجموعه (صحت معجزات نبوت) تکلم فی مهد صبا بشمارم خوشنما و حتی پایهی سخن که اعجاز اکثر اینها سخنی بوده بی پردهی دریای سخن و اندک در این سخن هیچ نیست.

در عبارت بالا خواننده ملتفت خواهد شد که در آن عصر چه اندازه يك تن غیر مسلم از قرآن واحادیث آگاه بود.

نمونه از اشعار

چون مغلوب عشق افتد خرد درس نمی ماند

هزیمت خورد چون شه جرات لشکر نمی ماند

چون مورد خط از دور لبش دور نگردد
زان لب اگر امید شکر داشته باشی

نسبتی تهانشوری

نام او معلوم نیست نسبتی تخلص میکرد. گرچه این کلمه عربی مینماید ولی از دو کلمه سنسکرت (هندی) ترکیب شده به این ترتیب نس یا نش به معنی شب + پتی بمفهوم خداوند. به معنی خداوند شب که لقب ماه است نشپتی یا نسبتی شاعر و صوفی بود نمونه اشعار بدست نرسیده

بهرگان داس

نویسنده:

- ۱- سفینه هندی
- ۲- حدیقه هندی
- ۳- سوانح النبوة یا شرح زندگی پیغمبر ختمی مرتبت
- ۴- مخزن الفتوح یا جنگ قوم مرهته با انگلیس

تیمک چند فرزند بلرام

داستان عشق شاهزاده کام روپ شاهزاده اوده پسر راج پتی شاه با کامناو دختر شاه لنکایا سرانندیپ رام محمد مراد نام به نظم به فارسی در آورده و بار دیگر تیمک چند بنام گلشن عشق در آورد

چتور بوج داس فرزند مهر چند

داستانی بنام سمهاسن یا سنگاسن بت تسی و نیز داستانی بنام دوونزم شتی (Dvitram) Shathi که بزبان سنسکرت بود عبدالقادر مورخ معروف به کمک برخی از برهمنان به فارسی ترجمه کرد و بار دیگر چتور بوج داس بفرمان شاهی ترجمه نمود. شاهنامه نامید.

چندارمن فرزند سری رام

به همراهی گورداس منظومه رزنامه رامایانا از سنسکرت به فارسی ترجمه کرد و بعد از دوچندتن دیگر نیز کردند از جمله شیخ سعداله خیرانوی که نام آنرا رام سیتانهاد.

چندربهان برهمن فرزند دهرم داس لاهوری

متخلص به برهمن رئیس دارالانشار شاه جهان وکاتب شهزاده داراشکوه درسال ۱۰۶۸ درگذشت. شاعری فارسی گو و نویسنده زبردست عصرش بود آثار او:

۱- دیوان به زبان فارسی

۲- گلداسته به زبان فارسی

۳- چهار چمن

۴- تحفة الانوار

۵- کارنامه یا نگارنامه

۶- تحفة القصحاء

۷- مجمع الفقراء

۸- رقعات برهمن

۹- انشای هفت گلشن

از میان کتب بالا چهارچمن و منشآت نمونه سبک مخصوص هستند که در آن عصر بلیغ شمرده میشد و مطلوب بود مطالبی دارد از جشنهای دربار و اشعار و حالات مؤلف و زیبایی شهر شاه جهان آباد و به تفضیل از مراحم شاه جهان نسبت به او که از روی عنایت و تفضل او را هندوی فارسی دان خطاب میکرد.

صائب تبریزی در تذکره شعرائیکه نوشته از این دانشمندان و شاعر بزرگ فارسی گوی هند اشاره نموده است و تا کنون باغی بنام باغ چندربهان در آگره وجود دارد. چندربهان ادیبی بود سلیم الطبع و شاعری آزادمنش شهزاده دارا شکوه از او قدردانی میکرد. گفته اند که بیت زیر از شاعر پسند شاهزاده شد.

مرا دل است به کفر آشنا که چندین بار

به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم

خط شکسته را بسیار خوب مینوشت. نامه منشآت او مجموعه نامه هائی است که شاه جهان واعیان دربار و امنای دولت نوشته اند. سبک تحریر او روشن و ساده و با وجودیکه هندو و برهمن بود افکار اسلامی داشت بسویژه از تصوف و عرفان بنا براین در نوشته های او بجای اینکه افکار هندویان شود افکار عرفای اسلام فزونتر دیده میشود.

از سخنان او:

بانی خانه و بت خانه ومی خانه یکیست

خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است

در بیت بالا منظور ازخانه کعبه هست و در مصرع دوم هر دو بمفهوم همه باید گرفت
 هر با بفارسی باستان هروا در زبان سنسکریت سروا Sarva به معنی همه میشود.
 آن نکته کهه حال نام دارد
 از روی نو انتخاب کردم
 مرا برشته زنار الفتی خاص است
 به یادگار من از برهمن همین دارم
 در سینه خود را از غم عشق برهمن
 چون غنچه بصد پرده نیفتیم و نگفتیم
 در مصرع اول بیت بالا برهمن به معنی خداوند است:
 برهمن از تو سخن بی دلیل میخوام
 که امتیاز نباشد دلیل و برهان را
 مسلمانان متعصب چون بت خانه ای را خراب کرده در آنجا مسجدی بنا کردند فرمود:
 به بین کرامت بت خانه مرا ای شیخ
 که چون خراب شود خانه خدا گردد
 ما پست و بلند روزگاران دیدیم
 ما فضل خزان و نوبهاران دیدیم
 دشمنان را دوست پندارم چه جای دوستان
 آن قدر عشق و محبت شد که از کینه ماند
 خلوت آن باشد که در کثرت بدست افتد ترا
 مرد دانا در میان عالمی تنها نشست
 ترا بدیر و حرم شیخ برهمن جوید
 به حیرتم که در این پرده این چه اسرار است
 اینجا نبود کشمکش سیحه و زنار
 عشق است و گذشتن ز سر مذهب و دینی
 بی جزوره به کل نتوان برد برهمن
 هر جز و روزگار نمودی از آن کل است
 مادر دکشان صاف و لایتم برهمن
 در ساغر و پیمانہ مابوی ریا نیست

نمونه نامه‌ایکه به فرزندش بنام تیج بهمان نوشته:

می‌باید که پیوسته‌گوش برسختان بزرگان نهد و مطابق آن عمل نماید و مطالعه اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و گلستان و بوستان دست مایه‌ی وقت خود ساخته یک لحظه از حصول سعادت علم با عمل غافل نباشد. اگرچه اصل مطلب در قابلیت ظاهر ربطکلام متانت عبارت است اما حسن خط اعتبار دیگر دارد. آن فرزند عزیز کوشش نماید که درهنر فایق گردد و به این حال اگر سیاق نویسنده‌گی نیز حاصل شود بهتر و خوبتر خواهد بود. نیز ای عزیز وقت تمیز و هنگام امتیاز است نه محل تغافل و اعراض عمریکه به بطالت گذشت به تلافی آن بکوش اگرچه نقدگرمی را عوض نباشد و تلافی گذشته نگذرد قول بزرگان راه آن است که امروز همان به که فردا بکار آید و فردا همان به که امروز بعمل آید.

آنان که به فردا نظری داشته‌اند

امروز هر آنچه کشتی کاشته‌اند

چون خاک فتاده‌اند در راه نیاز

ره دیده‌ی حرص خاک انباشته‌اند

در خلوت دل راه به هرکس ندهند

ره بر دل این شعله به هرخس ندهند

خوبان دل عشاق امانت ببرند

اما چو طلب کند واپس ندهند

اسباب نشاط و کامرانی همه هیچ

چون در گذر است زندگانی همه هیچ

گیرم که شدی گنج معانی همه هیچ

ور هیچ ندانی و بدانی همه هیچ

از عمر گذشته یاد نتوان کردن

خود را به فسانه شاد نتوان کرد

عمریکه بدست توسست از دست مده

کس نتوان اگر زیاده نتوان کردن

بهار آمد نظر بر سبزه و گل میتوان کردن

به گلشن آشیان مانند بلبل میتوان کردن

دو روزی داد عیش و کامرانی میتوان کردن

ز فکر دورین روزی تغافل میتوان کردن

رفجور (رفجهور) داس فرزند رفجیت رای ۱۱۳۵ ه.ق

نویسنده دقایق الانشاء که در فن انشاء کتاب مهمی هست و از شعر و بلاغت و عروض شرحی دارد. بنا بر نوشته مؤلف از نو زده کتاب استفاده نموده:

سجن با سوجن رای منشی بتالوی ۱۱۰۷ ه.ق

در شهر بتاله متولد شد و به کابل سفر کرد. نویسنده‌ی تاریخی هست بنام خلاصه التواریخ و نیز نویسنده کتابی بنام خلاصه المکاتیب (در فن انشاء). خلاصه التواریخ مورد توجه و استفاده‌ی مورخین آسیا و اروپا گشت. در این کتاب از زمان باستان گرفته تا جلوس عالمگیر مطالب مختلف بیان شده‌اند. مقدمه‌ای نیز دارد. من جمله از مطالب مندرجه آن حالات پیروان کیشهای مختلف و شهرها و دستانهای هندوآشاهان هندونیمه تاریخی و افسانه‌ای شاهان اسلام میباشد و یکی از بهترین تاریخ‌شمرده میشود و میان عبارت نثر اشعار نیز دارد. کتابی دیگر به همین نام از کلیان سنگه نیز وجود دارد که ارتباطی به این تاریخ ندارد. نمونه عبارت خلاصه التواریخ درباره تودرمل وزیر اکبرشاه:

در دقایق سیاق و حقایق حساب بی نظیر و در علم محاسبات موشکاف ضوابط و قوانین وزارت و تنظیم احکام سلطنت و بندبست امور مملکت و آبادی و معموری رعیت و دستور العمل کارهای دیوانی و قانون اخذ حقوق سلطانی و افزونی خزانه و امنیت ممالک و تأدیب سرکشان و تسخیر ممالک و دستور مناصب امراء و مواجیب سپاه دوامی پرگنات و تنخواه جاگر آزادگان از یادگار اوست. (نقل از کتاب بهره‌ی هندوان در ادبیات فارسی) در توصیف هندگفته:

اگر چه در جمیع ممالک بهار نوروزی و ایام فروردین از لطافت و نزهت هوا و عشرت و مسرت اهل و اعتدال لیل و نهار و طراوت و نضارت روزگار مشهور است اما در هندوستان هوای برسات که آغازش از انجام جوزا و انتهایش تا ابتدای میزان شود سرآمد تمامی بهارها و هوای جانفراست گوهر افشانی ابرغبار عرصه زمین و سطح آسمان را فرو مینشاند و رشحات سحاب سراسر زمین را آبروی تازه می‌بخشد و هوا در روزی گوناگون بهار بر روی کار می‌آرد. فلک هر روز رنگارنگ کسوت برتن خویش میگذارد. آسمان بسان عروسان پرده بر روی خود می‌نهد باد مانند مقته ابر روی او بر میکشد و زهره از غره چرخ روی برون می‌آرد.

سداسکبه (Sada Sukh)

نویسنده تاریخی بنام منتخب التواریخ در شعر نیاز تخلص میکرد. در دهلی متولد شد

اکبرآباد درگذشت دوازده هزاروپانصد بیت (شعر) و تخمیناً پنج هزارصفحه از نثر از او مانده. مورخ معروف انگلیسی بنام «ایلی یت» مطالبی از تألیفات او نقل کرده و تاریخ او را ستوده.

بر فداین یا بندراین داس Brin dagandas

معروف به بهادر شاهی یکی از مورخین مشهور هنداست. تاریخی بنام لب التواریخ از اوست پدرش رای بهارامل نام داشت. از خدمت منشی تدریجاً ترقی کرد تا اینکه دیوان پنجانب شد و بعد به رتبه هزادی رسید. در زمان شاه عالم دیوان شد. تاریخی که او نوشته از زمان شهاب‌الدین غوری آغاز شده به ترتیب زیر در ده فصل به پایان میرسد.

۱- شاهان دهلی ۲- شاهان جنوب هند ۳- شاهان گجرات ۴- شاهان برهان پور ۵- شاهان فاروقی ۶- حکام بنگال ۷- حکام جونپور ۸- حکام سند ۹- حکام ملتان ۱۰- حکام کشمیر.

و این تاریخ نخستین تاریخ عمومی هند است که از يك تن مورخ نوشته شده.

ماد هورام ۱۱۲۰ ه.ق

معاصر شاه جهان و اورنگ زیب و منشی و معاون حاکم لاهور بنام لطف‌الله‌خان کتابی در انشاء بنام انشای مادهورام نوشت که دارای عبارات مصنوعی و پیچیده هست. مثلاً در یکی از نامه‌هایش چنین مینویسد.

زام اهمال مهمام زنام به قبضه اقتدار آن مرجع خاص و عام باد. بعد از شون و عزام ادعیه اجابت‌التیام توسن خوش خرام جامه مشکفام بوجه مدعاطرازی سبک‌گام میگردد.

منشی با اودهی راج ۱۱۱۰ ه.ق Ddhe raj

معروف به رستم خانی معاصر اورنگ زیب بود دین اسلام پذیرفت و کتابی در انشاء بنام محنت انجمن در هفت باب بترتیب زیر نوشت.

نام اسلامی او طالع یارو سرسپردهی محمد فتوحی بود. در سال ۱۰۸۶ درگذشت

انجمن اول- مراسلات رستم خان به حضور شاه جهان

انجمن دوم- مراسلات جی سنگه به حضور اورنگ زیب عالمگیر

انجمن سوم- » » » »

انجمن چهارم- مراسلات رستم خان خدمت شهزادگان فرزند شاه جهان

انجمن پنجم - مراسلات جی سنگه به امرای دربار
انجمن ششم - » » »

انجمن هفتم - مراسلات خود او

برندابن یا بند رابن داس دهلوی متوفی ۱۱۷۰ ه.ق

خوشگو تخلص میکرد. نویسنده تذکره سفینه خوشگو در سه جلد بترتیب زیر است:

جلد اول - از شعرای متقدمین

جلد دوم - از شعرای متوسطین

جلد سوم - از شعرای معاصرین

این تذکره را در سال ۱۱۵۵ ه. به پایان رساند. تذکره مفصلی است که در آن نمونه از سخنان

شعرا داده شده است. در سبک اشعارش چنانچه خود او نوشته از شفائی تتبع میکرد و در

توصیف سبک شفائی مینویسد که (حکیم سرخیل قافله استعاره بندان است)

در سخنان خوشگو افکارنامه مقدس هندوان بنام گیتا به نظر میرسند چنانچه میگوید

موجود گر نبودیم معلوم هم نبودیم

امروز از کجائیم گر در علم نبودیم

نگه در توتیا غلطیده میخیزد ز مؤگانش

سخن پان خورده می آید برون از رنگ آن لبها

پان در بیت بالانام برگی است که هندیها به ویژه زنان با چند ادویه آمیخته میخورند

که لبها را سرخ میکند و هاضم است:

اگر معراج بخل مسکان دهر ما این است

خداوندا غریق بحر رحمت سازقارون را

از یم بدان تا رخ خوب تو به بینم

آئینه به کف پشت بسوی تو نشینم

برای باز تعظیم رقیبان هم ضرور افتد

به شوق بت نخستین سجده پیش برهنم افتد

لاله تیک چند متخلص به بهار متوفی ۱۱۸۰

نویسنده فرهنگ بهار عجم که یکی از فرهنگهای معروف مرغوب هند است. تیک چند

از اهل دهلی بود. به ایران سفر کرد و از دربار دهلی لقب رای یافت. در ۱۱۸۰ یا در ۱۲۰۰

درگذشت. گذشته بر فرهنگ بهار عجم دیگر آثار او:

۱- نوادرالمصادر در ۲۰۶ صفحه در مصادر فارسی باشواهد شعری

۲- جواهر ترکیب

۳- جواهر الحروف. درموضوع حروف مفرده و حروف صله

۴- ابطال ضرورت

۵- بهار بوستان یا شرح بوستان سعدی و نسخه‌های متعدد از آن بعداً طبع شده‌اند فرهنگ بهار عجم رادرزمان بیست سال به‌پایان رساند.

طبع نخستین درسال ۱۷۵۲م و طبع آخرین درسال ۱۷۸۲م بود بنا بر نوشته او به‌صد یا بیشتر فرهنگ لغات رجوع کرده و از آنها لغات انتخاب نموده. فرهنگ بهار جامع و سودمند است و خصوصیت آن درجامعیت است و درزمان طولانی به‌پایان رسیده تک چند به مولانا شیخ ابوالخیر و خیرالله و فائی و سراج الدین علی خان آرزو ادرات داشت.

نمونه از عبارت نثراو.

این نیازمند را ازبدو شعور تا الان که سال پنجاه و سه ازعمر طبیعی است بیشتر مبل و رغبت به تحصیل کسب و کمال و تحقیق اصطلاحات و امثال لغات فرس واقع و استعمال تصرفات استادان پیشین و حال بوده علی‌الخصوص درعنفوان شباب و در میان جوانی که غالب اوقات به شعر گفتن میکشد و صحبت شعراء و نظرز مکالمات ایشان را الزام و تخطیه یکی بردیگری که این ترکیب درست نیست و این عبارت خلاف محاوره هست این لفظ بدین معنی است مستعمل نشده. تا آنکه به یمن خدمت حضرات اساتذة کرام مولای شیخ ابوالخیر و فائی و سراج الدین علی‌خان آرزو درعرض مدت بیست سال ازقوت به‌فعل آمد. بهار عجم که درسال ۱۱۵۲ به پایان رسید بی‌اندازه بسند ادب باشد بهار عجم باشواهدیکه از شعرای عصر صفوی آورده مجموعه‌ای از تاریخ عصر صفوی نیز میشود و ذخیره ایست از لغات و مصطلحات که از کتب متداوله و شروع معتبره و دواین و مشنویات متقدمین و متأخرین استنباط و استخراج نمود.»

بهار عجم به اندازه‌ای مقبول واقع شد که تا پیش از رحلت مؤلف هفت بار انتشار یافت و علاقه و افرایرانیان را به خود جلب نموده و اخیراً کانون معوفت (تهران) به فکر چاپ آن افتاده به تهیه آن مشغول است.

سالم کشمیری

اصلاً هندو و دین اسلام پذیرفت و ملازمت شهزاده محمد اعظم اختیار کرد و پس از کشته

شدن شهزاده به فرمان شاه عالم به کشمیر رفت. ادیب و شاعر بود.

آثار او:

- ۱- گنج معانی
 - ۲- مثنوی اعظم شاه
 - ۳- دیوان اشعار
- نمونه سخنان او:

در خمار تو بهام ساقی ندانم چون کنم
شوم موج هوادرباغ و برگردست گردم

هر چه میخواهد دلم گویا نمیخواهد دلم
چه شاخ گل در آغوشم مگر بی اختیار آئی

نیوالی داس متخلص به ولی

شاعر و عارف. ملازم شاهزاده داراشکوه و گوینده چند مثنوی از جمله:

- ۱- مثنوی بحر عرفان
- ۲- نمایش نامه بنام پرابهودا داد Para Bahudadud day که به زبان سنسکریت بود بنام گلزار حال به فارسی ترجمه نمود

خوشحال چند کایست فرزند جیون رام

ملقب به نادر الزمانی مؤلف تاریخ محمد شاهی. معاصر با اورنگ زیب عالمگیر و شاه عالم و فرخ سیر و محمد شاه. در دفتر دیوان محمد شاه دبیر بود تاریخ محمد شاهی را در دو بهره نوشته یکی بنام مجمع الاخبار و دیگر بنام زبدة الاخبار و این تاریخ عمومی جهان است که در سال ۱۱۶۴ هجری نوشته شده و گذشته بر واقعات تاریخ از ستاره شناسی و حساب و فن شعر نیز شمه ای بیان کرده

سیالکوتی متخلص به وارسته

شاعر و ادیب و ناقد و محقق.

آثار او:

- ۱- مصطلحات الشعراء. مشتمل بر محاورات و اصطلاحات در زبان فارسی. کتاب مهمی است که در اواخر ایام زندگی او به پایان رسید.
- بنابر نوشته مؤلف فرهنگ آصف اللغات مصطلحات وارسته مختصر ولی معتبر است.
- ۲- مطلع السعدین- در فن انشاء و شعر در (۱۱۶۸ هجری) به تقلید از حدائق السحر و طواط

۳- صفات کائنات- نمونه‌ها از عبارت نویسندگان معروف فارسی زبانان هند

۴- چنگک رنگارنگ- انتخاب از اشعار شعرای معروف

۵- جواب شافی یارجم الشیاطین- در پاسخ به کتاب تنبیه الغافلین از سراج‌الدین علیجان آرزو که انتقاد از اشعار شیخ محمدعلی حزین گیلانی است.

۶- تذکره الشعراء

واردسته کوشید که معلومات ادبی ایران را مستقیماً از نویسندگان ایران گرد آورد چنانچه در دیباچه مصطلحات الشعراء مینویسد (ناچار رجوع به زبان دانان ایران نمودم و هجده سال در این تلاش بسر بردم) به شیخ محمد علی حزین ارادت داشت.

سوامی بهوت رای متخلص به بی غم

عارف و ادیب و شاعر و قانون‌گوی ولایت جمون (کشمیر) به جلال‌الدین بلخی ارادت

داشت .

آثار او:

۱- مثنوی بی غم. در این مثنوی افکار عرفان هند را با عرفان ایران تطبیق کرده و هم مانند نشان داده که مانند مولانای بلخی در پرده و حکایت بیان شده‌اند. از مفهوم روح و وحدت الوجود و ذات و صفات باری تعالی و مقام بشر و ناپایداری موجودات تنی بحث نموده و هم چنانکه مولانای بلخی بهترین گوینده عرفان اسلام است بی غم بهترین گوینده عرفان هند شمرده میشود. مثنوی بیغم با اشعار زیر آغاز میشود:

دل تپندها حکایت میکند	چشم خون باران روایت میکند
تاز اهل خود جدا افتاده‌ام	داد بیتابی چو بسمل داده‌ام
روح انسان است یک روح جهان	روح انسان است همچون آسمان
گر هزاران خانه‌ها برپا شود	نور شمس اندر همه پیدا شود
ور هزاران خانه هم گردد خراب	هم چنان برجاست نور آفتاب
چشم معنی بین اگر حاصل شود	صورت هر دو جهان زایل شود
بحرین باید نه اینجا موج بین	گرچه در موج است آن بحر یقین
آنچه آید در نظر و هم است و خواب	یا سراپی هست یا نقشی بر آب

میفرماید که عشق و وحدت است که کثرت را در خود جذب میکند. حقیقت او فوق ادراک

ماست ولی به مظاهر یا صفات چنانچه از او می‌اندیشیم به او آشنا میشویم و نزدیک میگردیم .

گوئی بر چهره اش نقابی هست که هر گاه دور شود او را می‌بینی .

هست اگر معبود عالم يك کسی نیست غیر از عشق پیش از حق رسی
 چیزی جز او تعالی نیست هر چه هست اوست حتی دهر نیز از اوست:
 دهر اسم اعظم الله است جلوه انوار مهر و ماه است
 نغمه ام در گوش کن ای مرد راه لانسب الد هر بر خوان رمز شاه
 من چر غیر از حق ندیدم در جهان پس چه خوانم دهر را ای نور جان
 عارف که از اسرار ازل آگاه است گویندش خلق که ملحد و گمراه است
 در دیده حق شناسی خورشید نگاه هر ذره که بینی همه وجه الله است
 ای دل اگر آن عارض دلجو بینی ذرات جهان را همه نیکو بینی
 در ائینه کم نگو که خود بین نشوی خود آئینه شو تا همگی او بینی

لاله حاکم چند ۱۱۴۷ هـ

متخلص به ندرت. شاعر و نویسنده.

آثار او

- ۱- ترجمه کتاب مقدس بهگوت گیتا از سنسکریت به فارسی
- ۲- ساقی نامه

راجه رام نراین

متخلص به موزون. ادیب و شاعر. از اوست:

محرورم مانند از تو لب تشنه حسین ای آب خااك شو که تو را آبرو نماند
 میخواستم کنم دل و جان را نثار دوست حیف است اینکه هر دو نیاید بکار دوست

نند لال فرزند چچورام

متخلص به گویا در سال ۱۶۳۳ م یعنی زمان شاه جهان متولد شد و در سال ۱۷۰۵ دو سال پیش از رحلت عالمگیر از جهان درگذشت سه سال پیش از ولادت او پدرش به غزنه هجرت کرد و در غزنه متولد شد و در آغاز جوانی به مولتان آمد و با دوشیزه ای ازدواج کرد که از قوم سکهه بود و به تشویق او دین سکهه را پذیرفت. ادیب و شاعر بود و یکی از دانشمندان و عارفان هند شمرده میشود.

نمونه از اشعار او:

در میان بزم جز قصه‌ی جانانه نیست بی حجاب آن درین مجلس کسی بیگانه نیست
 بگذر از بیگانگیها و بخود شو آشنا هر که با خود آشنا شد از خدا بیگانه نیست

در مصرع آخر اشعار بالا اشاره به حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه نموده:
 امشب به تماشای رخ یار توان رفت
 سوی بت عاشق کش عیار توان رفت
 در کوچه عشق از چه محال است رسیدن
 منصور صفت با قدم دار توان رفت
 ای دل بسوی مدرسه گر میل نمداری
 باری بسوی خانه خمار توان رفت
 طیب عاشق بی درد را دوا چه کند
 ترا که پای بود لنگ رهنما چه کند
 جمال او همه جایی حجاب جلوه گر است
 تو در حجاب خودی یار مه لقا چه کند
 بشنو از من حرفی از گفتار عشق
 تا بیابی لذت از گفتار عشق
 هر که شد در راه مولا بی ادب
 همچو منصورش شود بردار عشق
 ما بنده عشقیم و خدا را نشناسیم
 دشنام ندانیم و دعا را نشناسیم
 آشفته آنیم که آشفته ما اوست
 ما شاه ندانیم و گدا را نشناسیم
 سر پاشده پا سر شده در راه محبت
 گوئیم و لیکن سر و پا را نشناسیم
 جان اگر هست نثار قدم جانان کن
 دل به دلدار بده تا که تو دلدار شوی
 هر دل که برای دوست قربان شده است
 تحقیق بدان که عین جانان شده است
 يك ذره زفیض رحمتش خالی نیست
 نقاش درون نقش پنهان شده است

مؤرخین هندو که بزبان فارسی تاریخ نوشته‌اند

اقتباس از بهری هندوان در ادبیات فارسی. از دکتر سید عبدالله

- ۱- جسونت رای - نویسنده سعید نامه یا شرح زندگی سعیدالله خان والی کرناک
- ۲- شیوداس - شاهنامه منورکلام یا تاریخ شاهی فرخ سیر ومحمد شاه
- ۳- لاله رام - تحفة الهند - تاریخ عمومی هند تا عصر فرخ سیر
- ۳- خوش حال چند تاریخ محمد شاهی
- ۵- نول رام تاریخ احمد خان
- ۶- بوده سنگه منشی تاریخ قوم سکهه وتواریخ حیدری یا سرگذشت حیدر علی سلطان میسور
- ۷- منالال تاریخ شاه عالم دوم
- ۸- شیوپرشاد تاریخ فیض بخش
- ۹- هرچرن داس تاریخ چهار گلزار شجاعی (سرگذشت شجاع الدوله حاکم اوده)
- ۱۰- جنگل کشور تاریخ حکل کشور
- ۱۱- سروپ چندر صحیح الاخباریا تاریخ هند
- ۱۲- امر سنگه بزم خیال (حکومت انگلیس درهند) و خلاصه خلاصه التواریخ
- ۱۳- هر سکه رای مجمع الاخبار (تاریخ هند)
- ۱۴- رگهوناته حالات قوم مرهته
- ۱۵- ساون سنگه اختصارالتواریخ (خلاصه لب التواریخ)
- ۱۶- کلیان سنگه خلاصه التواریخ
- ۱۷- بساون لال شادان امیرنامه
- ۱۸- سوهن لال عمدة التواریخ
- ۱۹- منوال فلسفی تنقیح الاخبار یا تاریخ شاهان تیموری در هندو شاهان ایران وبابل

و شام و مصر

- ۲۰- سیل چندتفریح العمارات
- ۲۱- رام سیتا سنگه سوانح زندگی سیتل سنگه

سوانح زندگی سیتل سنگه

- ۱- سکهه راج سیتل جنگ نامه منظوم به سبک شاهنامه فردوسی
- ۲- لاله شیورام (شاگرد مرزا عبدالقادر بیدل) گلکشت ارم توصیف شهر متهرا

۳- بهگوان داس لکهنوی مثنوی لعبت چین

۴- کنهیلال نویسنده کتب زیر:

یادگارهندی - بندگی نامه نگارین نامه - مخزن التوحید

راجه رام موهن رای

در شهر یردوان (استان بنگال) در نیمه آخر سده هجدهم متولد شد و در ۱۸۳۲ رحلت کرد. او نویسنده کتابی است بنام تحفة الموحدين که در آن بر کیشهای بزرگ جهان در تبصره نموده است. زبان فارسی و انگلیسی را خوب میدانست و مؤسس جماعتی بنام برهوسماج بود. معین الدین اکبر شاه دوم پادشاه دهلی اورا به سفارت انگلستان فرستاد و به او لقب راجه بخشید. فرقه برهمو که مرکزشان در بنگال است فرقه آزادمنش هستند و همه ادیان احترام میگذارند برعکس افکار آنها فرقه آریا سماج است که مروج دین برهمنی است و با مسلمانان سخت مخالف است.

جواهر سنگه

متخلص به جوهر شاگرد ملا ناطق نیشاپوری شاعر و ادیب، از سخنان اوست:

نارون یا سرویا شمشاد و یاطویی است این

فتنه‌ی روز قیامت یا قد رعناست این

زلف تو بامد بسم الله یا ابر سیاه

مار پیچان یا رگ جان یا شب یلداست این

مشری یا زهره یا ماه دو هفته یا سهیل

صبح صادق یا فروزان مهر یا سیماست این

ماه نو باطاق کعبه یا کلید میکه

کشتی می یا کمان یا ابروی زیاست این

رادهی کشن فرزند گلاب رای لکنوی

ادیب و شاعر امیر خسرو دهلوی (گویا اشاره به پیغمبر ختمی مرتبت) گفته

آفاق را گر دیده‌ام مهر بتان ورزیده‌ام

بسیار خوبان دیده‌ام اما تو چیز دیگری

ور ادهی کش گفته (والبته مقصود او نه‌از پیغمبر بودونه به فصاحت شعرا میر خسرو میرسد)

ای شوخ به حسن تو ندیدم کسی را
 دیدیم ز خوبان جهان گـرچه بسی را
 در تاب و تب عشق به من غیرچه لافد
 سو زدل پروانه نباشد مگسی را

دیوارام کاجر

متخلص به خوشدل در سال ۱۷۴۳ م متولد شد و در سال ۱۸۱۱ م رحلت کرد. شاعر و نویسنده بود. آثار او:

- ۱- ترجمه بهگوت گیتا به فارسی به نثر
 - ۲- ترانه سرود در علم موسیقی »
 - ۳- مثنوی به یاد کشمیر به کابل قندرها در هرات سفر نمود.
- دست ارادت به پارسائی بنام را مانند آنها کرده بود که در پشاور زندگی میکرد. در توصیف او گفته:

در آنجا هست را مانند تهاکر زوید و شاستر عرفان دلش پر
 شب و روز است راگ و رنگ کلش به خلوتگاه یزدان هست یارش
 و هرگاه به لاهور رسید و مقبره شهنشاه جهانگیر را دید چنین گفت:
 کشیدم رخت چون در راه لاهور مرا دریای رادی گشت منظور
 بدیدم مرقه خاص جهانگیر سرا پا سنگ و خاکش تازه اکسیر
 در آنجا استقامت شد چهل روز به حکم پادشاه عالم افروز
 در اشعار با توراک درنگ الفاظ هندی و بمعنی عیش و عشرت و دریای راوی نام رودی
 هست که از لاهور میگردد.

لاله شتاب رای فرزند لاله موهن لال کنهوی

متخلص به عزیز شاعر اوست:

خنجر بدست آن بت طناز میرود اهل نیاز گشته بصد ناز میرود
 بر باد داده خانه دلهای عاشقان آن ترک مست خانه براند از میرود
 با آنکه صد جفا و ستم دید از عزیز بین سادگی که برد را و باز میرود

نتیجه علاقه شعراء و ادباء فارسی زبان هندو به ادبیات هند

انتخابیکه از دوست نام ادباء و شعرای هندوی فارسی زبان نموده‌ام و البته شماره آنها بسیار است. مقصود از ذکر آنها نشان دادن علاقه‌ای هست که دانشمندان هندوی هند به زبان فارسی پیدا کردند و به استثنای اشاره‌هاییکه از نکات حکمت و اخلاق هند نموده‌اند مخصوص به خود آنهاست. در انتخاب تشبیهات و تلمیحات و استعاره و کنایه پیروی از شعرای مسلمان به ویژه شعرای ایران نموده‌اند و البته آنچه گفته‌اند آورد بود یعنی مطلبی به زبان خود به ذهن می‌اندیشیدند و بعد بر زبان می‌آوردند و مینوشتند ولی برای ایرانی آمد بود یعنی آنچه به ذهن می‌اندیشید عیناً همانرا بر زبان می‌آورد و مینوشت و از مطالعه نثر و نظم هردو خواننده به آسانی به این حقیقت پی میبرد. انتخاب قهرمانان عشق و محبت را کاملاً از ایرانیان گرفته‌اند و بجای رام و سیتایارادها و کرشتا یا نلا و دمه نیستی خسرو شیرین یا فرهاد یا لیلی و مجنون را اختیار کرده‌اند. خدمت آنها به زبان و ادبیات ایران در انتشار فرهنگ لغات و مصطلحات شعر است که به آن بیش از ایرانیان نیازمند بودند ولی سودش به هردو میرسد. باید اعتراف کرد خدمتی که هند به ادب فارسی کرده ایرانی به ادب هند نکرده و اگر به تشویق شاهان و اعیان کتبی از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شده‌اند از هندیها هستند ربطی به نویسندگان ایران ندارد.

بندت گویند رام لکنوی

متخلص به زبرک یکی از شعرای فارسی‌گوی برجسته هند است. شیخ محمدعلی حزین گیلانی چون قطعه‌ای در هجو کشمیرها گفت زبرک در پاسخ از او هجو کرد. نمونه‌ای از آن چنین است:

شهواری که به دشت سخن از طبع روان
تاخت چون قدسی و طغرا و جلال داشهب
وا صف خطه کشمیر شد و سکانش
که عجیب است و غریب‌اند عجم تا به غرب
آدم آن است که گویند بهشت و غلمان
هرچه آید به دل از معنی و لفظش بر لب
نه که چون مرتد مجهول فرومایه فضول
نه که از خلق خوشش بهره بسود نه زادب

چند در پنبه‌ی ایهام نهم در سخن
 فاش گویم که کدامین بود آن بد مذهب
 شیخ شیطان که حزین نام و خطابش آمد
 در سخن یافت در این جزو زمان تا منصب
 ساکن دیر شد وزایر بتخانه‌ هند
 غور کن بودن او را به بنارس چه سبب
 کیست در شیطنت ای شیخ بگو استادت
 که عزا زایل بود پیش تو طفل مکتب
 فتنه‌ها زاد به ایران ز وجودت شاید
 مادرت ام خجائث شده چون بنت‌عنب
 چون تو مودی نبرد راه دگر ره به وطن
 روی سوراخ ندیده است دونوبت عقرب

منشی هرگویال فرزند موتی لال

متخلص به سامی شاگرد اسداله خان غالب از اوست
 نام من مبتلا چـه پـرسی
 دیوانه و دردمند و خـوازم
 از دودنهای اشک خود بسی شادم یلی
 طفل چون رفتن پیاموزد پدر خوشدل شود

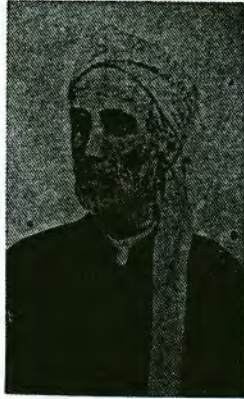
هرگویال تفته ۱۲۱۴ هـ متولد شد و ۱۲۷۵ درگذشت از شاگردان غالب بود و ممکن
 است سامی باشد بعد تخلص را تغییر داده از او چهار دیوان ضخیم به یادگار مانده‌اند و در
 نثر کتابی به تقلید گلستان نوشته. مورد شفقت و محبت غالب بود.



شمس العلماء دکتر مودی



محمد حسین آزاد



میرزا اسمعیل حیرت



امیر خسرو دہلوی



دکتر سید ہادی حسن

ایران شناسان زردشتی (پارسی) در هند

ارتباط بازرگانی میان ایران و بنادر ساحل غربی هند از زمان باستان وجود داشت . بازرگانان ایران و مردم جنوب چه از راه دریا و چه زمین به هند سفر میکردند داستانهای غرب هند از پنجاب رسند گرفته تا گجرات يك گونه مستعمره ایرانیان عصر اشکانی و سامانی شده بود و هرگاه عرب چیره شد همه ایران را بتصرف خود در آورد چنانچه رسم کشورگشایان هست در اوایل برملت شکست خورده سخت گیر بود و درچپاول و گرفتن غنیمت و توهین کوتاهی نمیکرد تا اینکه دور بنی امیه نخستین خانواده شاهی عرب برافتاد و جانشین آنها بنی عباس شدند و نسبتاً به ملت تابع به مدار رفتار میکردند . اشرف و ملاک که سنگین بار بودند و نمی توانستند از ثروت و زمین دست کشیده هجرت بکنند ناچار بودند به سختیهای حکمرانان تسلیم شوند . بسیاری دین اسلام را پذیرفتند ولی اشخاص متوسط و سبک بار راه گریز را گرافی یافتند از ایران هجرت میکردند و به یکی از بنادر یا شهر غربی هند پناهنده میشدند و از خوشبختی هندی به مهربانی آنها را می پذیرفت و میگذاشت که آزادانه بنا بر دین و آئین خود زندگی بکنند .

تا اواخر سده نهم میلادی جمعیت ایرانیان زردشتی در ایران قابل ملاحظه بود و

کتابهایی بزبان پهلوی و پازند تألیف میشدند و ایرانی زردشتی می توانست به دربار خلیفه بار بیابد و آزادانه با رقیب غیرزردشتی در عقیده و احکام دین بحث و مناظره کند در شمال ایران بسرعت جمعیت زردشتی کمتر شد و دوپناه گاه برای آنها باقی ماندند یکی یزد و دیگری کرمان دراین دوشهر آتش بهرام روشن بود ولی زردشتی پیشوای بزرگی نداشت که ازجماعت نگهداری کندویاس آنها را به امید وشکیبائی مبدل سازد و همت افزائی نماید. آنان که میخواستند



دادابه‌ای برروجا

از ذلت و تحقیر کردن هم‌شهریه‌های مسلمان آزاد گردند چاره‌ای نداشتند جز اینکه هم رنگ آنها بشوند. مسلمان میشدند و برای اینکه بنمایند که واقعا دین اسلام را پذیرفته‌اند و در عقیده صمیمی هستند به آنچه زردشتی بود، از آن دوری میکردند. نوشته‌های پهلوی خواه ناخواه نجس شده بودند و به بی‌اعتنائی صاحبش پوسیده و از میان میرفتند. به این ترتیب روز به روز چه از شمار جمعیت و چه از نوشته‌ها کاسته میشد.

حمله مغول : ناگهان از مشرق باد صرصر وزید و چنگیز خونخوار بگفته خودش عزرائیل بشر بر ایران حمله آورد و چنان آشوبی در سرتاسر به ویژه شمال ایران به پا شد که «یاران فراموش کردند عشق». دیگر صحبت از زردشتی و مسلمان نبود مغول به بشر که سهل است به حیوانهای زبان بسته نیز رحم نمی‌کرد. همه صحبت از کشتن و غارت کردن بود، و خلیفه وقت

را در گلیم پیچیدند و نمد مال کردند تالو په شد. آنچه از نوشته‌های باستانی یا عصر سامانی و سلجوقی باقی مانده بود مغول تا توانست از میان برد. کتابخانه بزرگ خالی از کتاب و کتاب‌خوان‌ها در گور بودند.

هجرت به کثرت: در سده هشتم گروهی از زردشتیها با زن و بچه و خانواده با سه کشتی از خلیج فارس بسوی هند رهسپار شدند و در ساحل کایتا وارد جزیره کوچکی بنام دیو که بعد مستعمره پرتغالیها شد پیاده گشتند و هفده سال در آنجا ماندند و از آنجا به سنجان (گجرات) رفتند و در آنجا آتشکده شاه بهرام بر پا داشتند تدریجاً افراد با خانواده از ایران هجرت کرده به مهاجرین می‌پیوستند تا آنکه نسبتاً جمعیت کثرت پیدا کرد و پنج مرکز یا پنت (Panth) در گجرات به ترتیب زیر تشکیل گشتند:



دکتر ایرج تاراپوروا

- ۱- سنجان (سنگان) ۲- نوساری ۳- گودورا (Godvara) ۴- بروج (Baraocha)
- ۵- کامبی (Cambay) به مرور ایام زبان فارسی یادشان رفت و زبان گجراتی زبان مادری شد. سلسله هجرت از سده نهم تا سیزدهم قطع نشد.
- البته اشخاصی که هجرت میکردند از طبقه متوسط بودند سواد کم داشتند بنابراین در مسائل دینی تکیه آنها بر موبدان مقیم ایران بود. از قرن سیزدهم تا عصر صفویه در ایران و تیموری در هند، از شاهان صفوی شاه عباس بزرگ یا غیر مسلم نظر شفقت داشت و جماعتی

از زردشتیان را در اصفهان جای دادولی جانشینان او بویژه شاه حسین متعصب و خرافاتی بودند و هرگاه افغانها بر اصفهان مسلط شدند مسلمانان و بسیاری از زردشتیها کشته شدند. در هند معاصر شاه عباس جلال‌الدین اکبر وجهانگیر و شاه جهان با غیرمسلمان مدارا مینمودند. در اواخر سده شانزدهم گجرات به شهنشاهی تیموری پیوست و سورت نام شهری بندر معتبر آنجا شد در اینجا سده هفدهم سیاحان اروپائی با افراد زردشتی آشنا گشتند. یکی از آنها بنام A Du Perron شخصی فرانسوی بود در ۱۵۷۸ مهرجی رانانام یکی از مؤبدان زردشتی را شهنشاه اکبر به دربار خواست و موبدی از ایران نیز به او پیوست و هر دو موبد مورد عنایت نفقد پادشاه قرار گرفتند شهنشاه اکبر قطعه زمینی در نوساری به مهرجی را نابخشید. در سده هجدهم دستوری بنام جاماسپ ولایتی، از کرمان به سورت آمد و آنجا بود که دریافت تقویم زردشتی هند نسبت به تقویم ایران یکماه عقب‌تر است و موبدان هند را از این اختلاف آگاه کرد در سال ۱۷۸۰ کادسی نام از موبدان بروج (Baraucha) برای تحقیق به ایران سفر کرد. و فرق تقویم هند و ایران را دانسته تقویمی تازه بنام قدیمی اختیار کرد در هند این تغییر را برخی نپذیرفتند و جماعت زردشتی دو گروه شد یکی بنام قدیمی و دیگر بنام شهنشاهی.

عصر قاجار: آقا محمدخان سرسلسله شیراز چون بر کرمان استیلا یافت به بهانه اینکه مردم کرمان با رقیبش لطفعلی‌خان زند خوش رفتاری کرده‌اند فرمان نابینا کردن عده‌ای از مردم بیگناه و همچنان فرمان قتل بسیاری را داد و در آن قتل همگانی عده‌ای از زردشتیها نیز کشته شدند. هرگاه بندر بمبئی بتصرف انگلیس درآمد و مرکز بزرگ بازرگانان شد، زردشتیها از گجرات کوچ کرده ساکن آن شهر شدند و در آبادی آن شهر بهره مهمی گرفتند و در نظر امنای دولت انگلیس اعتماد و احترام ویژه‌ای یافتند. آنها اقلیت ضعیفی بودند و در سایه مرحمت و حمایت دولت انگلیس می‌توانستند با انبوه هندوان و مسلمانان آبرومندان زندگی بکنند. زبان انگلیسی را آموختند و مراوده و استفاده با دانشمندان اروپائی به‌ویژه اوستاشناسان روز بروز افزون‌تر گشت و طرفین یعنی زردشتی از دانشمندان اروپائی و اروپائی از دانشمندان زردشتی استفاده معلومات نمودند. به این ترتیب در سده نوزدهم و بیستم زردشتی‌های هند به اروپائی‌ها کاملاً آشنا شدند و این دو سده می‌توان گفت که روزهای زرین تاریخ زردشتیهای هند است. در سال ۱۸۵۴ مانک‌جی لیم‌جی هتاریا (Manak Limji) نام پارسی از جانب زردشتیان هند به ایران رفت. در آن وقت محمدشاه قاجار پادشاه وقت بود و او اظهار تفقد و مرحمت کرد و پس از درگذشت او فرزندش ناصرالدین‌شاه فرمان آزادی زردشتیها را صادر کرد و مدرسه زردشتی تأسیس شد و پس از آن به تائی و ضعیف زردشتیان روه به‌بود گذاشت.

جنگ دوم جهانی: تا جنگ دوم جهانی عموماً زردشتیهای هند اطمینان‌ناداشتند که

در صورت هجرت به ایران روی آسودگی خواهند دید ولی جنگ دوم راه را برای همه کس به همه کشورها باز کرد و برخی از دانشمندان زردشتی به تهران آمدند و درک کردند که ترس و واهمه آنها بیجا بود و از آن زمان کم کم مهاجرین زردشتی ساکن هند به ایران سفر کرده و برخی در تهران اقامت گزیده‌اند و احتمال دارد این سلسله در آینده فزونی شود. روزی بود که ایرانی چه زردشتی و چه مسلمان از ایران فرار می‌کرد و به هند پناهنده میشد و در آنجا بخت آزمائی می‌نمود و اکنون از هند فرار می‌کند و در ایران بخت آزمائی می‌نماید.

هندوانی که در عصر تیموری بیشتر به زبان فارسی علاقه پیدا کردند و در آن زبان ادیب و شاعر شدند و خدمت به زبان و ادب ایران نمودند پاره‌ای اجباری و از ضرورت وقت و پاره‌ای تفریحی بود. علاقه زردشتیان هند علاقه دینی و فرهنگی و نژادی است. هندوان یا مسلمانان هند زبان را می‌خواستند و زردشتیهای ایران را می‌خواستند. در اینجا مختصری از کارنامه برخی از دانشمندان معروف ذکر میشود. البته مطالعات آنها در فرهنگ باستان ایران و دین زردشتی بود و به زبان انگلیسی یا گجراتی نوشته شده به استثنای برخی که بزبان فارسی نیز توجه نموده‌اند.

نرسی داوُل Nerios Dhaval

تخمیناً در عصر سلطان محمود غزنه یا کمی پیش از او در هند میزیست و او قدیمیترین دانشمند زردشتی است که در هند نویسنده و استاد زبان پهلوی بود و او ستارا و به سنسکریت ترجمه کرد ترجمه او تا کنون بدست می‌رسد برادرزاده اش هر مزد یا رپوررامیارهات ۴۷ تاهاات ۵۶ ترجمه کرد.

مؤبد کیقباد

در سال ۱۵۹۹ قصه سنجان را که یکی از مهاجرین زردشتی نوشته بود، منظوم بزبان فارسی درآورد.

ساکن سورت یا (گجرات) سیاوخش نامه و زردتشت نامه و نامه ارتاور از یاوراف را از اصل بزبان گجراتی ترجمه کرد.

هیر بد (ارود) نوشیروان جمشید

مؤبد شهر نوساری بود. پنج‌گانه و شش‌گانه بار را بزبان گجراتی درآورد.

دستور داراب پهلوی

در سن ۲۳ سالگی در سال ۱۶۹۰ م. خلاصه دین فرایض نامه را به شعر ب زبان فارسی ترجمه نمود و نیز مناجات را بفارسی نوشت و انتشار داد.

دستورملا فیروز پورکاوس

از زبان فارسی و ترکی و عربی آگاه بود در ۱۸۱۸ در بمبئی کتابی بنام دساتیر در دو جلد نوشت که بعداً به انگلیسی ترجمه شد و برخی از فرهنگ نویسان آنرا در فرهنگ لغاتشان نقل کردند. بنام او کتابخانه و مدرسه در بمبئی تأسیس شد. لغات دساتیر در آورده و قابل اعتماد و اعتبار نیستند.

دستور ایدل داراب سنجانا

موبد آتشکده‌ای بنام وادیا (Wadia) خورده اوستارا به گجراتی ترجمه نمود.

دستور پشوتن بهرام سنجانا

پسرخوانده دستور بهرام سنجانا در سال ۱۸۲۹ ولادت یافت و هرگاه پدرخوانده‌اش (بهرام سنجانا) درگذشت او در سال ۱۸۹۸ م. دستور بزرگ آتشکده «وادیا» شد و از ۱۸۶۳ تا ۱۸۹۸ مدیر مدرسه زرتشتی جمشید جسی جی بهائی بود. در ۱۸۸۶ از دانشگاه توبینگن (Tubingen) آلمان رتبه افتخاری یافت و در ۱۸۸۹ دولت هند به او لقب ممتاز شمس العلماء بخشید. استاد زبان پهلوی بود.
آثار او :

- ۱- کارنامه اردشیر بابکان از پهلوی به گجراتی ترجمه کرد ۱۸۵۳ م.
- ۲- دستور زبان پهلوی به گجراتی ۱۸۷۱ م.
- ۳- گنج شایگان فرهنگ لغات ۱۸۸۵ م.
- ۴- اندرزبیت مارسپندان ماتیکان چترنگ و اندرز خسروکوراتان ۱۸۸۵
- ۵- وچارکرددینک به گجراتی ۱۸۶۴
- ۶- زندگی زرتشت از فارسی به گجراتی ۱۸۶۴
- ۷- دینکرد از جلد اول تا جلد نهم ترجمه از پهلوی به انگلیسی

دستور داراب پشوتن سنجانا

فرزند پشوتن در سال ۱۸۵۷ متولد شد و در سال ۱۸۹۸ به جای پدر دستور بزرگ آتشکده «وادپا» گردید و در سال ۱۸۸۰ از دانشگاه بمبئی دیپلم یافت و از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۰ در مدرسه سرجمشید جسی جی بهائی زبان آلمانی و پهلوی تدریس می کرد و خود نیز زبان فرانسه و سنسکرت تحصیل می نمود و در همین زمان در زبان فارسی و پهلوی ممتحن شد و از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۳۱ مدیر مدرسه سرجی جی بهائی بود و از دانشگاه ماربرگ (Marburg) آلمان رتبه افتخاری Phd و از دولت انگلیس لقب ممتاز شمس العلماء یافت و در ۱۹۳۱ هـ به عمر هفتاد و چهار سال با افتخار و نیکامی از جهان درگذشت.

آثار او:

- ۱- باقی مانده دفاتر از دفترده تا ۱۹ از پهلوی به انگلیسی و گجراتی ترجمه نمود.
- ۲- فرهنگ ایرانیان خاور تألیف گایگر *Civilization of the Eastern Iranian* به انگلیسی ترجمه نمود.
- ۳- زرتشت درگاتا از آلمانی به گجراتی
- ۴- نیرنگستان ۱۸۹۴
- ۵- ونیداد با مقدمه ۱۸۹۵
- ۶- مینوک خرد
- ۷- مقام زن در ایران باستان چنانچه در اوستا اشاره شد.

دستور رستم جی ابدل جی سنجانا

آثار او :

کتاب کتابها (یعنی زند اوستا) در ۱۹۲۵

ابدل جی گرشاسپ جی آنتیا Antia

آثار او :

(۱) کار نامک اردشیر بابکان بامتن پهلوی با ترجمه به انگلیسی و گجراتی

کاوس جی ایدل جی کانتا Kanga

نویسنده فرهنگ (اوستا به انگلیسی) در ۲۸۹ صفحه در بمبئی ۱۹۰۹ انتشار

یافت .

خورشید جي پاوری Pavry

آثار او:

- ۱- مطالعات در فرهنگ ایران
- ۲- عقیده زرتشتی درباره زیست آینده
- ۳- دین زرتشتی
- ۴- اوستا
- ۵- پارسیان

دستور فرام جي سهراب جي مهر جي رانا

آثار او:

خورده اوستا ترجمه به گجراتی در ۱۸۱۸ م. و برادرش بنام ایرج جی در ۱۸۶۹ فرهنگ هنروادش پهلوی نوشت.

دستور ایدل داراب جاماسیب آسا

در سال ۱۷۸۴ متولد شد و در ۱۸۲۹ دستور بزرگ پارسیان شهنشاهی گشت و در ۱۸۵۵ انجمن راه راست نمای زردشتی تأسیس نمود.
آثار او:

- ۱- پندنامه زرتشت از پهلوی به گجراتی ترجمه نمود در ۱۸۶۱ به سن ۷۷ درگذشت.
- ۲- بندهشن را در سال ۱۸۰۹ و آبان را در سال ۱۸۳۳ به گجراتی ترجمه نمود.

فرام جي سپندیار جي رد Rid

در سال ۱۸۴۳ یسناوسپرد را به گجراتی ترجمه نمود.

دستور مانك ملی دالا M. N. Dhalla M. A. Ph.d

در سال ۱۸۷۵ متولد شد و از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷ در انتشار مجله زرتشتی (سه ماهگی) با بهرام گورانکلساریا همدست بود و ضمناً سفری به نیویورک (امریکا) رفت و زیر نظر و رهبری پروفیسور ولیم جاکسن از دانشگاه کولمبیا (امریکا) رتبه دکترا گرفت. نگارنده این نامه ایشان را اولاً در نیویورک و بعد در کراچی ملاقات کرد و ایشان را بزرگواری بسیار سنجیده یافت. دستور دالار در ۱۹۰۹ دستور کراچی شد و تا زنده بود در امور دین و ادب فعالیت می کرد

دولت هند به اولقب شمس العلماء داد سال ۱۹۵۶ م. به سن هشتاد و یکسال درگذشت. تألیفات او همه بزبان انگلیسی هستند و مطالب بسیار سودمند دارند از جمله:

- 1- Homage unto Ahuramazda (1947)
- 2- Ancient Iranian Literature (1949)
- 3- Mankind Whither bound (1960)
- 4- World's Religion in Evolution (1953)
- 5- Autobiography (1942)
- 6- Our Perfecting World (1931) دنیای درحال تکامل ما
- 7- Zoroastrian Theology (1922) فقه یا علم دین زرتشتی
- 8- Zoroastrian Civilization (1938) فرهنگ و تمدن زرتشتی
- 9- History of Zoroastrianism تاریخ کیش زرتشتی
- 10- روان رهبری
- 11- نیایشها
- 12- اتورفی آراستی

جها نگیر دسای Desai

آثار او : ضحاک (ازی دهاک) در تاریخ

س - ه - هودی والا

آثار او : مطالعات در تاریخ پارسیان (۱۲۹۰ م.)

س - ک - هودی والا

آثار او : ۱- دین هند و ایران و هم مانندی میان آنها (۱۹۲۵ م.)

۲- پارسیان در هندوستان

۳- زرتشت و معاصرین او دررگ ویدا (۱۹۰۳ م.)

دکتر هوشنگ جاماسپ اسنا

نامه‌های زیر از او انتشار یافتند:

- ۱- فرهنگ زند پهلوی (۱۸۵۸ م.)
- ۲- اردویرازباویراف ترجمه به گجراتی
- ۳- شکندگانیك وچار » »
- ۴- وندیدادوچار با فرهنگ لغات

دستور کیمقباد آذربد

نامه‌های زیر را انتشار داد:

- ۱- کارنامک ارتککشر پاپکان (متن و ترجمه به گجراتی)
- ۲- دهن یشت ترجمه به گجراتی

م - ن - دستور

آثار او : آموزش اخلاق و عرفان زرتشت

ف - س - داوور

آثار او: چراغ ایران

دستور هوشتگک جی و گندویا (Gandevia)

نامه‌های زیر را انتشار داده است

- ۱- ترجمه وندیدادیا فرهنگ لغات ۱۹۰۷
- ۲- به همراهی پروفوسورمارتن هاگک فرهنگ زند پهلوی ۱۷۹۷

هیبرید ک - ای - کانگا K.E. Kanga

نویسنده‌ی:

- ۱- فرهنگ لغات اوستا (۱۹۰۰)
- ۲- سرودهای گاتا با معانی به گجراتی
- ۳- خرده اوستا با فرهنگ و ترجمه به گجراتی
- ۴- وندیداد ترجمه به گجراتی

شهریار دادابهائی بروچا

در سال ۱۸۴۳ متولد شد و در شانزده سالگی از شهر بروچا (۱۸۵۹) برای تحصیل علم به بمبئی آمد و تحت سرپرستی و نظارت دانشمند معروف بنام خورشید جی رستم جی کاما تربیت شد و زبانهای اوستا و پهلوی، و سنسکریت و انگلیسی و فرانسه و آلمانی را فراگرفت. چندی در مدرسه ملافیروز و بعد از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ در مدرسه سرجمشیدجی اوستا تدریس کرد و از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۵ م در نوساری در مدرسه کاوس جی جهانگیر زرتشتی معلم زبان اوستا و پهلوی و سنسکریت و فارسی بود در سن بیست سالگی دستور زبان زند را با موازنه به سنسکریت بنوشت و در سال ۱۸۶۹ پندنامه‌ی آذرگارا سپند را از پهلوی به گجراتی ترجمه نمود. هم‌چنین به همراهی تهمورث انکلساریادادستان دین را ترجمه کرد و چند کتاب درس از اوستا در سه بهره نوشت که تا کنون کتب درسی هستند و نیز مختصری از کیش زرتشتی و رسوم زرتشتیها بنام رستستن (Rstistan) یا رسوم میت. در سال ۱۹۱۵ به سن هفتاد دو سال از جهان درگذشت.

سهراب جی فریدون جی ملا

مترجم و نویسنده:

- ۱- بهارستان جامی (۱۸۹۹-۱۹۰۰)
- ۲- ۶۲ غزل از شیخ سعدی به نثر درآورد
- ۳- اصطلاحات و امثال فارسی
- ۴- بیوگرافی فردوسی و سعدی و حافظ و قاتانی (در سال ۱۸۹۲)
- ۵- گلستان سعدی را به گجراتی ترجمه نمود

هیربد تهمورث انکلساریا

فرزند دینشاه و از شاگردان دانشمند خورشیدجی رستم جی کاما. گذشته بر زبان گجراتی وارد و فارسی، زبانهای فرانسه و آلمانی و انگلیسی و سنسکریت را نیز تحصیل کرد. استاد زبان اوستا و پهلوی بود. در سال ۱۸۶۹ به تدریس زبان سنسکریت تعیین گشت. به زبان فارسی و دری روان صحبت میکرد. لنگمان (Lingmann) نام کشیش کاتولیک را فارسی آموخت و از اوزبان آلمانی یاد گرفت و همچنین دانشمند گرسن را gerson de gunha در استخراج نوشته برسکه‌های ساسانی یاری کرد و از اوزبان فرانسه تحصیل نمود و نیز به پشتون نام معلم ریاضی اوستا آموخت و در مقابل از او علم ریاضی فرا گرفت. در ۱۸۷۶

خرید و نوشته‌هایی از اوستا و پهلوی به طبع رساند. دانشمندی مانند دامستر (Darmasteter) و دکتر وست (Dr.E.west) در زبان پهلوی او را استاد میدانستند. آثار او:

- ۱- ترجمه دادستان دینک (به‌همراهی دکتر بروچا) ۱۸۷۲
 - ۲- اردوی سورايشت. از پهلوی به گجراتی ترجمه نمود ۱۸۷۴
 - ۳- سیاوخش نامه (از رستم پشتون) را به گجراتی ترجمه نمود ۱۸۷۳
 - ۴- یازش بنیرنگ (۱۸۸۸) و با مقدمه ازب. ت انکلساریاد ۱۸۰۸
 - ۵- بندهش
 - ۶- ماریگان هزار دادستان بهره دوم ۱۹۱۳
 - ۷- مینوی خرد (در پهلوی پا زند - سنسکریت) با چمک کستیک
 - ۸- خرده اوستا به حروف زند ۱۸۸۱
 - ۹- خرده اوستا با معانی فارسی
 - ۱۰- فراوشی با باج درنو (Baj Dharnu) و آفرنگان و آفرینها به حروف اوستائی ۱۸۸۳
- این مرد دانشمند که پدر دانشمندی دست مانند خود بنام بهرام گور باسرفرازی و نیکامی از جهان درگذشت (۱۹۰۴)

شمس العلماء دکتر سر جیون جی جمشید مودی

دانشمند برجسته از زرتشتیان هند که نگارنده مکرر سعادت دیدار ایشانرا دریافتم از کمالات و مرحمت ایشان سودمند شدم. نویسنده‌ای بود زبردست و گوینده‌ای توانا اندیشه‌مندی منطقی و متدینی خوش عقیده. مقالات و تألیفات بسیار دارد که در روزنامه‌ها و مجلات هند به طبع رسیده‌اند. در سال ۱۸۵۴ ولادت یافت و در سال ۱۸۷۷ به بیست و سه سالگی از دانشکده الفناستون (Elphinstone) بمبئی دیپلم B.A یا لیسانس دریافت. بزرگواری بود محقق و متدین. برای تحقیقات علمی به ممالک اروپا و آسیا و آفریقا سفر کرد. در بسیاری از مجالس علمی و مؤسسه‌های ادبی شریک شد و خدمت کرد در کنفرانس شرق (Oriental) در الله‌آباد او را به‌صداارت برگزیدند و از خدمات ادبی برجسته او چه هم‌کیشان او و چه دولت قدردانی نمودند. از دانشگاهها مکرر رتبه‌ی افتخاری دکتر در فلسفه و در حقوق به او بخشیدند و دولت هند او را به‌دولت ممتاز یکی (SiR) و دیگر شمس العلماء مفتخر نمود. از آموزش زرتشت و تاریخ ایران باستان و ادبیات و رسوم ایران کاملاً آگاه بود. و در یک ملاقات در ضمن صحبت به ایشان گفتم که ممکن است جمشید شاهنشاه نباشد بلکه نام یا لقبی از خورشید باشد

برآشت و به تندی گفت ما چندتن قهرمان داریم که به آنها می‌بالیم می‌خواهی که اینها هم نباشند گفتم حق با شماست. در سال ۱۹۳۳ پس از زندگی پرافتخار هفتادونه سال به رحمت ایزدی پیوست. از جمله آثار او:

- ۱- شتروهای ایران
- ۲- اعلام اوستائی
- ۳- رسوم و آداب دینی پارسیان
- ۴- شهنشاه اکبر و ترجمه کتب از سنسکریت به فارسی
- ۵- زبان شناسی بزبان ایران
- ۶- ادبیات ایران
- ۷- زبان شناسی زبانهای شرق Oriental Philology
- ۸- تعلیم و تربیت در عصر ایران باستان
- ۹- مزدک
- ۱۰- زرتشت

دستور سهراب جمشید بلسار (M.A)

بزرگواری بود پاک طینت قانع و ساده و بی‌آلایش و استاد زبان و اوستا آگاه از زبان‌های انگلیسی و مرهتی و گجراتی و اردو و فارسی. نگارنده به رهبری ایشان هفده سرودگاتا را از اصل بزبان فارسی ترجمه نمود. در آموختن و رهنمائی کوتاهی نمیکرد.

- ۱- ایرپستان و نیرنگستان
 - ۲- مادگان هزار دارستان ترجمه نخستین از پهلوی به انگلیسی ترجمه دوم بنام آئین ایران باستان با مقدمه مفصل و یادداشتهای بسیار سودمند انتشار داد
 - ۳- رزمیادیش و حماسه ایرانی
 - ۴- تاریخ هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بزبان گجراتی
 - ۵- خدا در سرودهای گاتا
 - ۶- دین زرتشت ۱۹۳۸
 - ۷- راه اخلاق زرتشتی
 - ۷- داستانه از ماهنامه
 - ۹- تأسیس انجمن گانائی (۱۹۱۳)
- در سال ۱۹۴۵ به رحمت ایزدی پیوست.

بهرام گور انکلساویا

در سال ۱۸۷۳ متولد شد و اوفزند تهمورث انکلساریا پدر و پسر هر دو دانشمند و در زبان اوستا و پهلوی بی نظیر بودند بویژه بهرام گور که نه تنها در هند بلکه در اروپا هم سنگ نداشت نگارنده از ایشان استفاده کرد. در رهنمائی و آموختن بسیار آماده ولی اندکی تند مزاج بود. در سانتا کروز قصبه ای در حومه بمبئی منزل داشت. دخترش بنام دهن بای انگلیسی و فرانسوا تحصیل کرده بود. و بانوئی فاضله و مهربان بود.

آثار مهم او:

- ۱- ترجمه هفده سرودگاتا با مقدمه و یادداشت ها که پس از رحلت او در سال ۱۹۵۳ م به طبع رسید.
 - ۲- زند آکاسیه بندهش با مقدمه (۱۹۵۶)
 - ۳- زرتشت نامه منظوم از موبد رستم پشوتن با مقدمه به گجراتی ترجمه نمود
 - ۴- ترجمه و نندیداد از پهلوی به گجراتی
- شادروان صادق هدایت نیز از ایشان استفاده کرد. در بذل و بخشش علم کوتاهی نمی کرد و هر که خدمت او میرسد بی بهره نمیشد.
- دیگر از تألیفات او:

نیرنگ پادیاب اوستائی و نیرنگ بستن کستی به گجراتی و ترجمه زند و همن یشت به انگلیس که پس از درگذشت او در ۱۹۵۷ به طبع رسید.

جمشید ای سکنت والا

نویسنده کتابی بنام عمر خیام عارف و صوفی که در سال ۱۹۲۸ در بمبئی به طبع رسید.

گشتاسب - گ. فریمان G. Nariman

دانشمندی از خانواده دانشمند در سال ۱۸۷۳ ولادت یافت. چندین زبان آسیائی و اروپائی به خوبی میدانست از جمله فارسی و عربی وارد و گجراتی و روسی و آلمانی و فرانسه و انگلیس و بنابراین چندین نامه از آن زبانها به انگلیسی ترجمه نمود از جمله:

- ۱- نفوذ ایران بر ادبیات اسلام ترجمه از تألیف M.Nostranzef
- ۲- پارسیان و ایران
- ۳- کیش ایرانیان ترجمه از تألیف C.P.Tiele
- ۴- تاریخ ادبیات سنسکریت (بودائی) ترجمه از تألیف Huher and Sylvain Levy

۵- نمایش نامه پریا درشکا Priyadarshika از زبان سنسکریت و پراکرت با ترجمه به انگلیسی به همراهی پروفیسر ولیم جاکسن امریکایی و دکتر آگدن ۱۹۲۳ شادروان نریمان در ۱۹۰۲ در دادگاه رنگون (برمه) مترجم بود و در زمان جنگ جهان ۱۹۱۴ به بمبئی بازگشت و در اداره ی Foreign Comunication مترجم شد. همه مراسلات به زبانهای روسی و آلمانی و فرانسه از نظر او میگذشت. مقالات بسیار به امضای ج.ک.ن S.K.N از او چاپ شده اند. مدتی مدیر مجله ایران لیگ بود. نگارنده به همراهی شادروان آقا محمد حسن کاشانی در بمبئی ایشان را ملاقات کردم. او را بزرگواری بسیار فاضل یافتم با وجودیکه زردشتی بود در ضمن صبحت آیه قرآن مجید را شاهد می آورد. در آن ملاقات از او در باره شخصی متلون مزاج و مردد شنیدم که گفت:
 نه بسوی اینها و نه بسوی آنها.

ایرانی دین شاه و کیل دادگستری



از ایرانیان مقیم بمبئی بود و به میهن نیاکان علاقه صمیمی داشت. به تشویق و همراهی اوفیسوف و شاعر معروف بنگال شادروان تاگور سفری به ایران آمد و دانشمندان ایران از جمله

مرحوم بهار و رشید یاسمی و دیگران را ملاقات کرد و سخنرانی نمود و نیز بهمراهی دینشاه شادروان آقای پور داود بهره‌ای از اوستا را در زبان آلمانی به فارسی ترجمه کرد هر ایرانی که به او میرسید اگر نیازی به یاری او داشت کوتاهی نمی‌کرد از جمله نگارنده نیز بی بهره نشدم. آثار او:

۱- آموزش فلسفه زرتشت در ۱۹۳۴ به طبع رسید

۲- اخلاق ایرانیان باستان

در سال ۱۸۸۱ چهاردهم نوامبر ولادت یافت و در ۳-۱۱-۱۹۳۸ در سن پنجاه و هفت

از جهان درگذشت.

سر جها نگیر کویا Coya و کیل دادگستری

در سال ۱۸۷۵ متولد شد. زبان و ادب انگلیسی را در بمبئی در دانشکده الفن استون Elphinstone تحصیل کرد و پس از گرفتن دیپلم در دانشگاه کمبریج به تکمیل رساند و چون به هند بازگشت به سرعت به مدارج عالی کشوری و ادبی رسید و در ۱۹۲۰ پروفیسور در رشته اقتصاد و مدیر دانشکده Presidency کلکته شد و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ در همان رشته در دانشگاه آندرا Andhra گذراند و رئیس آن دانشگاه گشت و از دولت لقب Sir یافت. آثار او:

۱- مسائل اقتصادی هند

۲- سکه و ارز هند

۳- انحطاط دنیا World Depression

۴- تتبعات در شاهنامه

۵- شباهت در برخی از داستانهای چین و ایران

۶- آینده‌ی کیش زرتشتی

۷- ارتباط فارسی کنونی با فارسی باستان

۸- شباهت در جام مقدس میان هندو ایران

هیرید بهمن نوشیر و ان دابر Dhabhar

استاد زبان اوستا و پهلوی در سال ۱۸۶۹ م در شهر نوساری متولد شد و در سال ۱۸۹۳ م در زبان فارسی لیسانس و در سال ۱۸۹۸ فوق لیسانس شد و در مدرسه ملافیروز به تدریس پرداخت گذشته بر آن درمؤسسه سرچ - ج باتلی و الا زبان انگلیسی و علم ریاضی و زبان فرانسه تدریس میکرد پس از آنکه زمان طولانی در رشته‌های مختلف ادب خدمت کرد در اواخر عمر

مأمور شد که فرهنگ جامع از زبان پهلوی تهیه کند و در آن زمان نگارنده ایشانرا ملاقات نمود و او را شخصی دانشمند یافت. متأسفانه این وظیفه بسیار مهم را بسبب ضعف بصارت و سالخوردگی نتوانست به پایان برساند و در ۱۹۵۲ به سن هشتاد و سه سال به رحمت ایزدی پیوست آثار او:

- ۱- نامه‌های منوچهر متن به پهلوی با مقدمه (تریب و ترجمه گجراتی ۱۹۱۲
- ۲- پهلوی روایات هرمز دیار فرامرز و دیگران با مقدمه ۱۹۳۲م
- ۳- سد درنک و سادر بندهش متن فارسی با مقدمه ۱۹۰۹م
- ۴- پهلوی خودره اوستا و سپرد
- ۵- پهلوی روایات با دادستان دنیک با ترتیب و مقابله ۱۹۱۳

دکتر ایرج - ج - س تارا پوروالا

زبان شناس و اوستاشناس زبانهای فارسی وارد و گجراتی و فرانسه و آلمان و انگلیسی و مرهتی و بنگالی و یونانی و اوستائی و پهلوی و سنسکریت و دستور زبان‌ها به خوبی میدانست و در شعبه زبان شناسی در دانشگاه کلکته استاد شد. پس از آن در مدرسه دینی کامانستی تیوت Cama Institute مدیر گشت . سفری به ایران آمد. نگارنده در زمان اقامت در بمبئی از ایشان استفاده نمودم و به یاری ایشان فرهنگ لغت اوستائی را از زبان آلمانی به فارسی ترجمه نمودم که بطبع نرسید. استاد تارا پوروالا در تألیفی بنام نغمه آسمانی چنین مینویسد:

زمانیکه در آلمان به تحصیل می‌پرداختم خدمت استاد کرسبحین بارت لومه رسیدم و از ایشان خواهش نمودم که مرا به شاگردی پذیرند و پذیرفته شدم و روزانه سه ساعت با او اوستا را مطالعه نمودم و آنچه از او در هشت یا نه هفته یافتم از دیگر استادان در چندین سال نیافته بودم پس از او خدمت استاد Geldner رفتم و او را نیز مانند بارت لومه مملو از معلومات و ذوق یافتم و در نتیجه رهبری و راهنمایی دو استاد نامبرده توانستم که در مراجعت به هند در ۱۹۱۷ که روزهای جوانی من بود با همه توجه به ترجمه سرودهای گاتا پرداختم و بیست و پنج سال بر آن کار کردم و درک نمودم که آموزش گاتائی یکپاره معنوی و روانی است و دارای بلندترین افکار است که در دیگر ادیان بزرگ نیز اشاره شده‌اند به ترجمه دیگر استادان قانع نشده به ذوق و استعداد و تحقیق خود ترجمه نمودم.

آثار او :

- ۱- ترجمه با تفسیر و مقدمه از سرودهای گاتا (به انگلیسی) که به عقیده نگارنده بهترین ترجمه‌ای است که در دست داریم.

- ۲- انتخاب از بهره‌های اوستاد با ترجمه و توضیحات
 - ۳- کیش زرتشت ۱۹۳۸م
 - ۴- مهرپرستی و مانیزم و مزدکیزم ۱۹۴۸م
 - ۵- فلسفه زرتشتی ۱۹۵۰م
 - ۶- مبادی غلم زبان شناسی
- دکتر ایرج تاراپوروالا سفری به ایران آمد و در مراجعت به هند از جهان درگذشت

س - پ - کپادیا

نویسنده آموزش زرتشت و فلسفه مزدایسنی یادین پارسی ۱۹۱۳م

دین شاه کپاریا

در سال ۱۸۷۵ متولد شد. چندی در دانشکده مهندسی و دانشکده دکن علم ریاضی تدریس میکرد تا اینکه از اداره فرهنگ هند بازنشسته شد. از آثار برجسته اوست. فرهنگ و نديداد پهلوی که در سال ۱۹۵۳ به طبع رسید این نامه سودمند با مقدمه مفصل در پانصد و شانزده صفحه به پایان میرسد و در زبان پهلوی است که با یادداشت براهمیت و توضیحات علمی انتشار داده شده. شادروان کپادیا در کنفرانس زرتشتیان که در تهران منعقد شده بود شرکت کرد. ایشانرا همراه همسفری‌شان بنام کیخسروفتی سر دبیر ایران لیگ ملاقات کردم. او را مرد هشتاد و شش ساله ولی تندرست و با هوش کامل یافتم. پس از مراجعت در سن ۹۵ رحلت کرد.

دکتر جمشید جی مانک جی انوالالاUwala

یکی از دانشمندان برجسته پارسی است که به همراهی هیئت فرانسوی برای تحقیق در آثار باستان به ایران آمد و کار کرد. در ۱۸۸۸ متولد شد. و پس از اتمام تحصیل در هند از دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg رتبه دکترا یافت و در دانشگاه مونیخ استاد زبان اوستا شد و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ در دانشگاه کمبریج (انگلستان) از جانب دولت به کار تجسس و تحقیق در رشته‌ی فارسی باستان پرداخت و از ۱۹۲۱م تا ۱۹۲۳م در مدرسه مطالعات در زبانهای آریائی مشغول بود. در ۱۹۴۴ مدیر مدرسه ملافیروز و مؤسسه سر ج باتلی‌والا شد و در آن خدمت ادامه میداد که در ۱۹۶۱ به سن هفتاد و سه سال از جهان درگذشت شادروان اتوالایگانه دانشمند زرتشتی هنداست که برای تحقیق علمی به ایران آمد. آثار او زیاد است که

از خود به یادگار گذاشت از جمله:

- ۱- هوم پست از نریوسنگ Neryosang بزبان سنسکریت ۱۹۲۴م
- ۲- مطالعه دردین اشکانیان ۱۹۲۵م



- ۳- سکه‌های تبرستان و نیز سکه‌های ساسانی ۱۹۳۸
- ۴- مجموعه‌ای از نوشته‌های قدیم از کیش زرتشتی از کتابخانه‌های فرنگستان ۱۹۴۹
- ۵- دین یزی دی (ایزدی یا یزیدی) کردستان ۱۹۵۰
- ۶- گزارش از دخمه تینا tena ۱۹۵۱م
- ۷- مطالعه در زبان محلی دزفولی ولری ۱۹۵۱م
- ۸- سنگ نوشت‌هایی از داریوش و دیگر شاهان در شاهپور و شوش با ترجمه ۱۹۵۲
- ۹- شاه خسرو و ربدک ترجمه از پهلوی (پازند) با یادداشتهای مهم و فرهنگ لغات
- ۱۰- سلمان پاک ترجمه از فرانسه از Louis Massignon
- ۱۱- درخت اسوریک ۱۹۲۳
- ۱۲- روایات داراب هرمزد یار به اهتمام انوالا ۱۹۲۱م

سر رستم پ- مسانی Sir R. Maseni

استاد در زبان فارسی نامه‌های زیر را نوشت و انتشار داد
۱- منطق الطیر از فریدالدین عطار ترجمه به انگلیسی

- ۲- کیش زندگی خوب
- ۳- کیش زرتشتی
- ۴- فرهنگ عامیانه ولز
- ۵- شعرای دربار ایران و هند
- ۶- شرح زندگی دادابھائی نوروزجی



خورشید جی رستم جی کاما

یکی از برجسته ترین نیکوکاران مربی دانشجویان و خدمتگزار جامعه زرتشتی. نیاکانش در سال ۱۷۳۵ از دهی بنام تینا نزدیک به شهر سورت کوچ کرده به بمبئی آمدند و ساکن آن شهر شدند. خورشید کاما در سال ۱۸۳۱ ولادت یافت و پس از تحصیل ادبیات گجراتی و انگلیسی به بازرگانی پرداخت و در سال ۱۸۵۰ به چین سفر کرد و در شهر کانتون Canton چهار سال ماند و بعد در سال ۱۸۵۵ به لندن شتافت و هر گاه به هند بازگشت عمر خود را در امور خیریه به ویژه خدمت به جامعه زرتشتی وقف نمود. از ایران شناسان مغرب هر که بهند می آمد مورد استقبال و همراهی او میگشت. از جمله ایران شناس معروف بنام دارمستتر Darmesteter و پروفیسر ولیم جاکسن (امریکائی) و به دو زبان یعنی گجراتی و انگلیسی آثار او

دردست هستند و بیشتر ترجمه از کتب آلمانی نموده است از جمله:



- ۱- زرتشت نامه به گجراتی ۱۹۱۳
- ۲- آئین جمشیدی نوروز
- ۳- دین و رسوم ایرانیان چنانچه نویسندگان روم و یونان نوشته‌اند (اصل از دکتر ر. راپ) Rapp
- ۴- تدفین اموات زرتشتی ۱۸۷۹ م
- ۵- آموزش زرتشت یکی از وسائل تشکیل فلسفه جدید (از راث). Roth
- ۶- موازنه میان آئین اورمزدی و یهودی (زرتشتی و موسوی)
- ۷- آموزش ایرانیان و اسرائیلیها
- ۸- مقاله در مهر پرستی

هومی. ف. چاچا

نویسنده فرهنگ گجستک ابالش ۱۹۳۶

دستور جاماسپ اسا

نویسنده فرهنگ پهلوی پازند (پانصدواژه)

دکتر جاماسپ جی منوچهر جی اسنا

نویسنده‌ی فرهنگ پهلوی ترجمه به گجراتی و انگلیسی در چهار جلد ۱۸۸۶/۷ که هنوز به پایان نرسیده و نویسنده بسبب نیافتن کمک و تشویق نتوانست همه را به طبع رساند به‌صورت چهار جلد طبع شده‌اند و چندین جلد دیگر هستند که باید به چاپ برسند.

دکتر هوشنگ جی جاماسپ جی

به اتفاق دکتر مارتن هاگ باستان‌ترین فرهنگ اوستا پهلوی پازند بنام فرهنگ ایم (oim) که گمان می‌رود در عصر ساسانیان نوشته شده تصحیح کرد. فرهنگ ایم یک هزار لغت دارد. در ۱۸۶۷ چاپ و انتشار یافت و بار دیگر به کوشش دکتر رایخلت (A. Reichelt) در ۱۹۰۰ به طبع رسید.

این است شمه‌ای از کارنامه دانشمندان زرتشتی مقیم هند زرتشتی‌هایی که از ایران به هند تدریجاً هجرت می‌کردند برخی از آنها کتب دینی که در دست داشتند با خود می‌بردند و اینها در هند محفوظ می‌شدند و سپس به گجراتی ترجمه و بعد به انگلیسی برگردانیده می‌شدند و مطالب نامعلوم و مبهم معلوم و واضح می‌گشتند و این یک توفیق جبری بود و خدمتی غیر مستقیم به ادب ایران شده، به این ترتیب:

اولا - شمه‌ای ویژه‌ای از نوشته اوستائی و پهلوی از دست نو مسلمان ایرانی و غنیمت‌گران عرب و غارت‌گران مغول محفوظ شدند.

دوم - ترجمه گشتند و توضیحات سودمند از دانشمندان زرتشتی هند و مغرب زمین افزوده

شد.

ایران شناسان مغرب زمین

مطالعه و تحقیق در فرهنگ ایران برای ایرانی امری طبیعی و لازم است ولی برای مردم خارج از ایران علل مختلف داشته مثلا:

۱- برای هندوان هند وسیله‌ای بوده برای راه یافتن به دربار شاهان و اعیان و معاشرت با مسلمانان و پیشرفت در امور اجتماعی و هم‌رنگی با محیط و تفریح ادبی.

۲- برای زرتشتیان مقیم هند علاقه دینی و نژادی و یادی از نیاکان پیشین بوده.

۳- برای دانشجویان مغرب زمین عشق به دانستن نامعلوم و میدان تجسس و تحقیق و آگاهی از بیگانگان و در این زمینه دیرین‌ترین دانشمندان و مورخین یونان بودند. هرگاه کورش بزرگ بر مستعمره یونانیها در آسیای کوچک چیره شده و به تصرف خود درآورد ایرانی و یونانی همسایه شده بهم آشنا گشتند و به گذشت زمان وحشت به انس مبدل شد پیش از ظهور ابوالمؤرخین هیروdot افسانه‌هایی تاریخ وار از ایران دریونان گفته میشد و ذخیره‌ای از آن فراهم شده بود ولی نوشته‌ای بنام تاریخ از قرن ششم پیش از میلاد آغاز گشت و مورخین آن عصر یونانیهای مقیم آسیای کوچک بودند از جمله یوحین و بیون (Bion) و دیووخوس (Diechos) و بودی-

دوره‌های علاقه یونان به ایران

- ۱- زمانیکه سیاحان و آواره‌گردان یونانی به ایران راه یافتند و آنچه ندیده و شنیده بودند به تحریر درآوردند که محفوظ گردد.



سرولیم جوش

- ۲- مقابله و شناسائی خصمانه و مستقیم در عصر داریوش و بعد از او.
۳- کشورگشائی اسکندر و ورود برخی از ماجراجویان و کنج‌کاوان و نویسندگان و معاشرت آنها با توده‌ی ایران
۴- عصر شاهی سلوکوسی در ایران و تأسیس امارت‌های یونانی در شمال افغانستان کنونی.

نویسندگان متقدمین

- ۱- دیونی سوس از مردم ملیتوس - سده پنجم پیش از میلاد - تاریخ افسانه‌وار ایرانی را از زمان کورش بزرگ تا زمان خشایار شا نوشت.
۲- هیروdot - مورخ بزرگ یونانی نژاد - تاریخ مفصل‌تر از ایران افسانه‌وار چنانچه از برخی از ایرانیان شنیده یا دیده بودند نوشت.
۳- خرون یا چرون (Caaron) تاریخ یونان و ایران را بنام هلینیکا پرسیکا نگاشت.
۴- زانتوس - تاریخ لیدیا (لودیا) را مرتب نمود و نیز کتابی در احوال مغان ایران نوشت.
سیصد سال پیش یعنی از سده ششم تا سده سیوم پیش از میلاد زمانی است که در مغرب

آسیا و جنوب مشرق اروپا مردانی بزرگ با شهامت و عزم و پزشکان حاذق و فیلسوفان دانشمند پدید شده‌اند که ذکر آنها از موضوع مختصر این نامه خارج است. متأسفانه در این عصر به استثنای چند سنگ نوشت از شاهان هخامنشی نوشته ادبی یا تاریخی از ایرانیان بما نرسیده و حال آنکه دره‌دو پهلوی ایران یعنی هند و یونان از نویسندگان عصر زرین است.

ظهور اشکانیان و ساسانیان در ایران و تشکیل امپراتوری روم در مغرب

پس از برافتادن شهنشاهی هخامنشی و مرگ اسکندر وضعف دولت سلوکوسی و امارت - های یونانی از پدید شدن مقتدر روم در مغرب و اشکانیان در مشرق صفحه تازه‌ای در تاریخ باز میشود. اشکانی و روم و بعد سامانی و روم دو رقیب توانا را می‌یابیم که مقابل هم ایستاده‌اند و نویسندگان این عصر نو بجای یونانی نود درصد رومی نامیده شده‌اند و آنچه ما از روی تاریخ اشکانیان و سامانیان آگاه شده‌ایم به وسیله رومیهاست که رقیب سرسخت ایران بودند. و این دوره تا ظهور شهنشاهی عرب و برافتادن آن امتداد می‌یابد.

عصر نو و تشکیل امارت‌های بومی در ایران

آنچه از نویسندگان و ایران‌شناسان مغرب زمین نوشته میشود از این دوره‌ست. نویسندگان این دور هم‌زمان با عصر صفوی و افشار قاجار ایران هستند اهمیت اینها برای ادبیات ایران بیش از همه دوره‌های پیشین است و مانند عصر باستان یونانی و رومی در این عصر چه در شرق و چه در غرب دانشمندان و نویسندگان و ادباء و شعراء و ماجراجویان، و غیره پدیدگشته‌اند از جمله در مغرب زمین.

هم‌زمان با سلطنت جلال‌الدین اکبر در هند و ظهور مورخین و مترجمین زبردست در آن کشور در ایران نیز شاهی مانند شاه‌عباس فرمانروا بود. در انگلستان ملکه الیزابت اول و ادبائی مانند شکسپیر نمایش نویس بزرگ ۱۶۱۶-۱۵۶۳ و اسپنسر ۱۵۹۹-۱۵۵۲ و ملتن ۱۶۰۸ و ولیم براون ۱۶۴۵-۱۵۹۱ معاصر با نورالدین جهانگیر و نیوتن معاصر با شاه جهان و اورنگ زیب هنر ادبی و ذهنی خود را نشان میدهند. بازار ادب و کارهای برجسته منحصر به هند و ترک و ایران نبود بلکه کم و بیش در همه ممالک آن عصر وجود داشت. البته هر کشور بنا بر استعداد مخصوص ادباء و شعراء و نویسندگان و مخترع پدید می‌کرد. پدیده‌های تاریخی تکرار میشوند دوره‌ی صفوی در ایران و تیموری در هند و عثمانی در ترکیه و دیگر ممالک شرق و غرب تجدید دوره‌های پیش است که سیاحان و ماجراجویان و علماء پدید کردند. در آن زمان اشخاصی بعنوان بازرگان یا سیاح یا سفیر از مغرب به ایران آمدند و در ضمن سیاحت و بازرگانی و سفارت

معلومات ادبی سیاسی و دینی ارمغان برهم میهنان باخود بردند از جمله.

(۱) آنتونیو گاوویا (A de Gauvea)

در عصر شاه عباس بزرگ از جانب فلیپ سیوم شاه اسپانیا و پرتغال به ایران آمد و در بازگشت گذارش به ویرانه نخت جمشید افتاد و در سیاحت نامه اش از چگونگی آن توصیف نمود و ضمناً اشاره کرد که در آنجا سنگ نوشت هائی دید که به خطی حجاری شده اند که در ایران غیر از رسم تحریر عصر اوست.

(۲) دون گرسیادسلوا (Don Garcia de Sylva)

به ایران آمد و آنچه آنتونیو دیده و نوشته بود تکرار کرد و افزود که حروف سنگ نوشت سه گوشه به این شکل - هستند (Δ) و بعد از او

(۳) کارستن نیبور (Carstan Niebuhr)

حروف سنگ نوشت ها تنسیخ کرد و میان حروفیکه به سه زبان حجاری شده اند امتیاز نشان داد سپس

(۴) اولاف گرهرد تیچ سن (Olav Garherd Tychsen)

در معلومات سنگ نوشت افزود که علامتی است به شك (Y) که الفاظ را از هم جدا میسازد و بعد

(۵) انکی تل دپرون (Du Perron)

در ۱۷۶۲ به هند سفر کرد و زمان هفت سال در آن کشور بماند و زبان اوستا و سسکریت و فارسی و ذخیره گرانها از اوستا و دیگر کتب از زبانهای مشرق باخود به فرانسه برد و نخستین بار در سال ۱۷۷۱ اوستا را در اروپا در سه جلد به طبع رساند و انتشار داد که تا کنون مورد استفاده ایران شناسان خاور باختر است و او یکی از متقدمین و محققین ایران شناس اروپا شمرده میشود.

(۶) علامه یوجن بورنوف (E. Burnoue Anquetil)

پس از سنجش زیاد تقریباً همه الفاظ سنگ نوشت را تصریح کرد برخی دیگر از دانشمندان که در همان رشته کار میکردند نپذیرفتند ولی کارش جریان داشت. بورنوف ایران شناس

فرانسوی در سال ۱۸۰۱ م در پاریس متولد شد و در ماه می سال ۱۸۵۲ رحلت کرد و او خط اوستائی را که انکتل دبرون از هند آورده بود توضیح داد و در نتیجه زحمت او برای نخستین بار دانشمندان اروپا از زبان اوستا آگاهی یافتند و هم‌چنین نسخه خطی و تدیداد ساده به کوشش او چاپ شد و در جزوه‌ها انتشار یافت از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۵ یسناها را شرح نمود.

سل وستردوساسی Sylvstredesasy

معلم زبان عربی و آشنا بزبان پهلوی سنگ نوشتی که از عصر ساسانیان به پهلوی وجود داشت ترجمه نمود و از آن ترجمه دانشمندانیکه به سنگ نوشت هخامنشیان علاقه داشتند نکته مهمی یافتند که کلید شکستن طلسم سنگ نوشت ایکه عبارت سنگ نوشت هخامنشی مانند سنگ نوشت عصر ساسانی از الفاظ شاهان و شاه ایران و جزایران و نام پادشاه پورفلان شاه شاهان یا تنها شاه حجازی شده دانشمندی بنام گروته فید (Gratifend) با این حدس و گمان در عبارت سنگ نوشت تأمل نمود و پس از آن سنجش توانست که ترجمه نماید.

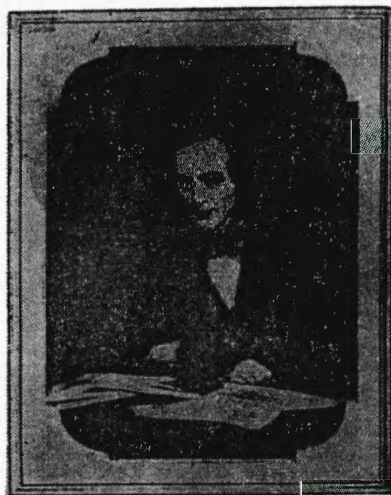
هییبجر (سرگرد) رالنسن (۱۸۹۵-۱۸۱۰) H. Rawlinson

در خدمت لشکری به هند رسید و در آنجا زبان فارسی و هندی را آموخت و اتفاقاً برای تربیت سپاه ایران مأمور شد و موقع یافت که سنگ نوشت کوه‌الوند (همدان) را به بیند و به ترتیب گردو نهند به کار افتاد و به کمال شکیبائی و استقامت و مجاهده در شکست طلسم سنگ نوشت کامیاب گشت و در ۱۸۳۵ چون به کرمانشاه میرفت سنگ نوشت بیستون را دید و خواست که آن طلسم را نیز بگشاید به زحمت زیاد و فداکاری خود را به سنگ نوشت که از زمین سیصد پا در بلندی واقع شده بود رساند و نوشته آنرا استخراج کرد و به انجمن شاهی آسیائی (انگلستان) فرستاد و در ۱۸۳۸ به سفارت بغداد رفت و گذشته بروظیفه دولت به تحصیل زبانهای نیز پرداخت از جمله زبان سنسکرت را بیاموخت و میخواست نتیجه معلومات را در کتابچه‌ای انتشار دهد که به خدمت در افغانستان مأمور شد و بنا بر این نتوانست تا ۱۸۴۶ م نوشته‌اش را به چاپ برساند. در آن اثنا ترجمه سنگ نوشت بیستون را به پایان رساند و به انجمن شاهی آسیائی تقدیم کرد و این خدمت بزرگی بود که بیگانه‌ای به زبان باستان ایران نمود رالنسن در ۱۸۹۵ در سن هشتاد و پنج سال از جهان درگذشت.

ج - رالنسن ۱۹۰۲ - ۱۸۱۳ G. Rawlinson

یکی از برجسته‌ترین مؤلف تاریخ شرق نامه‌های زیر را انتشار داد

- ۱- پنج کشور بزرگ آسیا یعنی کلد و آشور و بابل و ماد و پارس
 ۲- ششمین کشور بزرگ مشرق (اشکانیان ۱۸۷۳ م)



- ۳- هفتمین کشور بزرگ مشرق (ساسانیان)
 ۴- پارتیا (ازدوره‌ی کتیبی که درباره‌ی ملل انتشار یافته ۱۸۹۳)

Thomes Hyde تامس هاید (۱۰)

نویسنده کیشهای باستانی دپارت و پارس و ماد ۱۷۹۰ - ۱۷۰۰

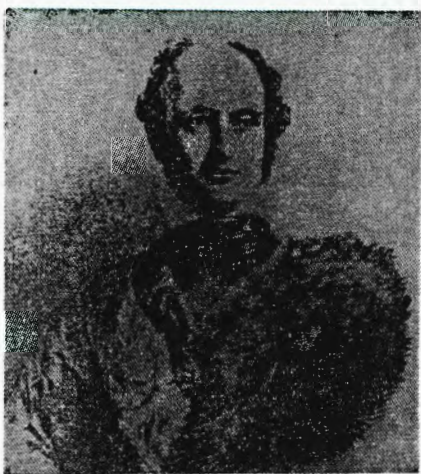
(۱۱) دو تن یکی شیاه Shea دیگر ترویر Troyer

بستان مذاهب را از فارسی به انگلیسی ترجمه نمودند

Sir LohnMalcolm سر جان ملکم (۱۲)

مؤلف تاریخ ایران از آغاز تاریخ تا عصر فتح علیشاه ۱۸۱۵ در دو جلد بزبان انگلیسی نوشت
 که بعداً شد روان میرزا اسماعیل حیرت به فارسی ترجمه نمود ملکم (مالکم) در سال ۱۷۶۹
 در دمفری شایر (اسکانلند) متولد شد. او پسر دهقان بود. در سن دوازده سال در هنگی از سپاه
 پذیرفته شد و در سال ۱۷۸۳ به مدرس (جنوب هند) مأموریتی یافت و در خدمات و وظایف

مختلف دولتی بود و ضمناً زبان فارسی را آموخت و مترجم نایب السلطنه لاردکارن والس شد و پس از دو سال بسبب علالت مزاج به انگلستان بازگشت و در ۱۷۹۶ بار دیگر به هند آمد و در ۱۸۹۸ معاون نماینده انگلیس در امارت حیدرآباد شد و در اواخر ۱۷۹۹ دولت انگلستان او را به سفارت به ایران فرستاد و در سال ۱۸۰۰ به تهران رسید به حضور فتح علیشاه باریافت و وظیفه ای که به او سپرده بودند انجام داد در سال ۱۸۰۸ بار دوم به سفارت ایران رفت و پس



از بازگشت به انگلستان مراجعت نمود و بار سوم در ۱۸۲۷ به رتبه استانداری بمبئی به هند آمد و در سال ۱۸۳۰ برای همیشه هند را وداع کرد و در انگلستان عضو پارلمان شد و در ۱۸۳۳ از جهان درگذشت. شصت و چهار سال زندگی نمود. از زندگی ایرانیان معاصر او آواز رسوم و آداب و اخلاق و زندگی روستا و عشایر و اعیان و وضعیت دربار آگاه بود و در این زمینه میتوان گفت که او پیشرو و مصنف حاجی بابا بود و اگر ترتیب کتاب نامبرده کتابی مینوشت احتمال دارد منصفانه تر و بدون طنز و توهین مینوشت. گذشته بر تاریخ ایران کتابی بنام خاطرات ایران *Sketches of Iran* و اشعار بنام ایران از او انتشار یافته اند. مورد توجه فتح علیشاه و بزرگان ایران بود.

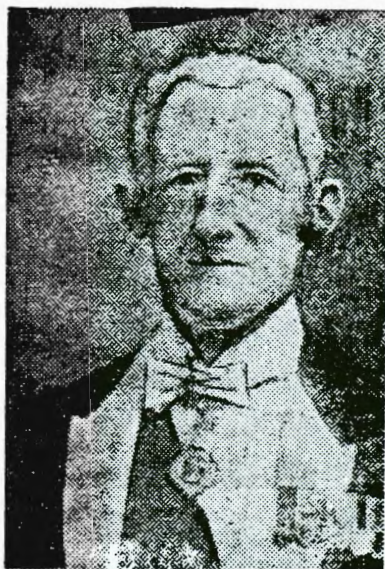
(۱۳) الفرد گوت شمید A.Gutschmid

استاد دانشگاه توپنگن آلمان و نویسنده تاریخ ایران و همسایگان آن از اسکندر تا بر افتادن دولت اشکانی بانقریظ استاد تولد که در ۱۸۸۷ در استراسبورگ انتشار یافت و بعد

آقای کیکوس جهاننداری در ۱۳۳۴ ه. ق. به زبان فارسی ترجمه‌اش کرد

(۱۴) سرلشکر سرپرسی سایکس Sir Percy Sykes

در سال ۱۸۶۷ متولد شد و در ۱۹۴۵ در گذشت. گرچه شخصی نظامی بود ولی



بیشتر اوقات در وزارت خارجه کار کرده و زمانی در خراسان سرکونسل دولت انگلیس بود. ضمناً به تاریخ ایران نیز علاقه داشت به آسانی میتوانست واقعات تاریخی را بدست آورد به ویژه آنچه در زمان او یا نزدیک به زمانش واقع شده بود و او تاریخش را در دو جلد به پایان رساند و آنرا شادروان سید محمد تقی فخرداعی به فارسی ترجمه کرد. گرچه این کتاب برخی مطالب تاریخی دارد که در دیگر کتب ایران ذکر نشده‌اند ولی نوشته سرپرسی سایکس نوشته یک شخص بی طرف و مورخ نیست بلکه مطالبی دور از انصاف نوشته و از شخصی نظامی که نیمه و طبقه‌اش جاسوسی نیز هست بیش از این نمیشود توقع کرد. در جنگ جهانی اول که دولت ایران به کمال ضعف و انحطاط رسیده بود سرپرسی در جنوب ایران یولسی‌گرد آورد و با همراهی استاندار فارس هر چه میخواست و صلاح دولت انگلیس میدید میکرد.

۴ (۱۵) - هرمان. زوتنبرگ M.h.Zotenberg

تاریخ تبری ترجمه بلعی از عربی به فارسی را به آلمانی ترجمه کرد (در چهار جلد در ۱۸۶۷م)

(۱۶) حکمت مارکم (مارخیم) C.Markham

نویسنده تاریخ عمومی ایران در يك جلد ۱۸۷۴م

(۱۷) ج. دارمسته تر J Darmesteter

در شهر شاتروسالینو (Chaterusalino) از پدر و مادر کلیمی در سال ۱۸۳۹ متولد شد تحصیلات او در پاریس بود. در سال ۱۸۷۶ م رساله علمی بعنوان داستانهای زند اوستا نوشت و در ۱۸۷۷ در دانشسرای عالی استاد زبان اوستا گشت تا سال ۱۸۸۳ م در رشته ایران شناسی تحقیق نمود و ده سال بعد ترجمه کامل اوستا را بزبان فرانسه با شرح وتوضیحات تاریخی و زبان شناسی در سه جلد انتشار داد و نیز در کتاب نامه‌های مقدس مشرق زمین (Sacred Books of the East) که ماکس ملر (M.Muller) انتشار داد، او بهره اوستا را تدوین و تنظیم کرد به عقیده او برخلاف دیگر ایران شناسان اوستا در سده‌ی نخستین پیش از میلاد نوشته شده و تاسده‌ی سیوم پس از میلاد بهره‌های دیگر آن به پایان رسیدند. در سال ۱۸۸۵ او استاد دانشکده فرانس گشت و به هند فرستاده شد که ترانه‌های افغانی را جمع کند و او به اضافه ترجمه ترانه‌ها و تاریخ زبان و ادبیات افغان را نیز نوشت و در مراجعت به فرانسه انتشار داد دیگر از تألیفات او مختصر اشاره‌هایی از تاریخ سیاسی و ادبی ایران است که آقای ج. ک. نریمان برای آن مقدمه‌ای نوشت. دارمستر در ۱۸۹۴ از جهان درگذشت.

(۱۸) دکتر زاخو Dr.CB Sachay

مترجم آثار الباقه از ابوریحان بیرونی از عربی به انگلیسی ۱۸۷۹

(۱۹) دکتر سی. کاسوویچ Dr.C.kosowicz

مترجم ۱- سنگ نوشته‌های ایران عصر هخامنشی ۱۸۷۲

۲- گانااشته‌وایتی

(۲۰) مارسل م. دیولافوی M. dieu. LaFoy

در سال ۱۸۸۴ با همسرش به ایران آمد و نقش برجسته کورش بزرگ را دید و نیز حفريات شوش را معاینه کرد و شرحی بر آنها نوشت و نیز او نویسنده هنرهای ایران باستان است.

(۲۱) پال هورن P. Horn

نویسنده ۱- مبانی اشتقاق فارسی جدید
۲- تاریخ ادبیات ایران (فارسی)

(۲۲) ه. هوبشمن H. Hubschman

نویسنده تتبعات ایران

(۲۳) پال دلاگار Paul dela Garde

نویسنده مطالعات در زبان فارسی (۱۸۸۴)

اوولاک یا هوولاک

نویسنده اوستا - زرتشت و آئین مزدا (۱۸۸۰)

(۲۴) سی. پ. تیله C. P. Tiele

نویسنده تاریخ ادیان جلد یازدهم کیش اقوام ایرانی

(۲۵) ج. ولسن D. Wilson

نویسنده کیش پارسی بنا بر نوشته اوستا ۱۸۴۳

(۲۶) آ. ه. شندلر A. h. Schindler

نویسنده پارسیها در ایران زبان برخی از آداب و رسوم آنها (مقاله) ۱۸۸۲

(۲۷) گستاف فلوگل G. Flugel

نویسنده مانی آموزش و نوشته‌های او ۱۸۹۲

دکتر کتر دکسلر D.k.Kessler (۲۸)

نویسنده مانی و تحقیقات و آموزش او ۱۸۸۹

Pizzi (۲۹) پت زی

نویسنده ادبیات فارسی بزبان ایتالیائی ۱۸۸۳

میخائیل میخائیلوچ ویاکتوف (۳۰)

نویسنده تاریخ اشکانیان و تاریخ ایران باستان و ایگور برادر اونیز کتابی بنام تاریخ ماد تا آخر سده ششم نوشته وازاینها تاریخ اشکانیان وتاریخ ماد را آقای کریم کشاورز به فارسی ترجمه نموده اند:

دکتر پیگولوسکانیتا وکتورونا

خانم خاور شناس روسی نامه های زیر را تألیف نموده است

۱- تاریخ ایران از آغاز تا ۱۹۵۸

۲- آثار حقوق زمان ساسانیان

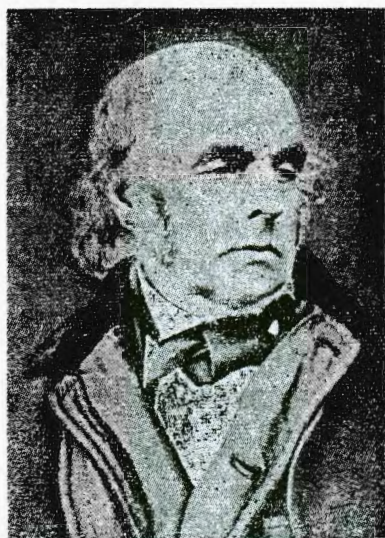
۳- اصلاح مالیات از خسرو انوشیروان

۴- نهضت مزدکیان ۱۹۴۴

ادواردفتز جerald

در سال ۱۸۰۹ در انگلستان متولد شد و در ۱۸۸۳ به سن هفتاد و چهار سال درگذشت و اومتراجم رباعیات عمر خیام است و بسبب آن معروف گشته یعنی عمر خیام را او در اروپا معروف کرده بسبب ترجمه رباعیات عمر خیام در ایران معروف شد. و او سلمان و اقبال و منطق- الطیر فرالدین عطار را نیز بزبان انگلیسی ترجمه نموده نام اصلی او جان پرچل بود چون خانمی به نام دوشیزه فتز جerald ازدواج کرد نام او را به خویش گرفت. دردانشکده ای که متعلق به دانشگاه کمبریج بود تحصیلات را به پایان رساند و چونکه والدین او در فرانسه بودند در ۱۸۳۰ به پاریس شتافت ولی زود به انگلستان مراجعت کرد. به موسیقی و نقاشی علاقه داشت و باشاعر معروف انگلستان بنام تنی سن Tennyson و نویسنده معروف کارلایل آشنا شد. در ۱۸۵۶ سلمان و اقبال گفته جامی را به انگلیسی ترجمه نمود و در ۱۸۵۹ به ترجمه رباعیات خیام پرداخت

و آنرا انتشار داد. ترجمه او را مردم در آغاز به خوبی متوجه نشدند ولی بعد که توجه دادند بسیار پسندیدند. ترجمه آن الفاظ نیست بلکه افکار عمر خیام را به سلیقه ادباء انگلستان به شعر درآورده که بسیار شیرین و جالب است مثلاً عمر خیام گفته



این چرخ فلک که مادر او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم که اندر او گردانیم (حیرانیم)

و فیتزجرالد ترجمه کرده:

درون و بیرون اطراف بالا پائین
چیزی نیست مگر سایه طلسمی (جادو)
در جعبه (فانوسی) که شمع آن خورشید
و گرد آن ماصورخیالی می آیم و می رویم (در گردش هستیم)

و دیگر عمر خیام گفته:

گر برفلکم دست بدی چون یزدان
از نو فلکی دگر چنان ساختمی
برداشتمی من این فلک را ز میان
کآزاده به کام دل رسیدی آسان
فیتزجرالد چنین بیان کرده:

An Love! could thou and I with fate Conspire
 To Gras p this sorry scheme of things entire
 Would not we shatter it to bits and then
 Remould it nearer to the hearts desire.

عمر خیام گفته:

ای رفته به چوگان قضا همچون گو چپ میخورد و راست برو هیچ مگو
 کانکس که تر افکند اندر تک و دو او داند و او داند او داند او

The ball no question makes of yes and noes
 But right or left as struck the player goes
 And he that tossed thee down into the field.
 He knows about it all he knows, He knows.

ترجمه رباعیات عمر خیام اگر عیناً و لفظ به لفظ نباشد یقیناً مفهوم رباعیات عمر خیام است
 که بزبان انگلیسی بیان شده است

(۳۳) دکتر ر.ن. فرای Frye

- نویسنده کتابهای ۱- ایرانیان (یا تاریخ فرهنگ ایران باستان) در ۵۷۶ صفحه
 ۲- میراث ایران Legacy of Iran و این کتاب را آقای مسعود رجب نیا
 بفارسی ترجمه نمود.
 ۳- فهرست چند صد نوشته خطی از زبانهای مختلف از مشرق زمین

(۳۴) محمد دندامایف Dandamayef

زبان شناس و خاورشناس شوروی و مؤلف تاریخی بنام ایران در زمان شاهان هخامنشی است
 این کتاب بسیار اهمیت دارد زیرا از هر جهت جامع و قابل اعتماد است بویژه که از سنگ نوشته های
 عصر هخامنشی ترجمه شده اند.

(۳۵) سر گوردو سکی Sir Gore du Seicy

نویسنده تذکره شعرای ایران ۱۸۴۶

(۳۶) بیبر اشتاین کازیمزسکی A. De Biberstein Kazimizisky

نویسنده مقدمه بردیوان منوچهری

(۳۷) فرانس گلادون F. Gladwin

نویسنده مقالات در معانی بیان و عروض در اشعار فارسی

(۳۸) ه. بلوخمان H. Bloehman

نویسنده عروض فارسی

(۳۹) فرید رخ روکرت F. Ruckert

زبان شناس فارسی و نویسنده دستور زبان و شعر و معانی بیان ایرانیان ۱۸۷۴

(۴۰) سی. هوارد C. Huckart

مترجم کتاب انیس العشاق بزبان فرانسه

(۴۱) هرمان اته Herman Ethe

در سال ۱۸۴۶ در ده شتوالروند متولد شد و در سال ۱۸۶۵ در رشته زبان شناسی رتبه دکترا گرفت. پس از آن در مونیخ زبانهای عربی و فارسی و ترکی آموخت و در سال ۱۸۷۲ به انگلستان سفر نموده و در سال ۱۸۷۵ در دانشگاه بریتون برای تدریس زبانهای مشرق زمین مأمور گشت و به آن خدمت تا سال ۱۹۱۵ ادامه داد و در ۱۹۱۷ از جهان درگذشت. آثار او متعلق به زبان و ادبیات ایران

۱- تاریخ ادبیات ایران که آقای رضا زاده شفق آنرا به فارسی ترجمه کرد

۲- یوسف وزلیخا منسوب به فردوسی با توضیحات و حواشی

۴- رودکی

۵- فردوسی از لحاظ غزل سرائی

(۴۲) آرتور کریستن سن دنمارکی A. Christensen

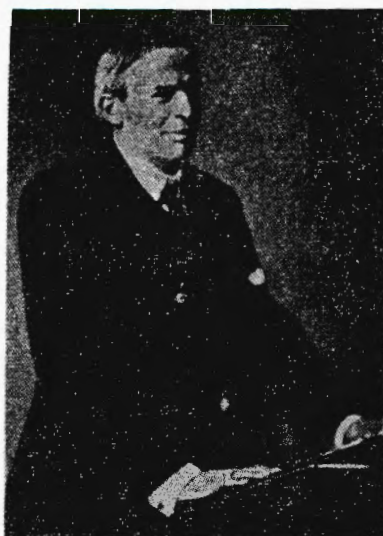
در سال ۱۸۷۵ در دانمارک متولد و در کپنهاگ تحصیل علم نمود و بعد در دانشگاه های آلمان به معلومات خود در باره تاریخ و زبان ایران ادامه داد و در دانشگاه کپنهاگ استاد ایران شناس شد و مکرر برای تحقیق در ادبیات و زبان به ایران سفر کرد نگارنده ایشان را در تهران ملاقات نمود در آنوقت ایشان برای تحقیق در لهجه سبزواری به ایران سفر کرده بودند. نامه های زیاد در باره ایران نوشته که شمار آنها را تا شصت گفته اند از جمله:

۱- ایران در زمان ساسانیان که شادروان رشید یاسمی آنرا به فارسی ترجمه نموده

- ۲- برخی از آهنگهای موسیقی عصر ساسانیان
 ۳- مطالعه در رباعیات عمر خیام ۱۹۲۸ و غیره و غیره

(۴۴) دکتر ای. براون

در ده اولی (کلوسترشایر) در ۱۸۶۲ متولد شد و در سال ۱۹۲۶ شش ماه پس از رجعت همسرش از جهان درگذشت. شصت و چهار سال زندگی نمود. بزبانهای مختلف شرقی و غربی سخن مینمود و در مجلس او که مردم مختلف از شرق و غرب حضور بهم میرساندند بزبان خودشان میگفت و می شنید در دانشکده ترنتی (Trinity) وایتن (Eton) و پمبروک علم پزشکی آموخت و بایستی پزشک بشود ولی بعداً به زبان شناسی متوجه شد. در پزشکی در ۱۸۸۷



دیپلم فوق لیسانس را گرفت و در سال ۱۸۸۸ به ایران سفر کرد و یکسال ماند و پس از آن در دانشگاه کمبریج استادیار زبان فارسی شد و در سال ۱۹۱۲ م به تدریس زبان عربی منصوب گشت و تا رحلت بهمان وظیفه پاینده ماند از فقدان همسرش که با او بسیار مأنوس بود متأثر گشت و پس از او بیش از شش ماه زندگی نکرد بزرگواری بود بامهر و مودت و اجتماعی و به ملل خاور به ویژه ایران علاقه زیاد نشان میداد زمانیکه در ایران بود از هر جهت خود را ایرانی ساخته بود یعنی جامه ایرانی دربر میکرد قلیان بلکه وافور هم میکشید. ایرانیان حق شناس بیش از آنکه او ایران را دوست میداشت پس از مرگ از او تجلیل کردند و چهار جلد کتاب

ادبیات ایران تألیف اورا بزبان فارسی ترجمه نمودند و انتشار دادند . آثار او:

- ۱- یکسال در میان ایرانیان ۱۸۹۳
- ۲- تاریخ ادبیات ایران در چهار جلد
- ۳- روزنامه و اشعار فارسی در ایران کنونی ۱۹۲۰/۲۴ از این کتاب برخی از جوانان آزادی خواه و شاعر ایران در خارجه به خوبی معرفی شدند
- ۴- انقلاب ایران
- ۵- ترجمه چهار مقاله نظامی عروضی ۱۹۲۱
- ۶- پزشکی عرب ۱۹۲۱
- ۷- حکایت از مسافری
- ۸- مقاله های زیاد از او نوشته شده اند ترجمه او از فارسی به انگلیسی بسیار روان و واضح است

پروفسر آرتور پوپ (۴۴) Prof. A. Pope

یکی از برجسته ترین ایران شناسان آمریکائی در سال ۱۸۸۲ م ولادت یافت و در شیراز بامداد روز چهارشنبه ۳ ماه سپتامبر ۱۹۶۹ به رحمت ایزدی پیوست (بر اثر عارضه سکته) و بنا بر وصیت در اصفهان به خاک سپرده شد. شادروان پوپ کتابخانه شخصی خود را که دوازده هزار جلد کتاب داشت به مؤسسه هنر آسیائی وابسته به دانشگاه پهلوی در شیراز اهداء نمود و این آخرین خدمت او به ایران بود. خدمات دیگر:



- ۱- مشاور هنری دولت ایران ۱۹۲۵ م
- ۲- تشکیل دادن کنگره بین المللی هنر ایران
- ۳- تأسیس نمایشگاه بین المللی هنر ایران

در فلادلفیا

- ۴- تأسیس نمایشگاه بین المللی هنر ایران در لندن
- ۵- مدیریت مؤسسه آمریکائی هنر باستان شناسی ایران ۱۹۵۳
- ۶- شرکت در سومین کنگره ایران شناسی در لندن گراد ۱۹۶۰
- ۷- شرکت در چهارمین کنگره ایران شناسی در نیویورک ۱۹۶۸
- ۸- شرکت در پنجمین کنگره ایران شناسی در تهران و اصفهان و شیراز

تألیف کتاب پرارزش بنام Survey of Persian arts که گذشته برهمسرش هفتادویک تن از دانشمندان ایران شناس او را در آن کاریاری کردند وهمه وسایل معلومات برای او فراهم شد پروفیسر یوپ درعلاقه به ایران صمیمی ودرکاری که بدست گرفت ذوق و عشق داشت.

M.M.Dawson (۴۵) داسن

آثار او - آموزش اخلاق زرتشت ۱۸۳۱

F.Justi (۴۶) فردینالد یوستی

استاد دانشگاه ماربرگ آلمان خاور شناس آلمانی در سال ۱۸۳۷ متولد ودر ۱۹۰۷

درگذشت. آثار او:

- ۱- اعلام یا نامهای ایران این کتاب به فارسی ترجمه شده ومهم است
- ۲- تاریخ ایران باستان
- ۳- رحمنای زند ۱۸۶۳
- ۴- دستور زبان کردی ۱۸۸۰
- ۵- تدوین فرهنگ زبان کردی (از Jaba)
- ۶- تاریخ ملل خاور در عصر باستان
- ۷- اساس زبان شناسی زبان ایرانی
- ۸- زندگی وداستانهای متعلق به زرتشت

Meynard (۴۷) سن. باریون.د. مینار

آثار او

- ۱- مستخرج فرهنگ زمین شناسائی وتاریخی وادبی ایران وکشوران همسایه ازمعجم البلدان تألیف یاقوت
- ۲- مروج الذهب مسعودی (۱۸۶۱) به همراهی پاوه.د. کورتی

F.Spiegel (۴۸) فریدریک اشپیگل

در ۱۸۲۰ متولد شد ودر سال ۱۹۰۵ درگذشت. استاد دانشگاه ارلنگن از ۱۸۴۹ تا ۱۸۹۰ آثار او:

- ۱- تاریخ کیشها وآثار باستانی ایران تا انقراض دوره ساسانیان درسه جلد ۱۸۷۱/۷۸

۲- خطوط میخی ایران بادستور زبان و لغات ۱۸۶۲ زباندوم ۱۸۸۱

۳- اوستا اصل با ترجمه هزوارش در دو جلد ۱۸۵۳/۵۸

۴- اوستا ترجمه به آلمانی در سه جلد ۱۸۵۲/۶۳ این ترجمه را بعداً ا. ه. بلیک

(Bleak) به انگلیسی ترجمه نمود

۵- دستور زبان باختری باستانی ۱۸۶۷

۶- دستور زبان فارسی باامثله

۷- روایات و آثار ایرانیان وارتباط بازبانهایکشوران همسایه

(۴۹) پروفیسر تیودور نولدکه Prof. Noldke

درسال ۱۸۳۶ در شهر هامبورگ متولد شد ودر سال ۱۹۳۰ به سن نود وچهارسال درگذشت در دانشگاه گوتنگن (Göttingen) ووین و لیدن و برلن تحصیلات را به پایان رساند. اودر تحقیق و کاوش علمی بی نظیر بود. بنا براین آنچه نوشته مستند شمرده میشود .

در ۱۸۵۹ تاریخ قرآندا انتشار داد واز آگامی فرانس جایزه یافت و باردوم این کتاب به زبان آلمانی در ۱۸۶۰ به چاپ رسید. تألیفات او متعدد هستند و بیشتر در باره زبانهای سامی و تمدن اسلام نوشته شده اند. در دانشکده گوتنگن ۱۸۶۱ و کیل (Kiel) ۱۸۶۸ واستراسبورگ ۱۸۷۲ تدریس کرده نویسنده ای زبردست و نقاد و محقق بود ولی جنبه لطف و علاقه اونسبت به ملل مشرق مانند دیگر دوستان شرق نبود. بهره ای از تاریخ تبری متعلق به عصر ساسانی را ترجمه نمود.

آثار او متعلق به ایران - گذشته بر ترجمه تاریخ تبری تاریخ ماد و هخامنشیان و ساسانیان و ترجمه کلانامه ارتکشر پاپکان از زبان پهلوی به آلمانی و مطالعات درباره ی ایران که بزبان فرانسه ترجمه شد و حماسه ملی ایرانیان و غیره و غیره

(۵۰) ژول اوپرت J. Oppert

نویسنده کتاب ملت ماد و زبان مادی ۱۸۲۹

(۵۱) و لهلم گایگر W. Geiger

زبان شناس معروف آلمانی در شهر نورنبرک در ماه جولای ۱۸۵۶ دیده به جهان گشود ودر دانشگاه ارلانگن و Donn و Erlangen و برلن تحصیلات را به تکمیل رساند. خدمت ادبی اواز ارلانگن در ۱۸۹۱ آغازگشت. بعداً در زبانهای هندی و فارسی درمونیخ

از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ استاد بود. در ماه سپتامبر ۱۹۴۳ به همراهی پروفسر ارنتس کن (Kuhn) کتاب زبان شناسی ایران را در ۱۹۰۴/۵ انتشار داد. کتب درسی در زبان سنسکریت و اوستائی و پالی نوشت که مورد استفاده دانشجویان شدند. یکی از نویسندگان معروف اروپاست در ۱۹۴۳ از جهان در گذشت. دیگر از تألیفات او جغرافیای ایران - زرتشت در سرودهای گاتا که داراب سنجانا آنرا در ۱۸۹۷ ترجمه نمود و فرهنگ ایرانیان خاور در زبان باستان که داراب پشوتن سنجانا از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرد و در دو جلد در ۱۸۸۵ انتشار داد.

(۵۳) ف. اشتولزه (اشتولسه) F. Stolze

مؤلف تخت جمشید که با مقدمه از پروفسر نولد که در ۱۸۸۲ انتشار یافت

(۵۴) ا. ج. وارنر و ای. وارنر A. G. Warner E. warner

دو تن دانشمند که شاهنامه فردوسی را با توضیحات و یادداشت مهم و سودمند انگلیسی ترجمه نمودند این کار در بیست سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۵ طول کشید و به طبع رسید و انتشار یافت و برای دانشجویان یکی از سودمندترین نوشته‌هاست که بدون دانستن زبان فارسی میتوانند از آن استفاده کنند.

(۵۵) ن. ل. وسترگارڈ N. L. Westergaard

۱- زند اوستا جلد اول متون زند ۱۸۵۲/۵۴

۲- مقاله در مجله J.R.A.S در باره نامه‌ای متعلق به گبر (زرتشتی)

(۵۶) ه. برک هاوس H. Brockhaus

مترجم و ندیداد ساده و وسپرد با فهرست و لغت ۱۸۵۰

(۵۷) ر. فگو تایل R. H. Gotheil

آثار او اشاره‌هایی که از زرتشت در نوشته‌های عربی و سریانی شده ۱۸۹۴

(۵۸) ژ. ا. تورد. گوپینو فرانسوی J. A. de Gobineau

در ۱۸۱۲ زمان فتح‌علیشاه متولد شد و در ۱۸۸۲ درگذشت و نویسنده تاریخ پارسیان است یعنی تاریخ ایرانیان که ایو تراب‌خان نظم‌الدوله در زمان ناصرالدین‌شاه به فارسی اش ترجمه

نمود. در این تاریخ مولف شاهان داستانی را شاهان تاریخی مادوهخامنشی تصور کرده چنانچه برخی از مورخین بعد نیز کرده‌اند و تا کنون علاقه پیش‌دادیان و کیان با هخامنشیان و مادها جای تحقیق و کاوش است.

۵۸) ای. ه. و نفیلد E.H. Whinfield

مترجم ۱- (با مقدمه) گلشن راز را ترجمه نموده. مقدمه توضیحات سودمند دارد. این کتاب برای اشخاصیکه علاقه به تصوف دارند و از زبان فارسی آگاه نیستند بسیار اهمیت دارد.

۲- ترجمه به انگلیسی از برخی اشعار منتخب مثنوی مولانای بلخی

۵۹) ای. گولد زهر E. Goldzher

نویسنده نفوذ آموزشی زرتشی بر اسلام با نفوذ ایرانیان بر اسلام که ج. ک. نریمان از آلمانی به انگلیسی ترجمه نموده

۶۰) درخلیتسکی

از مردم چک اسلواک شاعر بزرگ سده نوزدهم
آثار او- دیوان حافظ را بزبان چک ترجمه نموده

۶۱) پروفسریان ریپکا

از اهل چک پنجاه سال فرهنگ ایران را مطالعه کرد و از ایران شناسان معروف شمرده
میشود. از آثار او تاریخ ادبیات ایران است

۶۲) ک. ف. گلدنر K.F. Geldner

- ۱- اوستانامه‌ی مقدس پارسیان ۱۸۸۶
- ۲- ۱۹۲۷
- ۳- زردشت مقاله در دائره‌المعارف بریتانیا

۶۳) ک. ه. میلز L.H. Mills

یکی از نویسندگان زبردست در ترجمه بهره‌های اوستا به ویژه سرودهای گاتا
آثار او:

- ۱- مبدا و اصل آموزش اوستائی
- ۲- زرتشت و تورات
- ۳- فلسفه زرتشت. هخامنشیان و اسرائیل
- ۴- ترجمه اوستا در مجلات ۴ و ۳۱ و ۳۳ کتب مقدس شرق از ماکس ملر به همراهی پروفیسر دارمستر
- ۵- بررسی به گاتاهاى پنج گانه و متن و ترجمه

(۶۴) شارل هارله G. Harlez

خاورشناس بیچگی در ۱۸۳۲ در شهر Lieje متولد شد و در سال ۱۸۹۹ در لووان رحلت کرد. در دانشگاه لووان استاد زبانهای خاور بود.
آثار او:

- ۱- اوستا ترجمه از متن زند در سه جلد چاپ دوم در ۱۸۸۱
- ۲- رهنمای زبان پهلوی

(۶۵) رایخلت H. Reichlet

نویسنده‌ی قرائت اوستا متن و توضیحات و فرهنگ لغات

(۶۶) آ. و. جاکسن A. W. Jackson

زبان شناس برجسته امریکائی به‌ویژه در زبانهای هند و ایران باستان در شهر نیویورک در ۱۸۶۲ م متولد شد و بیشتر از عمر را در دانشگاه کولمبیا گذراند. زبان سنسکرت و زبان اوستا تدریس میکرد. مکرر به ترکیه و ترکستان روس و افغانستان و هند و ایران برای تحقیق در زبان سفر کرد و در سال ۱۹۳۷ به سن هفتاد و پنج سال به رحمت ایزدی پیوست نگارنده ایشانرا به‌همراهی دستور مانک جی دهاله در ۱۹۰۶ ملاقات کرد و ایشانرا بزرگواری مهربان یافت.

- ۱- دستور زبان اوستا با تطبیق به زبان سنسکرت ۱۸۹۲
- ۲- قرائت اوستا ۱۸۹۳
- ۳- زرتشت پیامبر ایران ۱۸۹۹
- ۴- مبادی شعر ایرانی (فارسی) ۱۹۲۰
- ۵- سرود زرتشت - یسنای ۳۱ ترجمه و توضیحات ۱۸۸۸

- ۶- ایران گذشته و کنونی ۱۹۰۶
 ۷- از استانبول تا میهن عمرخیام ۱۹۱۱
 ۸- مطالعه در کیش زرتشتی ۱۹۲۸

(۶۷) مار تین هاگ Martin Haug

خاور شناس آلمانی در سال ۱۸۲۷ در اوسدارف (Ostdarf) متولد شد. زبانهای شرق به ویژه سنسکرت را دانشکده‌ی توین گن و گوتن گن (Gottingin) بیاموخت و در بون (Bonn) در سال ۱۸۵۶ و بعد در هایدلبرگ (Heidelberg) سکونت اختیار کرد و معاون دانشمند بن سن (Bunson) شد. در ۱۸۵۹ به هند آمد و در دانشکده پونه استاد زبان سنسکرت گشت. ضمناً در اوستا تحقیقات نمود و در ۱۸۶۶ به آلمان بازگشت و در دانشکده مونیخ استاد زبان سنسکرت و زبان شناسی شد در ۱۸۷۶ به سن چهل و نه سال از جهان درگذشت.
 آثار او:

- ۱- مقاله در موضوع زبان پهلوی (که بصورت مقدمه بر فرهنگ زبان پهلوی پا زند تألیف هوشنگ جی جا ماسپ جی آسا نوشت)
- ۲- مقالات در باره دین و زبان پارسیان ۱۸۸۴
- ۳- گاتای پنج گانه و غیره

(۶۸) سی-زلمان C.Salemann

آثار او- مطالعات در زبان پهلوی

(۶۹) ل. ه. گری L.H.Gray

آثار او:

- ۱- اساس کیش های ایران
- ۲- توضیح نحو اوستائی
- ۳- چگونگی دوجنبه فرشتگان بزرگ (امشاسپندان)
- ۴- نامه های ماه ایرانی و ارمنی ۱۰۷
- ۵- مطالعه در زبان هند و ایران باستان ۱۹۰۰
- ۶- اصلاح و رونوشت نسک اوستائی از الفبای عبری به الفبای لاتن و ترجمه به انگلیسی
- ۷- شاهان ایران باستان بنا بر نوشته سدرار بیازایت شر (Zeitcshr)

E. West ای. وست (۷۰)

آثار او:

- ۱- مینوی خرد (به حروف لاتین درآورد) با ترجمه به انگلیسی و مختصر دستور زبان پا زند
- ۲- وسعت زبان و ادبیات پهلوی
- ۳- ترجمه متون پهلوی در مجلدات پنجم و هجدهم و بیست و چهارم و سی و هفتم از کتب مقدس شرق

E. E. Herzfeld ای. ای. هر تسفلد (۷۱)

- کلیمی آلمانی استاد زبان پهلوی و نویسنده و محقق در آن زبان خدمت بزرگی به آثار باستانی ایران نمود سفری به ایران آمد و چند تن از دانشمندان ایرانی از جمله شادروان محمد تقی بهار را به زبان پهلوی آشنا کرد. آثار او:
- ۱- ترجمه سنگ نوشت پهلوی در آثار پایکولی در کردستان در ۱۹۱۱ به کردستان سفر کرد و سنگ نوشت پای کولی را معاینه کرد و مکرر در ۱۹۱۳ آنجا را دید و بدقت تحقیق در چگونگی آن کرد و ۱۹۱۴ در یادداشتهای آکادمی برلن انتشار داد و در ۱۹۲۴ سنگ نوشت پایکولی را با نقشه ساختمان در دو جلد به چاپ رسانید و ترجمه محققانه به انگلیسی بر آن افزود.
 - ۲- زرتشت و جهان او ۱۹۴۷
 - ۳- گزارش در باره وضع کنونی تخت جمشید و پیشنهاد برای نگاهداری آن
 - ۴- سخنرانی در بوستن (Boston) امریکا بر آثار باستانی ایران
 - ۵- تاریخ ایران باستان تا ۶۴۰ م
 - ۶- ساسانیان
 - ۷- زبان پهلوی
 - ۷- کردستان و نقشه‌های آنجا
 - ۹- سنگ نوشت تازه از داریوش در همدان ۱۹۲۸

۷۲) A. Barthelemy بار تلمی

آثار او: گجستگ ابالش بحث دینی که در حضور خلفیه مأمون میان يك تن زرتشتی و یکی غیرزرتشتی روی داد متن بزبان پهلوی با تفسیر و فرهنگ لغات ۱۸۸۷

۷۳) Sir-William Jones سر ولیم جونس

در لندن در سال ۱۷۴۶ متولد شد و در سال ۱۷۹۴ به سن چهل و هشت چشم از جهان فرو بست در ۱۷۶۴ در دانشکده اکسفورد پذیرفته شد و در آنجا به تحصیل زبان عربی پرداخت فارسی و عبری نیز فرا گرفت و از چند زبان اروپا آگاه شد. در سال ۱۷۶۸ کرسچین Chriatian هفتم پادشاه دانمارک به انگلستان آمد و او کتابی از شرح زندگی نادرشاه به زبان فارسی همراه داشت و آنرا به سرولیم داد که بزبان فرانسه ترجمه کند و او ترجمه کرد و در ۱۷۷۰ انتشار داد. بسبب کمی درآمد پیشه وکالت دادگستری اختیار کرد و چند نامه در رشته قانون نوشت در ۱۸۸۳ داد و رشد به کلکته رفت و در ۱۷۸۴ انجمن آسیائی بنگال را تأسیس نمود و ضمناً زبان سنسکرت را پیاموخت و آئین هندوان و قانون منو را ترجمه کرد و انتشار داد و دیگر ترجمه‌هاییکه از نوشته‌های سنسکرت بزبان انگلیسی نمود دانشجویان انگلستان بزبان سنسکرت آشنا شدند و او نخستین نویسنده انگلستان است که خوانندگانش را به وجود شاهنامه فردوسی متوجه کرد دیگر آثار او:

۱- قانون ارث در اسلام

۲- ترجمه منظوم اشعار حافظ بزبان انگلیسی

۳- دستور زبان فارسی

۴- ترجمه قصاید معروف به سبعة متعلقه عربی بزبان انگلیسی

۵- ترجمه نمایش نامه کالیداس بنام شکنتلا از سنسکرت به انگلیسی

۶- ترجمه هیتو پدیس (Hitopadisa) گیتاگوند (Gita Govinda) به انگلیسی

و غیره نوشته بسیار دارد. شخصی پرکار بود و اگر به سن طبیعی میرسد خدا میداند چه اندازه خدمت به جامعه بشر میکرد میتوان گفت که او نابغه عصر بود.

۷۴) سی بارته لومه C. Bartholomae

خاورشناس آلمانی در ۱۸۵۵ متولد شد و در ۱۹۲۵ به سن هفتاد سال رحلت کرد او نویسنده فرهنگ لغات اوستا به آلمانی است و نیز مترجم سرودهای گانا، استاد زبان اوستا و

فارسی هخامنشی و پروفیسر در دانشگاه هایدلبرگ Hiedelberg

(۷۵) V, A Zhukovsky ا. زوکوسکی

نویسنده زندگی اوحدالدین علی انوری

(۷۶) Karter ج. و. کارتر

آثار او: کیش زرتشتی و افکار یهودی

(۷۷) ب. امله

آثار او کیش ایرانیان بنا بر نوشته‌های یونانیان (پاریس ۱۹۲۹)

(۷۸) ف. هامولتن

آثار او:

۱- سرود دینی ایرانیان باستان

۲- کیش زرتشتی در آغاز ۱۹۱۳

۳- آموزش زرتشت ۱۹۱۹

۴- گنج مغان

۵- یادداشتها بر نژاد شناسی ایران

(۷۹) A. C. Tolman ا. س. تولمان

یکی از ایران شناسان برجسته که نوشته او اهمیت دارد
فرهنگ لغات فارسی هخامنشیان (که کلید خواندن سنگ نوشته‌های آن عصر شمرده
میشود.) بزبان انگلیسی

(۸۰) Maria Wilkins Smith م. واسمت

آثار او تتبعات در نحو زبان گاتا - متن سرودهای گاتا بر ترجمه به انگلیسی و توضیحات

(۸۱) Pizti پتزی

ایتالیائی مترجم شاهنامه وهم چنین مول فرانسوی.

(۸۲) دوشیزه بالوگ - ل - بل Miss B,L,Bell

در انگلستان در سال ۱۸۶۸ متولد شد و در ۱۸۹۲ زبان فارسی را فرا گرفت و به تهران آمد و در سفارت بریتانیا کارمند شد و ضمناً غزل‌های خواجه حافظ را به انگلیسی ترجمه



نمود و ترجمه‌او یکی از بهترین ترجمه‌های اشعار حافظ شمرده می‌شود. متأسفانه نمونه‌ای بدست نگارنده نرسید.

(۸۳) دکتر ر. گریشمان Roman Ghirishmann

ایران شناس و مورخ و محقق فرانسوی در سال ۱۸۹۵ متولد شد و در مدرسه لوورو دانشگاه سوربن تحصیلات را به پایان رساند و در سال ۱۹۳۰ با هیئت باستانشناسی فرانسوی



به عراق سفر کرد سپس به ایران آمد و در گیان نزدیک به نهاوند و لرستان و اسد آباد و سیلک نزدیک به کاشان به حفیر آثار باستان پرداخت و در سال ۱۹۳۵ در حفیر آثار شاپور نزدیک به کازرون مشغول شد. آثار متعلق به حفیرات در ایران به این ترتیب است.

۱- حفیرات سیلک که در دو جلد نوشته شده

۲- یک قریه مخامشی

۳- ایران از آغاز تا ظهور اسلام که کتاب مهمی هست و آنرا شادروان دکتر محمد

معین به فارسی ترجمه کرد.

(۸۴) پروفیسور ارتو.ج. ادبری

نویسنده‌ی:

- ۱- سوفیزم - تصوف ۱۹۵۰
 - ۲- ترجمه روانی و تنی ازرازی
 - ۳- میراث ایران با حکایت‌ها از مثنوی جلال‌الدین بلخی
 - ۴- ترجمه پنجاه غزل از حافظ ترجمه رباعیات عمر خیام ۱۹۵۲
 - ۵- دوفصل گلستان (ترجمه) و قرائت زبان فارسی و شیراز شهر پارسیان و بینویان و تصاویر ایران و بهره نویسندگان انگلیس در مطالعه زبان فارسی ۱۹۴۲ م
- برخی از نویسندگان فرهنگ زبان فارسی در اروپا**
- فرهنگ نویسی خدمات بزرگی به ادبیات است زیرا اگر فرهنگ و شرح و توضیح مصطلحات نبود اشعار شعراء و عبارات ادبی طلسمی میشد که جز گوینده و نویسنده کسی به آن پی نمی‌برد و مانند سنگ نوشته‌های باستانی میان سنگها زندانی می‌ماند و این خدمت را دانشمندان اروپا بهتر از فرهنگ نویسان هند و ایران کرده‌اند و منت بزرگی بر ایرانیان دارند از جمله فرهنگهای قابل ذکر که معتبر و سودمند میباشند از این قرار هستند:

Richardson	۱- فارسی به انگلیسی فرهنگ رچر دسن
Palmer	۲- » » » پامر
Steingass	۳- » » » اشتاین گاس
Wallaston	۴- » » » ولاستن به همراهی نورمحمد باند
یوانانی	
Johnson	۵- » » » جانسن

نتیجه علاقه فرهنگی دانشمندان مغرب به زبان و ادب ایران

دانشمندان مغرب زمین خدمات برجسته و پراهمیت به ادب ایران کرده‌اند میتوان گفت معجزه مسیحائی نموده‌اند و استخوانهای پوسیده مردگان باستان که سنگ نوشته های هخامنشی و دیگر شاهان باستانی باشند به کوشش آنها در طی سالیان دراز و زحمتهای خسته‌نشده‌ی، سرانجام طلسم زبان باستانی را شکست و آنچه از نظر هم میهنان نهان بود آشکار گشت امتیاز آنها با فارسی دانان هند و ترک و دیگر ملل آسیا در این است که آسیایی مقلد و اروپایی محقق بود. او شاگردی است که باستقامت و شکیبائی و کوشش استاد شد و آنچه استاد بایستی

بداند و نمیدانست به او آموخت و لقمه پخته و لذیذ به دهنش گذاشت اکنون که تقریباً بیست سال از بیداری ادباء و شعراء ایران میگذرد باز هم در بسیاری از نکات تاریخی و سنجش در آثار باستانی به یاری دانشمندان معروف نیازمند هستیم (و هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟) از ایران شناسان شوروی بهره‌ای اروپائی هستند که فارسی برای آنها بیگانه‌ست و بهره‌ای در آسیا یعنی تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و آذربایجان قفقاز می‌باشند که به فارسی بیگانه نیستند ولی تحقیقات اروپائی بیش از فارسی دانان آسیائی است. دانشمندان آلمانی در کنجکاوی بینظیر و انگلیس و فرانسه و آمریکا با وسایل کافی به آسانی میتوانند به هدف برسند. آنچه در این نامه از دانشمندان ایران شناس ذکر شده شمه‌ای از بسیار است و بیش از نمونه‌ای نیست. خداوند را سپاس که دولت بیدار ما برعکس دولتهای پیشین به کوشهای باستانی توجه کامل داده و عنقریب انشاالله خواهیم دید که دانشمندان ایرانی در این رشته عقب تر از اروپائی نیستند

زبان فارسی در آسیای کوچک و دیگر مقبوضات شهنشاهی عثمانی

پس از ضعف خلافت بنی عباس و تأسیس و تشکیل امارت‌های بومی چون نژاد ترک‌روی کار آمد و مالک سرزمین ایران شد بجای اینکه زبان خود را مانند عرب بر رعایا تحمیل کند فرهنگ ملت تابع را پذیرفت و جانشین جمشید و کیخسرو گشت. انتشار زبان و ادبیات ایران از خانواده‌های ترک‌نژاد غزنه و سلجوق و تیمور شد. فرهنگ ایران در آسیای کوچک از زمانی نفوذ پیدا کرد که ترکان سلجوقی (۶۹۱/۴۸۰ هـ) بر بهره‌ای از آن تسلط یافتند. اتفاقاً طولی نکشید که چنگیز با اهریمنان مغول بر خاور ایران حمله آوردند و به هر جا که رسیدند کشتار همگانی نمودند. در خراسان و سیستان از ترس جان هر که توانست به سوئی روی آورد و بسیاری به مغرب پناهنده شدند و آخرین پناه‌گاه آنان شام و مصر و آسیای کوچک بود در آنجا امارتی مختصر از سلجوق تشکیل شد و چون ترکان عثمانی که شعبه‌ای از ترکان غزنه میشدند از ایران در گذشته به آسیای کوچک رسیدند امارتی تشکیل دادند که بگذشت روزها شهنشاهی بزرگ عثمانی شد و سه قاره بزرگ یعنی آسیا و آفریقا و اروپا را دربر گرفت. در آن سرزمین پهناور

نژاد ایرانی و یونان و مقدونیائی و رومی و عرب و ارمنی بهم آمیختند و فرمانروایی از ترك عثمانی بود يك ملتی پدید گشت که اکنون همه را ترك مینامندگر چه مانند سلجوق و تیموریه دربار سلطان عثمانی فارسی نگشت ولی بیشتر از شاهان عثمانی به فارسی آشنا بودند بلکه در آن زبان شعر می سرودند و از خود دیوان اشعار داشتند چون سلطان محمد اول و بایز بدایلدرم و سلطان سلیم اول و سلیمان قانونی و سلطان محمد فاتح و ارکان دولت عثمانی فارسی دان میشدند و به فرهنگ ایران علاقه داشتند. برخی از ادباء ترك به دوزبان فارسی و ترکی شعر میسرودند. ضیا پاشا تذکره ای بنام شاعران فارسی گو نوشت.

ادیات ترکیه در سه مرحله بصورت کنونی در آمدند. مرحله نخستین از آغاز سلطنت آل عثمان ۱۲۳۰ م گرفته تا سلطنت محمود خان ۱۸۲۹/۱۸۰۸ م ادامه داشت و در این زمان طولانی ترکی عثمانی آمیخته به الفاظ فارسی بود سلطان سلیم اول معاصر پاشاه اسماعیل صفوی به زبان فارسی شعر میسرود و دیوان اشعار فارسی او تاکنون وجود دارد دربار سلطان عثمانی شعرای فارسی زبان رامی پذیرفت و از آنها همت افزائی میکرد. از متقدمین شعرای فارسی زبان که در ترکیه زندگی کردند و همانجا در خاک آرمیدند مولانا جلال الدین بلخی است. پس از او شعرائی پدید شدند که هم به زبان فارسی و هم به ترکی شعر میسرودند و قهرمانان بزم و رزمشان همانها بودند که شعرای ایران میستودند مانند رستم و سام و گرشاسپ و عاشقانی چون فرهاد و خسرو و معشوقه هائی چون شیرین و لیلی. عروض ترکی با فارسی اختلافی نداشت کمال پاشا زادن از شاهنامه فردوسی تقلید میکرد و داستان یوسف و زلیخا را به سبک شاهنامه میسرود و کتابی به تقلید گلستان سعدی بنام نگارستان نوشت. هم چنان تقلید از خمسة نظامی میشد. شاعر معروف فضولسی که یکی از چهار شعرای بزرگ ترك شمرده میشود اصلا ایرانی آذربادگانی بود که به بغداد رفت و سپس به آسیای کوچک هجوت کرد. پنی زاده نایلی (متوفی ۱۶۶۸ م) به سبک ایرانیان شعر میگفت و الفاظ فارسی را به کثرت استعمال میکرد که شنونده و خواننده اشعارش اگر زبان فارسی نمیدانست به افکار او پی نمی برد و هم چنین نسیمی دیوانی بزبان ترکی و دیوانی به زبان فارسی دارد. از تصامیف ذاتی (۱۳۷۱/۱۵۴۶) کتابها بنام شمع و پروانه و احمد و محمود و فرخ نامه هستند. نشات فرزند احمد رفیع (۱۷۳۵ م) به زبان فارسی و ترکی شعر میسرود و هم چنین عبدالرزاق نورس معاصر شاه حسین صفوی و نادرشاه به فارسی و ترکی دیوان دارد.

جهانگیران عثمانی از قاره آسیا در گذشته به شبه جزیره بالکان (در اروپا) رسیدند و طولی نکشید که شبه جزیره از تصرفات آنها شد. کشور یکه اکنون یوگوسلاویا نامیده میشود در مغرب شبه جزیره بالکان واقع شده و در صدی چهارده از ساکنین آن مسلمان هستند. این کشور مرکب

است از پنج نژاد یاملت و شش جمهوری فدرال و سه زبان در آنجا گفته میشود به دو رسم تحریر مینویسند و مساحت آن ۹۸۷۲۵ مایل مربع انگلیسی است و بیست ملیون بلکه بیشتر جمعیت دارد در زمان باستان در آنجا آئین مهرپرستی توسط سربازان ایلیری و کلت (Celt) و تراس انتشار یافت و چونکه زمان طولانی در تصرف ترکان عثمانی ماند در ایالت بوسینا (Bornia) جمعیت زیادی دین اسلام پذیرفتند و به گذشت روزها به زبان عربی و ترکی و فارسی آشناسدند. زبان فارسی در آن ایام زبان ادبی عمومی شده بود و از اقصی حدود بنگاله گرفته تا اقصی حدود غربی شهنشاهی عثمانی به آن زبان آشنا پیدا میشد. بنابراین نویسندگان و شعرای فارسی گونه تنها در بوسینا بلکه در ایالت هرزگوینا و آلبانیا پدید شدند از جمله .

علائی (۸۷۹) و درویش (متوفی ۱۰۱۱ هـ) و سودی ادیب ازا هل بوسینا و معاصر شاهان صفوی و نرگس (۱۰۴۲ هـ) که به تقلید خمه نظامی خمه‌ای منظوم کرد و ده (۱۰۳۵) و صوحی (۱۰۵۱) در شدی (۱۱۱۱ هـ) و فورنی در نیمه سده دوازدهم هجرت که کتابی بنام بلبلستان به تقلید گلستان نوشت. تا کنون در این کشور به فارسی توجه میدهند و در دانشگاه بلگراد کرسی زبان فارسی وجود دارد.

مرحله دوم - از زمان سلطان محمود خان آغاز شد و به خلیفه عبدالمجید خان فرزند سلطان عبدالعزیز آخرین حکمران ترک عثمانی به پایان رسید. در این مرحله کوتاه هشتاد و پنج سال جای فارسی را کم کم زبانهای اروپائی گرفتند به ویژه زبان فرانسه که در ایران نیز نفوذ پیدا کرد ولی هنوز فارسی کاملاً مقام خود را از دست نداده و سلطان مقتدر این عصر عبدالحمیدخان به دیوان حافظ تفرّال میکرد. آخرین فرمانروا عبدالمجید از آن آگاه بود.

مرحله سوم - از زمان خلع عبدالمجید دوم و حکومت مصطفی کمال پاشا که بعداً به آتاترک (پدر ترکان) نامیده شد آغاز گردید. آتاترک عقیده داشت که کشور ترکیه اولاً دولت دنیوی محض (Secular) گردد و کاری به دین نداشته باشد. دوم ترکان به همه صورت فرهنگ اروپائیان گردند. او از آنچه نام ترک بر آن گرفته نمیشد اکراه داشت از جمله زبان فارسی که بنظر او بیش از نصف زبان ترکان را چه در سخن گفتن و چه در نوشتن فارسی کرده بود. بنابراین در اصلاح ترک:

اولاً - باید زبان ترک از الفاظ فارسی و عربی تا امکان داشت آزاد گردد
دوم - لباس و آداب و کشورداری از آسیائی به ترتیب اروپائی مبدل گردند
سوم - القبای عربی به القبای لاتن مبدل گردد
چهارم - توجه ترکان به فرهنگ اروپا باشد و اگر تقلید می کنند از اروپا کنند

با این برنامه خلیفه وقت عبدالمجیدخان فرزند سلطان عبدالعزیزخان ازخلافت خلع و از همه حقوق شهری ترك محروم و تبعیدگردید . القباى لاتن برای تحریر پذیرفته شد و ملت ترك به همه مفهوم به رنگ اروپائی درآمد. الفاظ فارسی و عربی را تا توانستند خارج کردند اتفاقاً در همان ایام چنین اندیشه در ایران و افغانستان و هند نیز پدید شد در ایران حرکت مذبوحی از طرف چند نویسنده و اصلاح‌خواه جوان شد که با اندیشه آنها نه دولت همراهی کرد نه عموم افراد ملت اعتنا نمودند . در افغانستان میخواستند زبان پشتو جایگزین فارسی گردد و نتوانستند در هند فرقه‌ای بنام آریا سماج که در حقیقت برهمنان متعصب بودند و دل پری از مسلمانان دارند و زبان اردو را که در صدی شصت الفاظ فارسی و عربی دارد با همه زور و توانائی و سرسختی گفتند زبان هندی باید جای اردو را بگیرد. ساورکرنام برهمن وکیل دادگستری از قوم مرهته می‌گفت هم‌چنانکه در عصر پیشین ما توانستیم بودائیان را ازهند (بهارت) خارج بکنیم باید بکشیم که از مسلمانان نیز پاک سازیم.

اکنون نامهای ترکان ترکی است و زبان نسبتاً از فارسی آزاد شده ولی نه به آن اندازه که شادروان آتاترك می‌خواست. در مصر خانواده محمدعلی پاشا که اصلاً آلبانی است برخی از افرادش با زبان فارسی آشنا بودند ولی پس از خلع عباس حلمی بی‌اعتنا شدند. خوشبختانه از زمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر و دوستی و اتفاق ایران و ترکیه تعصب زبان کمتر شده و در دانشگاه ترکیه فارسی از نو مقامی یافته است و امید است پیشرفتی کند ولی نه باندازه سلاطین عثمانی و نه به گمنامی زمان آتاترك .

زبان فارسی در افغانستان

در سرزمینی که در خاور به ترکستان چین و رود سند و در باختر به کوهستان آراارات و رود دجله و در شمال به رود سیحون و قفقاز و در جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود میشود فرهنگی تشکیل شده که آنرا باید فرهنگ آریا نامید.

شعراء و ادباء و عرفاء فارسی زبان که در این سرزمین زندگی کرده اند و تخمیناً تا دو یست یا سیصد سال قبل زیسته اند متعلق به همه مردم این سرزمین هستند.

افغانستان یا میدان کشمکش نژاد آریا و ترك و مغول باستان بهره ای از شهنشاهی هخامنشی بود و پس از برافتادن آن خانواده، در چندین امارت از نژاد یونان و توران و ایران منقسم گشت و چونکه راهرو ترکنازی ترکان و تانار برهند و ایران بود مردم آنجا براحتمی توانستند زندگی

بکنند. از خانوادہ‌های مقتدر شاهی یکی بنام کوشان است که در شاهنامہ فردوسی کشانی گفته شده. مردم آنجا یک زمانی زرتشتی و سپس بودائی و بعد پاره‌ای از آنها بت پرست و در آخر به دین اسلام درآمدند. مگر آنها تیکه در مرز هند و افغان بودند زمانی طولانی با حمله آوران عرب در کشمکش گذراندند و تا عصر سلطان محمود غزنه و فرزندان او میان آنها بت پرست وجود داشت زبان مردم در شمال و مغرب فارس و در میان ترکی و در جنوب مشرق و مغرب پشتوست. تاریخ ادبیات آنجا با ایران و تاجیکستان مشترک است.

مرز کابل (بزبان روستائی وای کرتا) (Vaekereta) در خاور تا پشاور متمدن می‌شود و ساکنین آنجا برخی به فارسی و بعضی به پشتوسخن می‌گویند. فارس زبانان را پارسیوان و پشتوزبان را پتان یا پختن مینامند و پشتوزبانی است از لهجه‌های ایرانی آمیخته بهندی.

پس از بر افتادن خاندان چنگیز طولی نکشید که ترک تازی بنام تیمور گورگان از ترکستان بلند شد و در خاور قندهار رو کابل را تصرف کرد و تا دهلی پیش رفت و آنجا را بگرفت و پس از او فرزندان او در خراسان و ترکستان و افغانستان فرمانروا بودند تا نوبت به ظهیرالدین با بر پسر عمر شیخ میرزا رسید و او از کابل به هند لشکر کشید و مؤسس شهنشاهی تیموری هند شد. پسرش همایون از شیر شاه سوری شکست خورده به شاه طهماسب صفوی پناهنده گشت و به یاری او باریگر مالک تخت و تاج هند شد و در مقابل ولایت قندهار را به شاه تهماسب واگذار نمود که تا زمان بر افتادن خانوادہ صفوی جزوا خاک ایران محسوب می‌شد. در اواخر ایام شاه حسین صفوی به سبب ستم و بد رفتاری حاکم قندهار مردم آنجا در فرمان شخصی بنام اویس بردولت صفوی عاصی شدند. پسر اویس محمود فارس و کرمان را بگرفت و به پایتخت نزدیک شد و سرانجام شاه حسین ناچار گشت که از سلطنت دست کشیده و تاج و تخت را به محمود بسپارد. پس از محمود خواهر زاده اش بنام اشرف بر اصفهان مسلط شد و شاه حسین و فرزندان او را قتل عام نمود و ایران ملک قندهار گشت ضمناً ستاره‌ی اقبال نادری از خراسان طلوع کرد و او اشرف را شکست داده اصفهان را پس گرفت و بعد بر قندهار و کابل نیز استیلا یافت و به سبب غفلت دربار دهلی پیش رفت اما دولت نادری خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. نادر کشته شد و پس از او از سرداران او هر که توانست از خوان یغما بهره‌ای برداشت از جمله احمدخان ابدالی گنجور او بهره خراسان و سیستان و هرات و کابل و قندهار را بدست آورد و جرگه او را در ۱۱۶۰ هـ به پادشاهی افغانستان برگزید. احمد خان فرزند زمان خان در شهر هرات در ۱۱۳۵ متولد شد و تا سال ۱۱۷۶ هـ بیست و شش سال سلطنت کرد و در این زمان مکرر به دهلی لشکر کشید و در لشکر کشی نخستین از سپاه محمد شاه که در فرمان ولیعهد احمد شاه با او رزم نمودند مجبور شد که عقب نشیند ولی مکرر لشکر کشید و بر حریف چیره گشت پس از او فرزندان او اشخاص

زیر شاهی نمودند.

تیمورشاه ۱۱۹۶/۱۲۰۷ هـ

زمان شاه ۱۲۰۷/۱۲۱۶ هـ

شاه محمود ۱۲۱۶/۱۲۱۹ هـ

شاه شجاع ۱۲۱۹/۱۲۲۳ هـ

شاه محمود (بار دوم) ۱۲۲۳/۱۲۳۱ هـ

شاه شجاع مکرر ۱۲۵۵/۱۲۵۸ هـ

پس از آن شاهی به خانواده‌ی محمد زای منتقل شد. نخستین امیر آن خانواده دوست محمد خان بود. پس از او امیر شیرعلی و محمدافضل و محمد اعظم و محمد یعقوب و عبدالرحمن و حبیب‌الله خان حکومت کردند و هرگاه حبیب‌الله کشته شد چندتن برای سلطنت کوشیدند از جمله پسرش امان‌الله خان که کامران شده و به تقلید اتاترک با برنامه وسیع به اصلاح امور کشور آماده گشت ولی کامیاب نشد و سرانجام از شاهی دست کشید و به اروپا هجرت نمود و پس از او نادر خان بر کابل دست یافت و به نام نادرشاه و لقب غازی از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ هـ شاهی کرد و کشته شد و جانشین او پسرش بنام محمد ظاهرشاه به سلطنت رسید و در سال ۱۲۵۲ هـ زمانی که در رم پایتخت ایتالیا استراحت میکرد در کابل پسرعمویش بنام محمد داودخان بر علیه او کودتا کرد و زمام امور را بدست گرفت. در افغانستان دولت جمهوری اعلام گشت و نخستین رئیس جمهوری محمد داود شد. مساحت افغانستان تخمیناً دویست و پنجاه هزار مایل انگلیس و جمعیت تخمیناً قریب پانزده میلیون است.

برخی از ادباء و شعراء افغانستان

اینها بر دو نوع هستند اولاً متقدمین که ضمن شعرای ایران در جلد‌های دیگر ذکر شده‌اند دوم متأخرین که اکنون به افغانستان اختصاص دارند ذکر میشوند (برای تفصیل رجوع شود به دائره المعارف آریانا جلد سوم)

تیمورشاه فرزند احمدشاه درانی

معاصر با کریم خان زند و محمدخان قاجار و چندی پیشتر از سلطنت فتح علیشاه در ایران و شاه عالم ثانی در هند این سه پادشاه هر سه طبع شعر داشتند تیمورشاه که بیست و دو سال شاهی کرد دیوانی از خود به یادگار گذاشته که هنوز به طبع نرسیده از سخنان اوست نقل از دائره المعارف افغانستان.

ما را ز هجرت ای صنم از محنت و زنج والم
آن دلبر سیمین بدن باطره مشکین ختن
تیمور آن مه پیکرم دارد به من جور و شتم
عده ای از بانوان در شمال مغرب افغانستان بودند که شعر می سرودند ولی شرح حالشان
به تفصیل معلوم نیست. از جمله مخفی و وحشی و محجوبه هروی و حمیر او سیاه موی باد عیشی و
غیره اشعار زیر از پری بدخشی گفته شده اند.

چشمی که باز نیست بروی تو بسته به
برخواستی قیامت کبری بلند شد
دستی که دامن تو نگیرد شکسته به
بنشین دمی که فتنه محشر نشسته به
پیوند اگر به غیر تو گیرد گسته به
جان را که نسبتی است به شیرازه ی وجود

میرزا محمد و اصل متخلص به فروغی

اصلاً از مردم اصفهان به افغانستان هجرت کرد و به دربار تیمور راه یافت و از شعرای
برجسته دربار شد. قصیده سرا بود و این است نمونه ای از قصیده او درباره تیمور
خد بر جهان شاه تیمور که آمد
سپهر سخا افتخار سلاطین
و در جلوس زمان شاه سروده:
دو نقش چه دلخواه چه جانکاه نشست
از گردش مهر و ماه تیمور ز تخت
خورشید بر آمد از افق ماه نشست
برخاسته نواب زمان شاه نشست

شاهزاده نادر فرزند تیمورشاه

شاهزاده نادر از بطن گوهرشاد بیگم نوه نادرشاه طبع شعر داشت و با وجود دوری از
طلبی و اطاعت به برادرش زمان شاه مورد بدگمانی شد و زندانی گشت و در زندان در عنفوان
شباب از جهان درگذشت. از سخنان اوست (در زندان)
تا چند توان به درد و حرمان بودن
شد طاقت من طاق تجاتی یارب
در قید و ستم و جوراخوان بودن
زین بیش نمی توان به زندان بودن

شهاب ترشیزی

گویا از ایران همراه شهزاده محمود فرزند تیمور شاه به هرات آمد و عمرش را در
افغانستان گذراند. دیوان دارد و بیشتر اشعار در ستایش تیمورشاه و فرزندان او سروده ترکیب

بند زیر به تقلید محتشم کاشی در مرثیه تیمورشاه است:
 شرم بادت ای فلک کافاق را برهم زدی
 آتش یی‌داد و کین در خرمن عالم زدی
 از سیاهی کاخ کیوان را مصیبت خانه کرد
 دود این آتش که اندر دوده‌ی آدم زدی
 از سر شاه جهان افسر به خاک انداختی
 جامه شهزادگان را در خم ماتم زدی
 آفتاب مملکت گردیده پنهان در کسوف
 آخر ای صبح از چه رو خندان تو دیگر دم زدی
 روزگارا روزگار خرمی بر تافتی
 هر کجا هنگامه‌ای بود از فرح برهم زدی
 شب سیه پوشید و دامان شفق شد پر زخون
 زین شیخون که بر شاهنشاه عالم زدی
 آسمان هر شب بر خاک افکند زین کلاه
 در عزای خسرو عالی مکان تیمورشاه

میر محمد بنی احقر بدخشی

ادیب و شاعر و نویسنده از آثار او:

۱- تکمله‌الریاض مشتمل بر هشت روضه ۱۲۶۱

۲- حدایق الحقایق در علم عروض

۳- رساله علم قوافی

۴- هشت بهشت در علوم ادبی و حکمت

۵- کتاب البدیع

۶- تحقیق اللغت

۷- دیوان

از سخنان او:

جز دوست زدل هر آنچه نابود بر آر

سر را ز دریاچه بقا زود بر آر

احقر نفسی به یاد معبود بر آر

در خرمن هستی فنا آتش زن

میر احمد اظہر

بہ ہفت پشت نسب او بہ مجدد الف ثانی میرسد۔ در سال ۱۲۰۶ متولد شد و در ۱۲۶۹ بہ رحمت ایزدی پیوست۔ آثار زیادی از خود گذاشت۔ از جملہ کتاب جامع الذرات ہفت مجلس اربعین یا چہل حدیث با شرح سیل الرشاد اسرار المحسنین ربیع المساکین و دیوان غزل و مثنوی (شش جلد) و کنز السلاطین و طریق الطالبین و مواہب غیب و غیرہ۔ از سخنان او۔

دانی کہ لالہ را زچہ خون گشت جام او	از عمر نیم روز بود تلخ کام او
نام نکو نتیجہ عمر ابد دہد	ہرگز نمیرد آنکہ نہ مردہ است نام او
اظہر کسبکہ نشہ صبح وصال یافت	باشد چو جام بادہ شفق مست جام او

مہر دل خان برک زائی

متخلص بہ مشرقی در سال ۱۲۱۲ ہ متولد شد و عمرش را در مطالعہ کتب عرفانی بہ پایان رساند۔ دیوانی دارد شامل چہارہزار بیت و مثنوی دہزار بیت و شرح چند ابیات مولانا جلال۔ الدین بلخی در سال ۱۲۷۱ رحلت کرد۔ از اوست:

درد دمدم ما را عیش جاودانی ہاست	روز عید نوروز روز ناتوانی ہاست
گہ سبو بر دوشم گاہ جام می بر کف	ناصحا مکن نصیحت عالم جوانی ہاست
ای صبا بگو از من بابت مسیحالب	زندہ ام جدا از تو این چہ سخت جانی ہاست
سینہ از خدنگ غم مہر دل مشبک شد	اشک سرخ بر رویم عشق را نشانی ہاست

میر سیف الدین بن میر مقام الدین انصاری

متخلص بہ عزیزی از شعرای اواخر سده سیزدہم مطالعہ زیاد در اشعار شعرای متقدمین نمود و اشعار آنها را برگزید و بصورت جنگ در آورد۔ دیوان غزلیات و رباعیات بہ سبک بیدل دارد کہ در ۱۲۸۳ ندوین نمودہ و بہ استقبال کلیم ہمدانی غزلی سرودہ و این است از آن:

ای شوخ میسارای قد سروروان را	تا نشکنی از غم دل صد پیر و جوان را
از خنجر خون ریز تو دلہا ہمہ جا کند	از بہر خدا چست مکش تیر و کمان را
یک بار سوی بندہ عزیزی نظری کن	با یک نگہت یافته ملک دو جہان را

شاہزادہ عبدالرزاق فرزند زمان شاہ

متخلص بہ دری از سبک بیدل پیروی میکرد۔ از اوست:

بتی دارم برو چون مه ولی چشمان مستش
 دو افعی حلقه‌ها بر بسته و برگل نشستش
 کمان ابروی پیوسه کشیده گوش تا گوشش
 مژه خنجر بدستش نگه ناوکه به نشستش
 طمع زان ترك تاتاری مدارید از وفاداری
 که هر عهدیکه بستش به يك ناگه شکستش
 چه میپرسی زمن کردست او حال دلت چون است
 از او میپرسی کز خونم خضایی رنگ شد دستش
 چه گویم من دری حاصل از آن پیمان گسل بگسل
 که با یاری نه پیوستش که آخر دل نخستش

الفت کابلی فرزند میر مرتضی کابلی

در سال ۱۲۲۴ هـ در شهر کابل متولد شد. دارای دیوان است که از انواع سخن به سبک
 بیدل سروده. الفت ماده کلیاتش چنین گفته ۱۲۴۹ هـ در ۱۳۰۰/۱۲۸۸ رحلت کرد نمونه
 اشعار او:

الفت ز بهر تاده تاریخ آن مگو
 گل‌های جان دمیده از این گلشن خیال
 نمی‌دانی تمنا پرور شوقم چه آغوشم
 که بی تایی زند همچون نفس موج از بردوشم
 زابنای جهان از بس که دیدم سخت روئها
 خروش استخوان دارد دم آبی که می‌نوشم
 به زیر بار رسم خلق افتادم چو حمالان
 گهی سجاده و گاهی سبوی باده بر دوشم
 چودف امروز دزد دست توام خواهی نوازش کن
 وگر خواهی قفایم زن غلام حلقه در گوشم
 به پیری هم نشد دفع خمار غفلتم الفت
 فنا مشکل که بیرون آورد این پنبه از گوشم

میرزا محمود سالک کابلی

معاصر امیر دوست محمدخان. دیوان دارد. مداح شاه شجاع و امیر دوست محمدخان
ازسخنان اوست:

به گرفتار مزین طعنه که تدبیر نداشت
چه کند قوه سرپنجه‌ی تقدیر نداشت
در جهان دگرانی نگران تا کی و چند
عکس توست این همه که آئینه تصویر نداشت
بی ریاضت نشود بنده‌ی فرمانت نفس
حذر از آن سگ درنده که زنجیر نداشت
طفل اشکم چه قدر گریه که سالک نه نمود
سر پستان عدالت نمی از شیر نداشت

کلب علیخان فرزند جعفر علیخان کابلی

متخلص به شرر. از شعرای بزرگ سده‌ی سیزدهم هجرت و برای سی سال منشی امیر دوست
محمدخان صاحب دیوانی که ده هزار بیت از همه گونه اشعار دارد. نمونه اشعار غزل به استقبال
غزل ظهیر فاریابی:

پیش زلفش شرح درد دل همی دارم ولی
عشوه‌های چشم مستش محو و مدهوشم کند
حسب حال خویش می‌گفتم زبانی داشتم
لیک چشم سرمه سا از ذکر خاموشم کند
دوش گفت از بوسه جانت خواهم آوردن به لب
کاشکی امشب وفا بر وعده‌ی دوشم کند
چون حیاتم را حباب آسا بود خانه بر آب
موج غم ترسم به یک دم خانه بر دوشم کند
تشنه‌ام عمریست از هجرش به خون خود شرر
کاش امشب جای می خون جگر نوشم کند

محمد عثمان پادخایو

در ۱۲۰۸ در پادخاب متولد شد. شخصی عارف و دانشمند بود و بر زبان دری و عربی تسلط کامل داشت. آثار زیادی از خود بجای گذاشت از جمله ۱- عجائب الاخبار ۲- گلشن اسرار (در نظم و نثر) ۳- بزم طرب (نظم و نثر) ۴- نزهت المشتاق ۵- گلچین ۶- بساتین ۷- جامع نصوص (به زبان عربی در علم فقه ۸- مشرق الانوار ۹- حیات العاشقین ۱۰- سرنامه عشق زلیخا به یوسف در اواخر سده سیزدهم به عمر طبیعی درگذشت. از اوست:

سحر نسیم دو گیسوی یار می آید	شمیم حلقه‌ی آن مشکبار می آید
به یاد صبح گل جان من شکفته شود	که یک از سر کوی نگار می آید
برین امید همه نقد عمرم آخر شد	که دلبرم سر بوس و کنار می آید
بیا حکایت عثمان بگو برای فقیر	به بوس لعل لب جان نثار می آید

شاه نیاز متخلص به نیازی

ادیب مورخ و شاعر مانند ادیب الممالک مرزا صادق خان در ایران و حالی در هند او نیز از انحطاط اسلام نگاشته. گویا هر سه کشور دانشمندان از بیچارگی و بد حالی مسلمانان متأثر شده بودند. در مرثیه میر احمد صاحب مجددی گفته:

وای از جو رو جفاهای سپهر بی مدار
می کند در هر نفس صد گونه بیداد آشکار
یک دلی نبود کز آزارش نباشد غرق خون
نیست یک چشمی که از ظلمش نباشد اشکبار
هستی اندروی مثال برق خاطف بی بقا
چون شرر بس بی ثبات آمد حیات مستعار
اندرین دم زبده‌ی آل مجدد آنکه داشت
دانشی بی حصر و حد فضل و کمال بیشمار
میر احمد صاحب آنکه بود در خلق و ادب
در حیا و حلم و تمکین بی نظیر روزگار
روی خود گرداند ازو شد عازم درگاه حق
کرد در اعلا‌ی علین سکونت اختیار

بهر تاریخ وفات او نیازی لحظه‌ای
تاختم هر سو شده بر مرکب فکرت سوار
هاتف غیبی در این اثنا کشید آهی و گفت
میر احمد در بهشت آسود گوئی بیشمار

میرزا برهان‌الدین لاغر

فاضل بدخشان در شعر پیرو بیدل بود. و در ۱۲۹۱ رحلت کرد از آثار اوست:

۱- آئینه سکندر در علم منطق و فلسفه ۲- جام جم ۳- روضه نور ۴- دیوان
رفت آن بی‌رحم و داغ تازه بردل بازماند
شمع راسر تا به داغ است حیرانم ز چیست
پیشتر از آمدن رفتیم ما از خویشتن
ناله کم کن نی که از درد فراق دوستان
عیش جاوید است لاغر بسکه هجران بتان
آن قدر فریاد کردم طاقت از آواز ماند
از غرور سرکشی‌ها سر به زیر گاز ماند
هستی ما راست آنجائیکه در آغاز ماند
اندرین بستان کجا یاور کجا دمساز ماند
عشق تا اظهار مطلب کرد حسن از نازماند

احمدقلی صارمی فرزند سکندر خان نظام‌الدوله هروی

شاعر و ادیب. در قرن سیزده متولد شد تذکره‌ای در احوال شعراء از زمان بیدل تا زمان
خود او بنام میکده دارد از نمونه اشعار او
بدست آمد زمام از دولت عقل رسا کم کم
و مفتی میرعباس شوشتری گفته:
به مقصد میرسد جو بای کام آهسته آهسته
تو آن بادام الفت مرغ دانارا نمودن صید
ندانم کاروان دوست را منزل کجا باشد
مرا گر خون بریزد نرگس مست چه با کم‌زان
مرنجان صارمی خاطر بتی تادیب هر نااهل
شود از دام مرغ زیرک افتاده رها کم کم
ز دریا میکشد صیاد دام آهسته آهسته
تبسم میکند بیگانگان را آشنا کم کم
ولی در گوش جان بازان رسد بانگ در کم کم
ز زلف سرکشت خواهیم گرفتن خون بها کم کم
که آید ناسزایی‌ها یقین از ناسزا کم کم

بازو عائشه دخت یعقوب علیخان بارکزائی

متخلص به عائشه یکی از شعراء معروف افغانستان و از مردم کابل است. ادیب و شاعر بود و
که شهرت اشعارش به تیمور شاه رسید. دیوانی مشتمل بر قصیده و غزل و مثنوی و مخمس و رباعی
و قطعه و امثال آن او به یادگار مانده. پسری داشت که در سال ۱۲۲۷ در جنگ کشمیر درگذشت و

عائشه هشت سال به اندوه او گذراند و در ۱۲۳۵ از جهان درگذشت. دیوان او شش هزار بیت دارد و این است نمونه‌ای اشعار او به استقبال خواجه حافظ گفته

ز شوق برتن خود جامه پاره پاره کنم	بتا! چو گلشن روی ترا نظاره کنم
به نه رداق فلک سیر چون ستاره کنم	اگر ز حقه‌ی لعل لب تو می نوشم
شکیب نیست دلم را بگو چه چاره کنم	به مهر روی بتان دل نبستم اولی است
چرا مزمت رند شرابخواره کنم	مرا که کنج خرابات خانقه شده است
اگر چه جرم و گناهان بی شماره کنم	امید مغفرتم از عطای غفران است
شکست فوج عدو را به یک اشاره کنم	گرفت دامن پیرمغان چو عائشه

محبوب دختر سکندر خان هروی

خواهر علی قلی صارمی از مردم هرات بانوئی عالمه و فاضله و شاعره در ۱۲۶۴ هـ درگذشت

رفیقان بر لب آمد جان ز هجران دل فکاری را
که می گوید به آن بی رحم حال جای سپاری را
نه از بختم سر یاری نه از دلدار غم خواری
بود مشکل بسر بردن بدین سان روزگاری را
تو ای صیاد یادآور به قید افتاده‌ی دامت
کشا از محنت هجران اسیر خسته زاری را
جفا از حد فزون کردی بیا یکره وفا آموز
دوا کن درد افکاران مسوزان داغداری را
گذر کن جانب محبوب ای دلبر زیان نبود
اگر یاری بجای آری دل امیدواری را

سیده حورالانساد دخت سید اعظم معروف به بی بی سفید پوش

درده پرچمن (غور) در ۱۲۱۱ هـ به وجود آمد مستوره تخلص میکرد در ۱۲۴۵ رحلت کرد. بنام تحفة العاشقین و مفرح المسلمین دیوانی دارای سه هزار و پانصد بیت دارد. نمونه‌ای از سخنان او:

دل عشاق گـرد عارضت مستانه میرقصد
بلی چون شمع روشن شد دوصد پروانه میرقصد

به هر جا پرتو نوری ز انوار خدا باشد
 یکی در مسجد و دیگر بشی بت خانه میرقصد
 مگر نقاش در بت خانه زد نش جمال تو
 که از شوق تو می بینم بت و بت خانه میرقصد
 مرا دیروز واعظ وعظ ترك عشق می فرمود
 شکست امروز پیمان برسر پیمانہ میرقصد
 دلم چون دام زلف و دانه خال تو می بیند
 ز ترس دام می لرزد ز شوق دانه میرقصد
 مسنوره افکار عمیق عارفانه داشته و مانند پروین اعتصامی در جوانی از جهان درگذشت.

آمنه دخت سردار نورمحمدخان کابلی

متخلص به فدوی ۱۲۷۶ ه در کابل متولد شد. شاعر و ادیب و از تفسیر و حدیث آگاه بود. دوبار به حج رفت و بار دوم در شهر بیت المقدس (اورشلیم) بود که در ۱۳۰۴ از جهان درگذشت. از اوست:

تا نظر در چمن و وضع جهان را کردم	ستمی بود که بر دیده ی بینا کردم
نه چمن رنگ و وفا داشت نه گل بوی بقا	حسرت آلوده به هر سر که تماشا کردم
شوخ چشمی چو مگس کردم و بس شرمندم	هر متاعی که از این سفله تمنا کردم
گر به محشر ز من از حاصل دنیا پرسند	گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذره ای نیست به کف زین سفر دور و دراز	عفو خواهم ز خدا آنچه خطاها کردم
فدویا بار خجالت بکشی روز جزا	زانکه در عالم فانی چه مهیا کردم

حلیمه دخت میرعتیق اند معروف به ببرخان

در سال ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۲ متولد شد. بانویی ادیب و فاضله بود. در سن پانزده یا شانزده امیر عبدالرحمن خان او را ازدواج نمود و به او علاقه زیاد پیدا کرد و در ستایشش گفت:

مهد علیا صدر کبری بی بی ی غفت شیم	زانکه از عزت شهنش میخواند علیا محترم
الحق از مادر نه زاده دختری همزاد او	صاحب حلم و جبار و مایه ی جود و کرم
حلیمه گذشته بر این که بانوی دانشمند بود یکی از میهن پرستان و استقلال طلبان نیز بوده	

چنانچه گفته:

از برای خدا بسند کنید
 بر سر خود لوی استقلال

یارب از میوه های استقلال
سرمه از خاک پای استقلال

باد شیرین دهان ملت ما
میکشم بعد از این به دیده خود

محمد بنی خان فرزند میرزاه محمد هاشم خان دبیر الملك کابلی

متخلص به واصل از شعرای برجسته کابل در حدود ۱۲۴۴ هـ در کابل متولد شد امیر عبدالرحمن خان اورا دبیر خود نمود. در سال ۱۲۰۹ از جهان درگذشت. شخصی بود ادیب و شاعر توانا و برعکس دیگر شعرای افغانستان و ترکستان بجای بیدل و سبک هندی سبک عراقی را می پسندید و از شیوهی خواجه حافظ پیروی میکرد. روزنامهچہ امیر شیر علیخان نوشته و در اشعار دیوان دارد. از سخنان اوست:

گل جلوه داد حسن کمالات معنوی
سر کرد عاشقانه غزلهای پهلوی
شد از دم بنفشه روان باد عیسوی
از بسکه در گرفته در اونار موسوی
بر خاک ریخت آب رخ نقش مانوی
حیف است ای جوان توبه کاشانه منزوی
از عندلیب این چمن آواز تشنوی
چون یک دو روز دیگر از این باغ بگذری
دیروز هرچه کشته ای امروز بدروی
از مال وقف نیست چو دستار مولوی

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
بلبل ترانه ساخت بر اورنگ بارید
می ده به رنگ آتش موسی که هر طرف
پهلوزند به سینهی سینا دل چمن
باد بهار ز آتش هرگل که بر فروخت
فصلی چنین که لاله به صحرای کشید رخت
می خور به صوت فاخته امشب که صبحدم
ای سر نو برآمده این سرکشی چرا
پاداش نیک نیک و مکافات بد بد است
شکر خدا که دلق می آلود پیرما

احمدخان فرزند امیر دوست محمدخان

در سال ۱۲۴۵ متولد شد. ادیب و شاعر و نویسنده بود. گذشته بر دیوان شعر منظومه ای بنام گلشن حیرت مجددی دارد که شامل پیغمبر و منقبت سلسله نقشبندی سروده. در سال ۱۳۱۵ در شهر پشاور از جهان درگذشت. از سخنان اوست:

بلی پیوسته در مهتاب با هم مار می پیچد
تمام روز و شب با این دل بیمار می پیچد
دما دم چونند سن خود را به پای دار می پیچد
به خود تا روز محشر نافه ای تاتار می پیچد
به بستان محاسب ناحق سر بازار می پیچد

مسلسل زلف مشکین بر عذار یار می پیچد
خیال نرگس بیمار مردم فتنه آشوبی
چو منصور هر که شد سرمست جام پادهی وحدت
زرشک پیچ و تاب آن سر زلف عبیر افشان
در این شهر فنا کسی را مجال خودسری نبود

غلام محمد خان طرزی

ادیب نامور ولی یسرش محمود خان طرزی برپدر سبقت یافت و بانی منصب ادبی در افغانستان گشت. بزرگواری بود میهن پرست و شاعر درغزنه در سال ۱۲۸۵ هـ متولد شد. نوشته‌های او به استقلال افغانستان کمک شایان نمودند. افراد خاندان طرزی مردم وطن پرست و دانشمند و شاعر بودند و اکنون یکی از آنها در حیات است بنام دوشیزه هما طرزی و طبع شعر دارد و اشعارش در مجله یغما و سپید و سیاه به چاپ رسیده‌اند و این است مختصر نمونه آن که از مجله سپید و سیاه نقل میشود (شماره ۱۰۲۱ - ۲۰ خرداد ۵۲)

باور دارم ترا

از پشت کوه‌های بلند دیار خویش

آید به گوش جانم

آن نغمه‌های دلکش نادیده یار

خویش

ساز تپیدن دل در انتظار او

با ارتعاشی از تن امیدوار او

مردی بزرگ و خوب

خوبی بزرگ و مرد

با دست پر ز شعر

گل‌های شعر خویش بماند بدست من

ومن با هزار امید

با دست بیگناهم صد غنچه ز آرزو

ریزم به پای او

ای کاش پشت کوه

آن کوه‌های سرکش با فر و با شکوه

در مرزهای دور

مرد در انتظار

باش تو

ای خدا

در انتظار من در انتظار من

و آنگاه بازمن
باورکنم ترا
تنها ترا ترا

محمودخان طرزی

محمود خان طرزی در ۱۳۶۳ به سن شصت و هشت در شهر استانبول به رحمت ایزدی پیوست پدرش غلام محمد در ۱۲۴۵ هـ در شهر قندهار متولد شد شاعر و ادیب و نویسنده بود امیر دوست محمدخان و محمد اعظم و محمد افضل همه او را دوست داشتند ولی امیر عبدالرحمن خان سه ماه زندانی نمود و بعد به هندوستان تبعید کرد. او در ۱۳۰۳ به بغداد رفت و از آنجا ۱۳۰۴ به حج کعبه مشرف شد و در آنجا کتابی بنام اخلاق حمیدی بنام سلطان عبدالحمیدخان دوم نوشت. دیوان دارد که در کراچی به طبع رسیده در ۱۳۱۸ هـ به سن هفتاد و سه سال در شام رحلت کرد و این است نمونه‌ای سخنان او:

نوڪ كلڪ بهـزادم نقش یی بدل دارم	در سخن طرازی‌ها نقش لم یزل دارم
دایماً گرفتارم در خم‌سار مهجوری	گرچه چون حباب می شیشه در بغل دارم
چون ز بهر دشنامم لعل شکرین بگشود	گفت کام اگر خواهی زهر در عمل دارم
مجو زاهدن شهر جز ریا ندارم کار	ظاهری چو گل رنگین باطنی دغل دارم
بسته‌ام ز بی سفری چون حباب دستاری	چون فقیه این دوران علم بی عمل دارم
بحر معینم طرزی همچو بیدل اندر شعر	مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

محمد افضل اشرف هروی

از ادبیات فارسی و عربی به خوبی آگاه و از آثار او تذکره‌ای هست بنام تذکره‌ی افضل که در سال ۱۲۲۲ به پایان رساند. شاعر قصیده‌گو و غزل‌سرا. غزل زیر از اوست قآنی گفته بنفشه رسته از زمین به طرف جو بیابارها و هروی میگوید:

الا به دیده جلوه گسر ز جلوه‌ات بهارها

ز داغ تسو کشیده سر ز سینه لاله زارها

فراق لعل چون ملت چکانده چون ز دیده‌ها

هوای روی چون گلت به دل خلانده خارها

بیا که بی رخت روان سرشک‌های عاشقان

شده ز چشم خون فشان بسان چشم مارها

نگاه هوش دشمنت گرفته راه عقل و دین
نمود چشم پرفت ز جان دل شکارها

ملا محمد عیسی بدخشی

در بخارا تربیت شد در لغت قدیم و تاریخ توانا وهم چنین در سرودن شعر. از اوست:
یاد ایامیکه سیر نوبهاری داشتیم سنبل و گل در چمن هم لاله زاری داشتیم
از هجوم صعوه وجوش عنادل هر طرف صوت داودی و لحن موسیقاری داشتیم
در هوای اشتیاق لاله رویسان جهان دود آهی بر نفس در دل شراری داشتیم
گاه داغ هجر، گاهی مست از جام وصال گاه در راه خرامش انتظاری داشتیم
ای خوش آن شبها به حجره نکته های دلپذیر گفتگوئی بسا حضور شهریاری داشتیم
گاه از تاریخ شاهان گه ز رزم این زال گاه از سام نریمان برد باری داشتیم
گاه از پور پشنگ و گه از آن اسفندیار گاه از روئین دژی گفت و گذاری داشتیم

سید میرهراتی

شاعر و خطاط و نقاش صاحب دیوان از قصیده و غزل در ۱۲۷۷ هـ متولد شد و در سال
۱۳۲۲ هـ از جهان درگذشت. از شعرای متقدمین سبک خاقانی را می پسندید و از آن پیروی
میکرد و نیز از شعرای دربار محمود غزنه. این است نمونه از اشعار او.

شبی چون شب دوش شاه کواکب چو در باختر چتر زر کرد غائب
رهی سبز خنگ حصارى بشدطی رسید ادهم شب به چندین مواکب
سهیل از بر سقف کحلی درخشان چو بر سینهی برهن نام راهب
بچرید ظل زمین بر زواهر چو بر روی سلمی هجوم ذواب
شد از پردهی عنبرین بدر تابان چو بر لجه نیل از فسنه قارب
قرین گشته سعدین چون ویس و رامین که بر هودج آبنوسیست لاعب
خط کهکشانش را به رزم سیاهی ز جوهر مگردانه بسته است قاضب
در بیت چهارم کلمه زواهر جمع بمفهوم روشنائی و در پنجم کلمه قارب بمثنی قایق و
هفتم قاضب بمعنی شمشیر تیز است.

سید فخرالدین فرزند سید هاشم شاه

متخلص به مجنون در ۱۲۴۲ متولد شد و در ۱۳۵۰ به رحمت ایزدی پیوست و او

شاعر و ادیب و نویسنده بود. آثار او:

۱- دیوانی بنام بستان خیال

۲- عین‌العشق

۳- ظهورالوحدت

۴- فقرنامه

نمونه اشعار او: خواجه حافظ فرموده فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم و سید

فخرالدین میفرماید:

تا سر خود به در پیر مغان بنهادم	کرد از روی کرم رمز نهان امدادم
زلف دلدارفتاد است به چنگم امروز	کافر عشقم و از دین و خرد آزادم
رقتم از خویش به جایی که شهودم گم شد	وحدت صرف شدم وه که به خود دلشادم
بشنو از رمز جدائی ز زبان مجنون	که ز بهر تو من از عالم قدس افتادم

حاجی پادشاه خواجه ندیم فرزند میرزا رحمت‌الله بلخی

متخلص به ندیم. در مزار شریف (بلخ) در سال ۱۲۵۴ هـ متولد شد و در ۱۳۳۶ از جهان درگذشت. از شعرای برجسته افغانستان بود. دیوان ضخیمی از او به یادگار مانده. در دربار امیر شیرعلیخان و عبدالرحمن خان معزوم محترم بود ولی بعداً چندی مورد گمان امیر عبدالرحمن شد و پس از وفات امیر فرزندش حبیب‌الله خان او را آزاد نمود به وطن بازگشت. از سخنان اوست:

من هرچه دیده‌ام ز دل و دیده دیده‌ام
گاهی بود گله ز دل و گه ز دیده‌ام
بی نور ماند دیده چو گشتی تو دور از او
بنشین به دیده زانکه تویی نور دیده‌ام
در حسن و در نکوئی و خوبی و دلبری
آفاق دیده‌ام چو تو هرگز ندیده‌ام

و امیر خسرو دهلوی گفته:

آفاق را گر دیده‌ام مهربان ورزیده‌ام
بسیار خوبان دیده‌ام اما تو چیز دیگری

میر محمد غوث کاملی

متخلص به قاضی از ادبای برجسته افغانستان است. در فقه وحدیث و تفسیر توانا بود و در شعر سبک بیدل را می‌پسندید و به سبک حافظ و صائب نیز علاقه داشت درس شصت و هفت سال در ۱۳۳۶ هـ از جهان درگذشت. از سخنان اوست:

خسته‌ای را که غم عشق تو ناشاد کند در دو عالم به چه بندد دل و دل شاد کند
نه همین سوختن از هجر رخ شیرین بود تا چها عشق به خاکستر فرهاد کند
از من کم شده تا حشر نماند خواهد بود قاضی آن مه به غلط نامم اگر یاد کند

ملا محمد علی کابلی

متخلص به محرم. شاعر و ادیب و موسیقی‌دان. ساز رباب را خوب مینواخت. دیوان مفصلی دارد. از اوست:

به بزم عشق کز وحدت بود طرز نگاه آنجا
ز کثرت بگذر اینجا تا یبایی عز و جاه آنجا
غلام آستان حضرت پیر خراباتم
که درویشی فروشد تا ز استغنا به شاه آنجا
به بزم باده نوشان ساغر از میخانه‌ای دارم
که صبح و شام باشد کاسه گردان مهر و ماه آنجا
حریم وصل اگر خواهی دم از نامحرمان بگسل
که یایی هم‌چو محرم با کمال عشق ره آنجا

جلال‌الدین فرزند ملا محمد یوسف غوری

در ۱۲۸۲ هـ متولد شد. عشق او به دوشیزای بنام سیه مو او را شاعر نمود. آنچه سرود از هجر و فراق مبعوقه حقیقی بود. گوئی مجنونی بود که سیه مو لیلای او شد. شماره اشعارش به دوهزار و پانصد بیت میرسد. از بخت خوش سرانجام به وصال معشوقه رسید ولی دولت مستعجل بود طولی نکشید که در ۱۳۴۱ هـ از جهان درگذشت. از اوست:

این درد مرا کشت تو دلدار که گشتی آتش به من افتاد تو درمان که بودی
شوری به دل سوخته انداخت فراقت برگو نمک سینه بریان که بودی
با روی چومه چشم و چراغ که شدی باز ای ماه لقا شمع شبستان که بودی

چون زلف تو گردیده سیه روز جلالی
 ای دوست تو خورشید درخشان که بودی
 در بیت آخر لفظ زلف با سیه روز نام معشوقه که سیه مولفاتی پیدا کرده
 بت سیمین موی خماری
 مرا بادرد و غم تا کی گذاری
 اگر مردم ز سوز اشتیاق
 بدست خویش درخاکم سپاری

شیر احمد خان ملك الشعراء

ملك الشعراء درباره امیر حبیب الله خان و سراینده مثنوی نجم السعاده صاحب دیوان اشعار. از سخنان اوست:

مرا از درد عشق اوست حالتی بر جان
 چه حالت حالت زحمت چه زحمت؟ زحمت حرمان
 ز جوش هجر او دارم به کانون جگر سوزش
 چه سوزش سوزش آتش چه آتش آتش هجران
 به قربان سرش دارم همیشه ریزش گوهر
 چه گوهر گوهر دیده چه دیده دیده گریان
 خوش آن ساعت که پیک او رساندی سوی من مژده
 چه مژده مژده وصلت چه وصلت وصلت جانان
 زحق شیر احمد مسکین که شد وقت سفر خواهش
 چه خواهش خواهش دولت چه دولت دولت ایمان

سردار عزیز الله فرزند سردار نصر الله خان

متخلص به قتیل در ۱۳۱۰ هـ متولد شد و در سن دوازده سالگی شعر سرودن آغاز کرد. ادبیات و دستور زبان و منطق و فلسفه و فقه کلام را فرا گرفت و در جوانی ۱۳۵۲ به بیماری سل از جهان درگذشت. از اوست:

ای کمال ابرو به احوال شهیدی رحم کن
 کو نشانی از خدنگ تو به پهلو هم نداشت
 ماه با حسش همی زد دوش لاف همسری
 با رخ او چون مقابل کـردنش رو هم نداشت
 از غمش دیوانه گشتم کـرد از بندم رها
 گردن ما لایق زنجیر گیسو هم نداشت

باز این قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
آخر این آئینه ما بباب زانوهم نداشت

عبدالرحمن پژواک متولد ۱۲۹۸ ه.ش

پژواک وچ وزواک بمفهوم عکس صوت. پس آواز. تخلص سفیر کبیر افغانستان در امریکا
ورئیس بیست و یکمین دوره‌ی اجلاسبه سازمان ملل متحد. دانشمندی است موجود و ازادیات
فارسی به خوبی آگاه در سیاست مقام شامخی دارد و در سرودن شعر شاعر شیرین زبان است
و این است نمونه‌ای از اشعار او:

دور من است امشب یا ساقی بگردان جام را
تا طعنه برگردون زنم تسخیر کنم ایام را
ساز و طرب آغاز کن وان کهنه خم را باز کن
انگه یا آواز کن این رند درد آشام را
در گیر و دار زندگی هر یک شکار دیگر است
بهرام گوری را گهی گوری گهی بهرام را
امید اظهار جنون ممنون این نوروز نیست
از هر بهاری داشتم این آرزوی خام را
آغاز و انجامی اگر مجبور باشی داشتن
آغاز را تقدیر کن مقدور کن انجام را
اندر پس سعدی شدن بی باکی پژواک نیست
چون کودکی در پی فناد آن پیر درد اشام را
به استقبال غزل مولانا بلخی (گفت آنکه می‌نشود آنم آرزوست)

مطرب بزنی که رامش و دستانم آرزوست	ساقی بده که باده فراوانم آرزوست
عشق من انگه هیچ به کس دل نداده‌ام	تا هیچ آرزو نکنم آنم آرزوست
از خنده‌های هرزه چو گل خاطر م گرفت	چون شبینم آه گریه پنهانم آرزوست
تا کی توان گریست بر این بامهای پست	چون ابر سیر کوه و بیابانم آرزوست
من بحر بیکرانه عشقم نه کوه خاک	من سیل آرزویم و طغیانم آرزوست
ای شیخ بلخ مطلب و مطلوب من توئی	کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
از بلخ تا به قونیه در جستجوی تو	رقص و سماع و جذبه و هیجانم آرزوست
ای باد کوی دوست اگر میوزی به بلخ	بر من بوز که بسوی بهارانم آرزوست

در هر سفر به یاد جوانان زخود شدم
 با آنکه هیچ خوش نیم از دور روزگار
 آن یادگار خوش که فراموش نمیشود
 در حیرتم که شکوه کنم زوی یا که شکر
 شاکر از آنکه دیده من دید باد غیس
 یارب چه عادت است که گر لمحه ای خوشیم
 ز انسان که خاطرات خوش ازل برون روند
 خوش آنکه روزگار به من مهربان شود
 پیمانم چو پر شود آنگاه آسمان
 افسانم نوشته کند در افق به نور
 من در میان خاک ولهستان باد غیس

گاهی که دوستان من آنجا سفر کنند

یاد آورند ز آنکه سفر کرده زان دیار

دختر کوچکی به نشر. نمونه عبارت:

دوشیزه زیبایی که چهارده بهار در بین گلهای دشت مستی کرده بود با جوانی که او را دوست داشت نامزد شده بود شب نامزدی سحر شد وقتی سپیده صبح دمید دوشیزه جوان که تمام شب نخفته بود برخاست آئینه کوچکش را برداشته منتظر روشنی آفتاب بود تا بتواند قیافه محزون خود را ببیند چشمش که به آئینه افتاد دید موهای سیاه و مشکین او را شب برده بجای آن سحر برای او يك دسته موهای سپید آورده است حالا باید بگویی موی تو چگونه سپید شد زود باش من نمی توانم این افسانه را در مدت زیاد گوش کنم کوتاه بساز.

شاید به یاد داشته باشی آن شبی را که مرا با تو نامزد کردند تا آن شب من به تو خیانت نکرده بودم ولی در همان شب ستارگان برای من بدبختی آوردند ظلمت آن شب روی مرا سیاه کردند. مهتاب همان شب بود که موهای مرا سپید کرد مهتاب فرو نیامد و سیاهی موهای مرا با خود نبرد ستارگان بمن نزدیک نشدند من با تخیلات و افکاری خوابیده بودم که منتظر چنین بدبختی بوده باشم من به فکر تو به بستر رفته و به خیال تو خوابیده بودم تازه خواب بر من چیره شده بود که ناگهان در لپهای خود حرارت حس کردم بیدار شدم دیدم مردی مرا بوسید و میخواهد به بوسد با او در آویختم تا میخواستم فریاد کشم بدون آنکه او را شناخته باشم فرار کرد. شب گذشت فردا موهای من سپید شده بود از همین دقیقه نمی خواهم دیگر زنده بمانم زیرا من خود را لایق همسری با تو نمی دانم. به پاس محبت از تو آرزو مندم جز این

دیگر در باره‌ی من اندیشه به خاطر راه ندهی و بدانی که من تا آخرین لحظه ترا دوست داشته‌ام
دوشیزه چشم را به زیر افکنده علاوه کرد اکنون آنطور که به ناموس و شرافت تو صدمه وارد
نیاید به من مشوره بده که چطور باید بمیرم.

هنوز چشمش را برنداشته بود جوان او را از جا برداشت. او نمی‌توانست فکر کند که
چه رو خواهد داد. در این لحظه گفت برای حفظ ناموس تو مرا خود مکش بگذار خود را خود
نا بود سازم. کشتن من به این صورت برای قبیله ماو حفظ ناموس تو عاقلانه نیست. حرفش به
آخر نرسانده بود که احساس کرد نمی‌تواند حرف بزند و لبهایش را بگشاید هر لحظه سکوت
بیشتر میشد. چند قطره اشک از چشمان دختر کوچی فروریخت. آهسته آهسته در خود سستی
احساس کرد میخواست فریاد بزند ولی توانش را نداشت. جوان لبهای خود را بر لبهای او
گذاشته بود تا آنگاه که محتاج به تنفس شدن وقتی او لب از لبش برداشت دختر کوچی سرشک
فرحت از چشمانش روان بود گفت این تو بودی که موهای مرا سپید ساختی؟ جوان گفت بلی
این من بودم که ترا بوسیده بودم. سحرگاه که خورشید طلوع کرد در دختران جوان برای دیدن
عروس آمدند دیدند موهای او دوباره سیاه شده است.

از عبات بالا خواننده ملتفت خواهد شد که فارسی کابل با فارسی تهران امتیازی ندارد
دو برابر یکی در مشرق و دیگری در مغرب هم زبان هستند.

دلم افسرده اگر ذوق تپیدن باقی است	پای و امانده اگر شوق دویدن باقی است
آنچه باقی است میان من و تو میدانی	امشب ای ماه در آغوش کشیدن باقی است
چون نباشم که گرفتار نباشم چه تیم	تا ابد وقت ازین دام رهیدن باقی است
میفرستم به تو پژواک دلی را که ز تست	در دل ناله‌ام امید شنیدن باقی است

مولوی عبداللہ فرزند ملا محمد شفیق قندهاری

متخلص به عیشی در حدود ۱۳۰۰ ه در قندهار متولد شد. ادبیات فارسی و عربی را تحصیل
کرد و از فقه و فلسفه و تصوف آگاه گشت. آثار زیر از اوست ۱- باقیات الصالحات یا مشاهیر-
اولیاء ۲- باغچه عیش (در انشاء) ۳- تیغ برهنه ۴- نخلستان و نگارستان ۵-
سفینه حکمت در سال ۱۳۷۲ به حج بیت‌الله مشرف شد و در مکه معظمه از جهان در گذشت.
نمونه اشعار. به استقبال قصیده عرفی که مطلع آن (ای متاع درد در بازار جان انداخته)

ای صفات عقل کل را از بیان انداخته	وصف ذات نطق ما را از زبان انداخته
کنه ذات فکرها را دیده‌ها بردوخته	طائر و هم و خرد از آشیان انداخته
ملك حکمت از دو عالم نقش صنعت ریخته	حکمت آوازه در کون و مکان انداخته

پروفسور خلیل الله متخلص به خلیلی

ملك الشعراء افغانستان و مستشار انطباعات در دربار شاهی نویسنده‌ی توانا و شاعر بلند اندیشه بزم آرا و خوش صحبت و استاد فارسی . هرگاه که فرصت می‌یافت به دانشکده ادبیات میرفت و به فصاحت و روانی از شعر و عرفان سخنرانی میکرد. نمونه از اشعار او:

مژده‌ای شیراز من بوی بهار آورده‌ام
 پیک گلزار دلم پیغام یار آورده‌ام
 گر بهار آورده با خود نرگس و نسرین و گل
 صد بهار جان فزا من در کنار آورده‌ام
 از حدیقه زی گلستان وز سنائی سوی شیخ
 رازهای بس نهفته آشکار آورده‌ام
 غزنه با شیراز دارد ربطه‌های معنوی
 قصه بسیار است من در اختصار آورده‌ام
 ملت ایران و افغان غمگساران هم اند
 غمگساری را حدیث غمگسار آورده‌ام
 مژده‌ای یاران که من دردی کشان عشق را
 ته نشین از جرعه‌های لای خوار آورده‌ام
 از بد خشان دل شوریده در شیراز حسن
 شعر رنگین همچو لعل آبدار آورده‌ام
 شور بر سر شعر بر لب گل به دامن جان به کف
 در خرابات مغان چندین شعار آورده‌ام
 از بهارستان جامی سوی این بستان فیض
 انس را بس نغمه‌های مشکبار آورده‌ام
 شعر گفتن در جواب خواجه کار سهل نیست
 من به دریا قطره در گلزار خار آورده‌ام
 ایمن است از هرگزند حادثات روز کار
 این گل بویا که من از نو بهار آورده‌ام

ملك حافظ چون همه صورتگر ذوق است و حال
صورت دل پیش این معنی نگار آورده‌ام
شادمان از بخت خویشم کاندین گلزار عشق
از نهال دوستی صد گل به بسار آورده‌ام

محمود فارانی

ادیب وشاعر. سبك تازه در شعر اختیار کرده بگفته اوشعری كه روح ومعنی داشته باشد
وزاده‌ی احساس شاعر وصدای دلش باشد در هر قالب زیباست خواه به سبك قدیم باشد یا
درقالب نووبرعكس شعریكه باالفاظ میان تهی باشداگروزن وقافیه و سایر ریزه کاریهای فنی
داشته باشد بازم بی‌جاذبه وسردخواهد بود.

محمود فارانی در شهر کابل در سال ۱۳۱۷ هـ چشم به جهان گشود. از شاعران بزرگ
به فردوسی و ظهیر فاریابی و حافظ ارادت دارد. از زبان انگلیسی آگاه است. آثار او:
مجموعه شعر بنام آخرین ستاره دردیای شاعر. از سخنان او فرزند ظلمت (از مجله سخن‌ماه
آذر ۱۳۴۶ نقل شد)

فرزند ظلمتم

از تیرگی ژرف عدم سرکشیده‌ام
اندر پی تصادف‌گمراه وبوالهوس

این پیرمردکور

در کوره راه پرشکن وپیچ زندگی
آهسته‌گام میزنم و میروم به پیش

پیرامنم همه

اشباح نیم رنگ و سیه پر سه میزنند
کابوس غم چومرده ازگور جسته‌ای

سویم نگاه میکند ولب همی‌گردد

من همچنان خموش

افکنده سرفرو

دستم به دست‌او

ازلای صخره‌ها

سوی مغاك تیره و سردی بنام‌گور

جائیکه آخرین
منزلگه حیات غم اندوه آدمی است
به سینه میخزم
فرزند ظلمتم
باردگر به دامن ظلمت برم پناه (۱۳۳۹.ش)

دو بزرگزاده و حانی یکی از افغان و دیگری از ایران

سده نوزدهم ۱۸۰۰ م سده نکبت و تنزل و پریشانی مسلمانان بود و هر گاه پریشانی و بیچارگی به نهایت رسید ناچار شدند که دست و پائی به حرکت در آورند و خود را از گرداب بلا و مصیبت نجات دهند و گرچه اندکی پیش رفت کردند ولی هنوز با مقایسه باملل دیگر از عقب ماندگان باید محسوب گردند و در این زمان ستاره اقبال و عظمت و اقتدار اروپائیان به کمال خود رسید به ویژه دولت انگلیس و روس که بر آنها اکنون امریکا را نیز باید افزود و در این زمان پر آشوب دو بزرگوار روحانی یکی از افغان و دیگری از ایران پدید شدند. از افغانستان سید جمال الدین فرزند سید صفور از نژاد سید علی ترمذی در اسعد آباد کابل در ۱۲۵۲/۵۴ متولد شد و زمان کودکی را در کابل گذراند زبان عربی و فارسی را آموخت فلسفه و فقه را به خوبی دانست و در جوانی به دربار امیر دوست محمد خانواده یافت و پس از رحلت او در خدمت امیر شیرعلی خان به مقام شامخ رسید ولی مورد بدگمانی امیر شد و ناچار به هند هجرت نمود در اواخر سال ۱۲۸۶ هـ به مصر شتافت و طرف توحه دانشمندان و اعیان آن کشور گشت و شیخ محمد عبده مفتی آنجا یکی از دوستان صمیمی و همکار او شد در آنوقت اسماعیل پاشا خدیو مصر بود برای سید و وظیفه ای تعیین کرد ولی طولی نکشید که از مصر سیر گشته به استانبول سفر نمود و آنجا نیز از او تجلیل شد عالی پاشا صدراعظم ترکیه را ملاقات نمود و به حضور سلطان عبدالحمید خان رسید زبان ترکی را به سرعت یاد گرفت اما دولت مستعجل بود که خوش درخشید و به زودی به تهمت بی دینی و آزادمنشی مخالفان سرسخت پدید شدند و دولت عثمانی از او عدرخواست و در ۱۲۸۸ از استانبول در آمده بار دوم به قاهره مصر رفت و باز مورد احترام مصریها گشت ولی نتوانست دیر به پایتخت ناچار به هند سفر کرد و چون به حیدرآباد دکن وارد شد از او به گرمی و احترام پذیرائی کردند و دولت انگلیس نیز وقت را غنیمت دانست که از او استفاده کند ولی سید گوئی بود که در هیچ مکان قراردادی نداشت و در هیچ حالتی آرام نبود و دوست و دشمن نمیدانست. از هند به اروپا شتافت و سه سال در پاریس ماند و به همراهی دوستش محمد عبده روزنامه ای بنام عبودة الوثقی بزبان عربی

انتشار میداد (۱۳۰۳هـ) تا اینکه بدعوت ناصرالدین شاه به تهران آمد و به احترام پذیرفته شد ولی به زودی مورد بدگمانی شاه و حسادت وزراء واقع گشت به اکراه از تهران در آمد (۱۳۰۴هـ) و بار دوم ناصرالدین شاه او را در اروپا دید و به تهران دعوت نمود باز بدگمانی و حسادت از یکسو و تندی از سوی دیگر سبب شد که سید به تحقیر و توهین از ایران خارج گردد و از راه بصره به لندن برود و در آنجا به مرزا ملکم خان برخورد و دوست او گردید و در ۱۳۱۰ به دعوت سلطان عبدالحمید خان بار دوم به استانبول رفت و سلطان برای او ماهانه دو بیست لیره مستمری تعیین کرد سرسپرده‌ها چه از ترک و چه ایران چه از غرب و چه از افغان دور او جمع شدند تا اینکه در ۱۳۱۴ یکسال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به بیماری سرطان از جهان درگذشت. گذشته بر زبان پشتو و فارسی و عربی به زبانهای اردو انگلیسی و فرانسه و روسی نیز آشنا بود. بزرگواری سخنران فصیح‌البیان تند و رک گوروزگار از همه سر به او رو آورد و اگر برنامه صحیح داشت و استفادت میکرد میتواند خدمت بزرگی به اسلام و مسلمانان کند ولی نتوانست از موقع استفاده نماید البته انقلابی و هیجانی پیدا کرد که در آینده تأثیر آن آشکار گردید. آثار او:

۱- روبر نیچریه به فارسی

۲- نتیجه‌البیان فی تاریخ افغان به عربی

۳- مختصری از مذهب بایی که در دائرةالمعارف

۴- مقامات بزبان عربی

در ایران با طبیعت آرام و گوشه‌گیری و قناعت بزرگواری بود بنام مرزا محمد حسن شیرازی مجتهدی در عراق چون ناصرالدین شاه به زیارت اماکن مقدسه به عتات آمد همه علماء به استقبال او شتافتند جز جناب مرزاو این بی‌اعتنائی و استغنا از شاه سبب شهرت و بزرگی او شد و طولی نکشید که معجزه آسا مرجع عام و طسرف احترام شاه و بزرگان گشت مزدم سرسپرده او شدند. به عزت زیست و از عراق خارج نشد حتی به ایران هم نیامد از شاه و وزیر چیزی نخواست و چون شاه در زمان اقامت در عراق هزار لیره خدمت او فرستاد يك لیره برداشت و فرمود اگر بخشش است همین اندازه بس است در صورتیکه همه او را میخواستند او چیزی از کسی نخواست و از جهان درگذشت درحلت هر سه یعنی سید جمال‌الدین و ناصرالدین شاه و سید محمد حسن زیاد فاصله نداشت مرحوم سید جمال‌الدین توجهی به شعر و ادب ننمود.

تاجیکستان و قفقاز

در عصر سامانیان و سلجوقیان بلکه تا کنون یکی از مرکزهای فارسی بوده و هست. در افغانستان زمان شاه امان‌الله خان به تقلید شادروان آتاترک یا بنظر سیاست وقت امنای دولت افغان درصدد انتشار زبان پشتو برآمدند و خواستند آن زبان را که دراصل یکی از لهجه‌های ایرانی آمیخته با الفاظ هندی است رقیب زبان فارسی کنند و بجای فارسی آن را زبان رسمی و ملی سازند. بعداً درک کردند که اشتباه کرده‌اند و اگر پشتو را جانشین فارسی سازند گوئی هیچ ندارند نه قدامت فرهنگ نه ادب نه شعر. در تاجیکستان چنین تحریکی نشد و مردم آنجا که فارسی گویدند فارسی را نگه داشتند. تاجیکستان کنونی را باید تخارستان قدیم شمرد. آخرین پناه‌گاه یزدگرد سوم شاه ساسانی بود. پس از فرزندان و همراهانش در همانجا و اطراف آن بماندند. بنا بر ترتیبی که شورویها پس از برافتادن امپراتوری تزار و تشکیل دولت سوسیالیستی شوروی در ترکستان دادند این سرزمین یکی از جماهیر شوروی شد. مساحت آن ۵۴۰۱۹ مایل مربع با جمعیت کمی بیش از دو میلیون نفوس که درصدد و پنجاه و سه تاجیک و فارسی‌زبان هستند و تخمیناً بیست و سه درصد اوزبک و باقی مانده روسی و از دیگر اقوام زندگی می‌کنند. کشور کوهستانی است. درخاوران زمین مرتفع پامیر واقع شد که بنا بر روایات زرتشتیان مرکز

آریای ایران بود و بلندترین کوه آنجا بنام قله استالین بیست و چهار هزار پانصد پا از سطح دریا بلندتر است. رود سیحون در شمال و رود جیحون در جنوب زمین آنجا را سیراب میکند کاشت پنبه میشود شهر مرکزی استالین آباد است که اکنون دوشنبه نامیده میشود و بیش از سیصد هزار جمعیت دارد فلات ایران را که از دجله درخوار آغاز شده تا کوه سلیمان و رود سند در خاور ممتد میشود اگر مجسم کنیم و بصورتی درآوریم گوئی شهبازی هست با بالهای گشوده سرش کوه دماوند است و بال خاوری او تا اقاص حدود تاجیکستان گسترده و بال باختری بر کوهستان البرز و قفقاز و مسکن ایران زبانان اوسیت سایه افکنده پنجه‌هایش بر خلیج فارس و نگاهش رو به باختر بر قاره اروپاست و در میان این سرزمین پهناور نژاد ترك سامی و آریائی یا بنا بر نوشته مورخین ایران توروسلم و ایرج به نوبت زندگی کرده‌اند و خواهی و بنده شده‌اند از فرهنگشان فرهنگی که پاینده‌تر و پسنیده‌تر شد فرهنگ آریائی و زبان ایرانی است که به لهجه‌های مختلف گفته میشود. ترك و مغول و سامی چون چندی در ایران بماند یاد از نیاکان خود کمتر میکند و خود را جانشین کیخسرو و جمشید میدانند و خلیفه عرب که در آغاز برای جلوس، به حبسیری قانع بود در ایران چون بماند صاحب دربار ساسانیان شد.

تاریخ ادبیات ایران زمین به زبان فارسی دری تا زمان خانواده صفوی میان ایران و تاجیک و قفقاز مشترك است یعنی شعراء و ادباء و عرفا هر کجا بودند از آن همه هستند. همسایه تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان نیز وقتی مرکز بزرگ ادباء فارسی زبان بودند. ازبکستان بنا بر صورتی که شورویها داده‌اند کشوری هست بمساحت یکصد و پنجاه و هشت هزار نوزده مایل انگلیسی (۱۵۸۰۱۹) با جمعیت نه میلیون که درصد شصت و دو از نژاد ترك و باقی مانده تاجیک و روسی هستند. همسایه دیگر تاجیکستان بنام ترکمنستان که مرکز کنونی شهر عشق آباد است و پایتخت قدیم شهر مرو بود که تا زمان ناصرالدین شاه از خاک ایران محسوب میشد و گرچه اکثریت این کشور با ترکمن هست ولی فارسی زبان نیز دارد مساحت آن ۱۸۸۴۱۷ مایل به انگلیسی با جمعیت بیش از یک میلیون و نیم درصد شصت و یک ترکمن هستند. در زمان باستان ازبکستان و ترکمنستان را خوارزم مینامیدند و مرکزهای بزرگ آریائی بودند مساحت این سه جمهوری چهارصد و پانصد و پنج مایل میشود تا زمان سلجوقیان و سامانیان شعراء و ادباء از این زمین پدید شده‌اند در عصر هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان آن سرزمین برای ایرانیان بسیار اهمیت داشت زمانی بود که ایرانیان با توراتیان در زد و خورد بودند و مانع میشدند که بداخله ایران رخنه بکنند اکنون از نقطه نظر سیاسی از ایران و افغانستان جدا شده‌اند ولی از نقطه نظر فرهنگی پیوستگی باستانی در حدود فرهنگ ایران و افغان باید شمرد و همچنین است قفقاز که برای ترک‌تازان تورانی بر ایران و آسیای کوچک و شام سدی بود

واگر در آنجا ایرانی شکست میخورد غارتگران ترك آزاد بودند کجا که میخواستند چه به سوی باختر و چه جنوب بروند. سد یا جوج غالباً در آنجا بسته می شد داستان شیرین زیر و خوش زاد یا گشتاسب و کتابیون از آنجاست در عصر ساسانیان مکان کشمکش ایران و روم بود در عصر خلافت عرب و بعد در زمان سلجوقیان و چنگیزیان امارتهائی در آنجا تشکیل شدند آرامگاه شعرای بزرگ ایران خاقانی و نظامی نیز در آنجا است زمان فتح علیشاه قاجار از ایران جدا شد و به تصرف روس در آمد و اکنون در چند جمهوری تقسیم شده یکی جمهوری آذربایجان روس است به مساحت ۳۳۴۳۶ مایل باد کوبه مرکز آن است و دیگر گرجستان با مساحت ۲۶۹۱۱ مایل و مرکز تفلیس و سوم ارمنستان با مساحت ۱۱۳۰۶ و مرکز ایروان که جمع مساحت سه جمهوری ۷۱۶۵۳ مایل و جمعیت تخمیناً ده میلیون میشود. از این سه جمهوری در فرهنگ آذربایجان به ایران نزدیک تر است متأسفانه تا کنون نگارنده موفق نشده که از ادبای تاجیکستان معلومات صحیح بیابد بنا برین به همین اندازه که ذکر شد باید قانع گردد. در مجله ادبی بنام سخن گاهی مختصر اشاره از شعرای تاجیکستان شده و اشعاری از آنها طبع گشته ولی به این مختصر نمیشود افکار و سبک آنها را بسا افکار شعرای معاصر ایران موازنه و تطبیق بکنیم. گرایشی به سبک نو در شعر که در این ایام مطلوب شده و به گفته برخی تقلید و بعضی ابتکار از شادروان نیما یوشیج مازندرانی است در سخنان شعرای تاجیکستان دیده میشود برای نمونه اشعار زیر هستند که از مجله نقل میکنم. از سخنان عبید رجب (نقل از مجله سخن آذر ماه ۱۳۴۶)

هر دم به روی من

گوید عدوی من

کاین شیوه دری تو چون دود میرود

نا بود میشود

باور نمیکنم

باور نمیکنم

باور نمیکنم

لفظی که از لطافت آن جان کند حضور

رقصد زبان به ساز و آید به دیده نور

لفظی به رنگ لاله به دامان کوهسار

لفظی بسان بوسه ی جان پرورنگار

شیرین تر ولدیند

از ننگ شکر است
قیمت ترو عزیز
از پند مادر است
زیب از بنفشه دارد و از نازبوی بوی
صافی ز چشم جوید و شوخی ز آب جوی
نونو طراوتی بدهد
چون سبزه بهار
خرم فارم چو صوت بلبل و دلیر چو آبخار
با جوش و موج خود
موجی چو موج رود
با ساز و تاب خود
دل آب میکند
شاداب میکند
لفظی که اعتقاد من است و مرا وجود
لفظی که پیش هر سختم آورد سجود
چون عشق دلبرم
چون خاک کشورم
چون ذوق کودکی
چون بیت رودکی
چون ذره‌های نور بهرمی پرستمش
چون شعله‌های نرم سحر پرستمش
من زنده و زدیده‌ی من
چون دود می‌رود
نا بود میشود
باور نمیکنم
نامش برم به اوج سما میرسد سرم
از شوق می‌برم
صد مرد معتبر
آیند بر نظر

کانرا چو لفظ بیت و غزل

انشاء نموده‌ام

با پند سعدی‌ام

با شعر حافظم

چون عشق عالمی به جها

اهداء نموده‌ام

این اشعار گرچه دروزنی گفته نشده‌اند بسیار موزون و ساده و روشن و شیرین هستند و نیز

نمونه‌ای از پیرو سلیمان (از مجله سخن آذرماه ۱۳۴۶)

بهرچه؟

ایل عتاب و نازو غرور

بهرچه؟

بهر چیست

این دستور

اول احسان و بعد از آن هجران

مست کردی و بعد از آن مخمور

طبعه تا چند جای مهر و وفا

زخم تا کی به سینه‌ی رنجور

تا زلف کمند خویش گشاد

ولی به قید تو دست بسته فتاد

دست نازک

سفید

صاف

بلور

دور شد

دور شد

زمن جبهات

دست نی

دست نی

رموز حیات

چه شد آخر
چرا
نمی دانم
بی جهت دست از طناب کشید
وزچه رو
وزچه روی
حیرانم
زمن آن دست نازنین رنجید
آخر ازمن چه کوتاهی سرزد
دامن ناز خویشتن برچید
دامن ازدست دل بکش که مباد
دستش افتد به دامن فریاد
دست نازك
لطیف
صاف
بلور
دور شد
دور شد
هیئات
دست نمی
دست نمی
رموز حیات
دل چو دربند زلف پیچان شد
چشم و جان دست در گریبان
صبر و هوش و خیال سر تا پا
محو شد تیره شد پریشان شد
و انتظارت به دیده نورنماند
صبح امید شام هجران شد
دست دل در کمند زلف تو دار

نکشد دست هر چه بادا باد

دست تازك

لطيف

صاف بلور

دور شد

دور شد زمن هيهات

دست نى

دست نى

رموز حيات

صدرالدين فرزند سيد مراد

متخلص به عینی در سال ۱۸۵۶ ه. ش یا در ۱۸۷۷ م در دهی نزدیک به دره زرافشان ولادت یافت و او یکی از بزرگترین نویسندگان و شعرای و تاجیک است. گذشته بر زبان مادری از زبان عربی نیز آگاه بود نمونه‌ای از اشعار او را نیافتم آثار او درنثر:

۱- دژخیمان بخارا در سال ۱۹۲۱ م انتشار داد

۲- داستان آدینه در سال ۱۹۲۴ « «

۳- واخنده درمان « « ۱۹۲۵

۴- غلامان « « ۱۹۲۵

۵- مرد رباخوار

۶- یتیم « « ۱۹۴۰

۷- منتخب ادبیات تاجیک

۸- خاطرات ۱۹۴۸

در سال ۱۳۳۲ ه. ش مطابق به ۱۹۵۳ م به رحمت ایزدی پیوست هفتاد و شش سال زندگی نمود.

نمونه عبارت او:

در آن میان روزی متولی به پیش من به چله خانه درآمد روی او از اول هم سرخ تر و چشمانش بیچیا بود من گمان کردم که حاضر او مرا از این جا خواهد راند و اگر نرمم بواسطه فراشان مرا با زوری دور خواهد کرد من با احترامی منافقانه از جا جسته خیستم او با دستانش

مرا به نشستن اشاره کرده خود چابکانه پیش آمد و مرا با زوری تمام در جای اولیم نشانند و خود مانند مردانی که در پیش پیرانشان بنشینند با احترامی تمام در پیش به زانو آمد که تا آنوقت من آنگوبه درگاهها بیگانه می دانستم. این بوی شراب بود من بی بردم که پیر هفتادساله من مانند بعضی ملاهای پیر سال بخارا برای در طاعت الهی قوت یافتن مثلث شرعی می دستی می نوشیده اند اما معلوم بود که در آن وقت آن پیرسال آن شراب را نه برای در طاعت الهی قوت یافتن نوشیده است بلکه برای آمدن در پیش من. متولی گپ سر کرد. این است نمونه کوچکی از سبک نثر بخارا و تاجکستان که در زمان شاهان میان آسیا به ویژه تیمور به هند رسید و برای تقلید هندیها آنرا نمونه ساختند فارسی هند از فارسی میان ایران نیست بلکه بیشتر از فارسی میان آسیاست که به سلیقه نویسندگان هند در آن کشور نوشته و گفته شد.

پایان

یادآوری

این کتاب جلد ششم يك دوره تاریخ زبان و ادبیات ایران است که تاکنون ۵ جلد آن به ترتیب زیر انتشار یافته است،

۱- تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر اوستائی

۲- تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر هخامنشی

۳- تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر ساسانیان

۴- تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر خلفای عرب

۵- تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر سامانیان و غزنویان

اگرچه هر يك از جلدهای این تاریخ بخودی خود کامل است و نیازی بآن نیست که کسی دوره کامل آن را بخرد معهذا کسانی که علاقمند به داشتن دوره کامل آن می باشند می توانند مستقیماً از طریق انتشارات مانی که نشانی اش بشرح زیر می باشد آن را خریداری نمایند:

انتشارات مانی - سعدی شمالی، کوچه کاخ - پاساژ گوه‌رین - طبقه دوم

شماره ۷۵. میدان منبرالدوله ضلع شمال غربی - میز مطبوعات

سه جلد دیگر از تاریخ زبان و ادبیات ایران که هنوز بچاپ نرسیده و مربوط به دوره سلسله‌های تیموریه، صفویه، افشاریه و قاجاریه و پهلوی است بزودی چاپ و در اختیار علاقمندان آن گذارده خواهد شد.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲۹	زطه	زط
۱۰	۸	عادف	عارف
۱۱	۱	ترمندی	ترمذی
۱۴	۲۱	گشود	کشور
۲۰	۷	بهمنیها	بهمنیها
»	۲۶	پورالدین	پورعلاءالدین
۳۳	۳	به اندازه‌ای توانست	به اندازه‌ای که توانست
»	»	کند	کرد
»	۷	سنهاجی	سمباجی
»	۱	شاهیان	شاهان
۳۸	۱۷	المالك	اللمالك
»	۲	المالك	الممالك
۳۹	۴	۱۸۶۱/۱۰۸۳	۱۷۶۱/۱۸۰۳
۵۲	۱	مرسوم	مرحوم
»	»	صولف	پدر مؤلف
»	۱۵	صدو	صدر
۵۷	۱۲	هزینه	خزینه
۶۰	۲	او	از
۶۳	۶	با بو	با بر
»	»	دیورجیدر	ابوسعید
»	۱۲	قرزندان	فرزندزادگان
»	۱۷	۸۵۸	۱۸۵۸
»	»	قدم	قوم
۶۷	۱۵	آرام جانی	آرام جان
۶۸	۶	الباب	لباب الباب



صفحه	سطر	غلط	صحیح
»	۵	التامش	الشمس
»	۶	دار	وار
»	۱۲	محمد بن	محمد بن محمود
۱۰۲	۲۱	اسماعلیه	اسماعلیه
۱۰۷	۱۳	اسرار الملکتوم	اسرار الملکتوم
۱۳۶	۱۶	وبر	دیر
۱۴۲	۱۲	افشانی	فشانی
۱۵۱	۷	و این	وای
۱۶۵	۲۳	کرد	کردن
۱۷۷	۱۰	نیستی	نیستی
»	۲۱	داشهب	واشهب
۱۷۸	۲۰	است سامی	است تخلص او سامی
۱۸۴	۱۰	زردشتیهای ایران	زردشتیهای هند
۱۸۵	۷	دساتیر در آورده	دساتیر من در آورده
۱۸۷	۲۰	مانک ملی	مانک جی
۱۹۷	۹	کپاریا	کپادیا
۱۹۸	۱۴	Maseni	Masani
۲۰۶	۱۲	هیجر	میجر
۲۱۴	۲۳	گورادورلی Du seiey	گوراوولی Ouseley
۲۳۲	۵	Bornia	Bosnia
۲۳۷	۵	غیثی	غیسی
۲۴۵	۳	نش	نقش
»	۲۰	عتیق الله	عتیق الله
۲۴۶	۳	بنی	نبی
۲۴۸	۱۵	مجو زاهدان	هم چو زاهدان
۲۵۸	۱۳	سیدصفور	سیدصفدر

اشارت
مائی